



انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان

# نامه عماد

به کوشش

دکتر ابوالقاسم رادفر

کتابخانه گروه زبان و ادبیات فارسی  
شماره ثبت: .....  
تاریخ: .....

کتابخانه گروه زبان و ادبیات فارسی  
شماره ثبت: .....  
تاریخ: .....

# نامه عماد

به کوشش:

دکتر ابوالقاسم رادفر

میرزا محمد علی خاکی

کتابخانه گروه زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاه تهران  
شماره ثبت: .....  
تاریخ: .....

۱۶۱  
۱۳۷۸۵

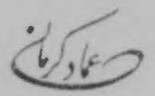
### فهرست مطالب

- پیشگفتار..... الف - ب
- سالشمار عصر عماد فقیه..... ۱۱
- عماد فقیه به روایت دیگران..... ۳۱
- نیم نگاهی به زندگینامه، آثار و شخصیت علمی - ادبی عماد فقیه کرمانی..... ۳۹
- گزیده اشعار عماد فقیه کرمانی از دیوان..... ۶۱
- گزیده پنج گنج..... ۷۹
- کتابشناسی عماد..... ۱۰۷
- فهرست اهم منابع..... ۱۲۹
- پیوست..... ۱۳۱
- غزلهای هم وزن خواجه عماد و خواجه حافظ

کتابخانه گروه زبان و ادبیات فارسی  
 دانشگاه تهران  
 شماره ثبت: ۴۸۱  
 تاریخ: .....

کتابخانه گروه زبان و ادبیات فارسی  
 دانشگاه تهران  
 شماره ثبت: .....  
 تاریخ: .....

PIR ۵۵۸۵ رادفر، ابوالقاسم  
 ۲۲ / نامه عماد / به کوشش ابوالقاسم رادفر -  
 کرمان: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی عماد کرمانی؛  
 انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان، ۱۳۷۹.  
 ISBN: 964-90221-4-7 ۱۵۲ ص.  
 فهرستبوسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 کتابنامه: ص ۱۲۹.  
 ۱. عماد فقیه، علی بن محمود، ۴۶۹۰ - ۷۷۳ ق. - نقد و تفسیر. ۲. عماد فقیه، علی بن محمود، ۴۶۹۰ - ۷۷۳ ق. - سرگذشتنامه. ۳. شعر فارسی - قرن ۸ ق. - تاریخ و نقد. الف. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان. ب. عنوان.  
 ۲ / PIR ۵۵۸۵  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۸۱ / ۳۲  
 ۷۹ - ۵۵۲۷ م



مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی عماد کرمانی

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان

نام کتاب: نامه عماد  
 به کوشش: دکتر ابوالقاسم رادفر  
 ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان - مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی عماد کرمانی  
 حروفچینی و صفحه آرایی: عماد کرمانی  
 چاپ اول: ۱۳۷۸  
 شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

شابک: ۹۶۴-۹۰۲۲۱-۴-۷ ISBN: 964-90221-4-7

ملی: کرمان، خیابان هواجری کرمانی، حیابان جنب شرکت نفت، پلاک ۲۵ تلفن و دورنگار: ۲۲۷۲۴۰-۳۴۱

به نام خدا

### پیش گفتار

سخن از عماد فقیه کرمانی است شاعر و عارف مشهور سده هشتم هجری، هم عصر شعرای بزرگی هم چون حافظ شیرین سخن، سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی. شاعری که معاصرین و متأخرین به ویژه حافظ از کلام او تأثیر پذیرفته‌اند. اما آن چنان که باید و شاید در زبان و ادب پارسی وی از شهرت برخوردار نیست. این شیخ صوفی و زاهد از جوانی خانقاه‌دار و هم‌نشین اهل طریقت می‌بود، عماد در اصناف شعر خود را آزمود و به واقع سربلند و سرافراز گشت. کلام او از تنوع، شیوایی، استحکام و لطافت برخوردار است و بر مضامین، الفاظ و معانی تسلط فراوان دارد.

دیوان غزلیات و قصاید و مثنویات او با عنوان پنج گنج به چاپ رسیده است. این دیوان شامل قصیده، غزل، مثنوی، قطعه، مسمط، رباعی، مخمس، مرثیه، لفظ و معتمای باشد. دیوان این شاعر عارف با مضامینی چون مدح و ستایش، پند و اندرز و حکمت و مهم‌تر از همه عشق و زهد و عرفان همراه است.

اکنون که قرار است بزرگداشتی درباره شخصیت فرهنگی - ادبی عماد فقیه برگزار شود با صلاح دید دوستان و همکاران ارجمند تصمیم گرفته شد با توجه به اینکه منابع و مأخذ پیرامون عماد چندان زیاد نمی‌باشد. نویسنده این سطور رساله‌ای درباره زندگانی، آثار، اندیشه و افکار و کتاب‌شناسی عماد تهیه کند تا شناختنامه‌ای باشد برای کسانی که کمتر با ابعاد شخصیت این شاعر متصوف آشنا هستند. امید است که این اثر بتواند بیانگر زوایای پنهان او

باشد. بدین ترتیب کتاب حاضر در شش بخش اصلی و یک بخش پیوست فراهم آمد. البته بر مؤلف پوشیده نیست که در این اثر نارسایی‌های فراوانی وجود دارد. امیدوارم بزرگواران خواننده و علاقه‌مندان عماد محبت کرده و به دیده نقد مرا از راهنمایی‌ها و ارشادات خود بی‌بهره نگذارند.

در پایان بر خود فرض می‌دانم از عزیزان و سرورانی که به نوعی در تهیه و تدوین کتاب حاضر سهم داشته‌اند تشکر کنم. نخست از جناب آقای جعفری مدیرکل محترم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کرمان و سپس همکاران فاضل جناب آقای دکتر یحیی طالبیان دبیر محترم همایش و جناب آقای دکتر محمود مدبری و همچنین از همکارانم در پژوهشگاه علوم انسانی سرکار خانم ریاب صادقی اسکویی و سرکار خانم افسانه محبوب آفاق سپاسگزارم.

دی ماه ۱۳۷۸

سال شمار عصر عماد فقیه کرمانی

## سال شمار عصر عماد فقیه کرمانی

۵۶۹۰. ق. تولد عماد فقیه کرمانی (با توجه به بحث‌ها و استدلال‌های مندرج در مقدمه پنج گنج خواجه عماد فقیه کرمانی به اهتمام رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، دانشگاه ملی سابق (شهید بهشتی)، ۱۳۵۷، ص ۶).
- \_\_\_\_\_ به روایتی سال فوت نجم‌الدین محمود طیب شیرازی از بزرگان و دانشمندان شیراز صاحب کتاب‌های بسیار از جمله غیثیه در طب به فارسی.
- \_\_\_\_\_ نظم مثنوی ولدنامه اثر معروف سلطان ولد در چهارماه.
- \_\_\_\_\_ وفات کریم‌الدین ولد بکتیمور از مشایخ بزرگ مولویه در عصر سلطان‌ولد.
- \_\_\_\_\_ درگذشت ارغون خان و مورد توجه قرارگرفتن امیرشرف‌الدین مظفر از جانب کیخاتو خان.
۵۶۹۱. ق. پایان حکومت سلطان جلال‌الدین سیورغتمش از ۶۸۱ هـ. بر کرمان از طرف ایلخانان.
- \_\_\_\_\_ وفات کراخاتون همسر دوم مولوی در قونیه.
- \_\_\_\_\_ وفات شیخ سعدی در شیراز.
۵۶۹۳. ق. وفات صفی‌الدین ارموی دانشمند موسیقی دان.

۵۶۹۴. ق. کیکاوختوخان از میان برداشته شد و امیر شرف‌الدین مظفر مورد توجه غازان‌خان جانشین کیکاوختو قرار گرفت.
- حدود ۶۹۷ هـ ق تولد محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای مورخ و نویسنده معروف سده هشتم از مذاحان خواجه غیاث‌الدین پسر رشیدالدین فضل‌الله
۵۶۹۸. ق. وفات منهاج سراج مؤلف طبقات ناصری.
۵۷۰۰. ق. نظم مثنوی رباب‌نامه اثر سلطان ولد.
- وفات شیخ زاهد گیلانی، مراد و پدر زن شیخ صفی‌الدین اردبیلی در گیلان و جانشینی شیخ صفی در مقام ارشاد پیروان.
۵۷۰۱. ق. وفات ابن الطقطقی صاحب تاریخ آداب السلاطین.
۵۷۰۲. ق. قول معتبر در سال فوت ربیعی پوشنگی مشهورترین شاعر سلسله آل کرت. روایت دیگر سال ۷۴۰ است.
۵۷۰۳. ق. کیکاوختوخان به سلطنت رسید و حفاظت راه‌های یزد تا کرمانشاهان و راه اردستان را به اضافه حکومت ابر قومید به امیر شرف‌الدین مظفر سپرد.
۵۷۰۴. ق. وفات امیر خسرو دهلوی شاعر مشهور در دهلی.
۵۷۰۵. ق. سال اتمام ده‌نامه اوحدی مراغی به نام خواجه وجیه‌الدین یوسف از فرزندان خواجه نصیرالدین طوسی.
- درگذشت شیخ نظام‌الدین محمود از پیروان شیخ زین‌الدین عبدالسلام کامویی و مراد پدر خواجه عماد فقیه کرمانی.
۵۷۰۶. ق. تاریخ کتابت نسخه خطی مثنوی (D) یکی از مآخذ نیکلسون.

- الجایتو حکومت کرمان را به ملک ناصرالدین محمد بن برهان غوری سپرد. مدت ۳۵ سال او و سپس پسرش ملک قطب‌الدین نیک روز تا سال ۷۴۱ هـ. در کرمان حکومت کردند.
۵۷۰۷. ق. به روایتی وفات افضل‌الدین کاشانی، بابا افضل.
۵۷۰۸. ق. مرگ علاء‌الدین کبچاد سوم و پایان دوره سلجوقیان روم.
۵۷۰۹. ق. سلطان محمد خدابنده الجایتو پسر ارغون مغول که به اسلام و شیعه گرویده بود فرمان داد نام خلفای سه گانه از خطبه‌ها حذف شود و مذهب شیعه را رسمیت داد.
۵۷۱۰. ق. وفات قطب‌الدین شیرازی مؤلف درة التاج در تبریز.
۵۷۱۱. ق. سال ولادت عصامی شاعر و مورخ منتسب به دربار محمد شاه بن تغلق سراینده فتوح السلاطین به بحر متقارب.
- الجایتو عازم بغداد شد. امیر شرف‌الدین مظفر به همراه پسرش از جانب الجایتو مأموریت یافت که ایلات شبانکاره بخصوص اعراب فولادی را گوشمالی دهد.
۵۷۱۲. ق. درگذشت سلطان ولد (متولد ۲۵ ربیع‌الثانی - ۶۲۳ در لارنده) فرزند مولوی در قونیه که از مشایخ طریقه مولوی بود. از وی سه مثنوی باقی مانده است یکی رباب‌نامه و دیگر ولدنامه و سوم دیوان اشعار.
۵۷۱۳. ق. شروع تألیف مناقب العارفین توسط افلاکی (پایان آن ۷۴۲).
- درگذشت همام تبریزی.
۵۷۱۴. ق. سال ولادت سید مطهر کره از شاعران معروف پارسی‌گوی هند (تاریخ فوت ۷۹۱).
۵۷۱۶. ق.

- وفات خدا بنده حاکم مغول شیعه در سلطانیة زنجان .
۵۷۱۷. ق. امیر مبارزالدین محمد مظفر با کمک امیر غیاث‌الدین کبک‌خسرو اینجو علیه اتابک حاجی شاه آخرین اتابکان یزد قیام کرد و خود به استقلال در یزد به حکومت پرداخت.
- درگذشت امیرحسینی هروی از عارفان و شاعران نامدار ایران.
۵۷۱۸. ق. درگذشت خواجه رشیدالدین فضل‌الله.
- تاریخ کتابت نسخهٔ مثنوی (A) یکی از مآخذ نیکلسون .
۵۷۱۹. ق. وفات عارف چلبی و جانشینی برادرش عابد چلبی.
- شروع تألیف رسالهٔ فریدون سپهسالار در احوال مولوی .
- کردوجین دختر ابش خاتون و منگو تیمور (پسر هلاکو) از طرف ابوسعید ایلخان مغول به حکومت فارس منصوب می‌شود.
۵۷۲۰. ق. تولد سید محمد گیسو دراز خواجه بنده نواز یا سید غریب نواز در دهلی معروف‌ترین خلیفهٔ نصیرالدین چراغ دهلی و از بزرگان مشایخ طریقهٔ چشتی در هندوستان. (سال درگذشت ۸۲۵)
- وفات شیخ محمود شبستری صاحب منظومهٔ گلشن راز.
- به روایتی ولادت شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی.
- حدود ۵۷۲۰. ق. سال اتمام کتاب تاریخ‌نامهٔ هرات در تاریخ آل کرت توسط سیف‌الدین سیفی هروی (متولد ۶۸۱) شاعر و نویسندهٔ زمان خود که در شعر «سیفی» تخلص می‌کرده است.
۵۷۲۱. ق. درگذشت نزاری فهستانی.
- درگذشت خواجه علی رامتینی معروف به خواجه هزیزان از بزرگان مشایخ نقشبندی.
- تولد شاه شیخ ابواسحاق اینجو.
- تاریخ اتمام سرودن صحبت‌نامه اثر خواجه عماد فقیه کرمانی.
- تولد حافظ به قولی .
۵۷۲۲. ق.
- سال اتمام سرودن مثنوی محبت‌نامه توسط عماد فقیه کرمانی .
۵۷۲۴. ق. فوت ابوعلی قلندر بانی بتی (متولد ۶۵۲) از بزرگان مشایخ طریقهٔ چشتی هند و از پیروان طریقهٔ قطب‌الدین بختیارکاکلی و نظام‌الدین اولیاء.
- ترجمهٔ کتاب منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء والوزراء معروف به الفخری از ابن الطقطقی به نام تجارب السلف توسط هندوشاه نخجوانی که از نمونه نثرهای منشیانهٔ سدهٔ هشتم است.
- فوت امیریمین‌الدین پدر ابن‌یمین شاعر قطعه‌سرای سدهٔ هشتم.
- درگذشت امیرخسرو دهلوی.
۵۷۲۵. ق.
- فوت شیخ نظام‌الدین اولیاء در سن ۹۴ سالگی در دهلی.
- تولد شاه شرف‌الدین مظفر پسر ارشد مبارزالدین محمد.
- سال سرایش مثنوی درج‌المثالی توسط میرکرمانی از غزل‌سرایان معروف کرمان در زمان سلطان اویس جلایر صاحب دیوانی در هشت‌هزار بیت.
- کشته شدن زین‌الدین محمد عطار همدانی از شاعران درجه دوم سدهٔ هشتم.
- ۷۲۷ هـ. ق.



تولد حافظ بنابه قولی دیگر.

تولد خواجه بهاء‌الدین محمد بخاری معروف به نقشبند در بخارا از بزرگان و مؤسس طریقه نقشبندی. ق. ۵۷۲۸

وفات عابد چلبی جانشین چهارم مولوی. ق. ۵۷۲۹

ازدواج امیر مبارزالدین محمد باخان قتلغ مخدوم شاه دختر سلطان قطب‌الدین شاه قراختایی کرمان در شیراز.

تولد حاج زین‌الدین عطار از اطباء معروف دوره شاه شجاع در شیراز، مؤلف کتاب معروفی در مفردات طب به نام اختیارات بدیعی. ق. ۵۷۳۰

ترجمه طوطی‌نامه از زبان سانسکریت به زبان فارسی توسط ضیاء‌الدین نخشی. این کتاب از کتاب‌های معروف قصص به زبان فارسی است.

حدود ۵۷۳۰ ق. سال ترجمه کتاب محاسن اصفهان مافروخی به فارسی توسط حسین بن محمد بن عبدالرضا حسینی علوی.

سال سرودن منظومه‌ای به نام بحرالصنائع در محسنات کلام و در فنون شاعری از فردی به نام «حسن» از شاعران سده هشتم که از احوال او اطلاع بیشتری در دست نیست. ق. ۵۷۳۱

تولد شاه نعمه‌الله ولی مؤسس سلسله نعمت‌اللهی یکی از عارفان بزرگ ایران و بزرگ‌ترین متصوف سده هشتم، صاحب آثار متعدد.

درگذشت ناصرالدین خسرو اصفهانی معروف به ناصرخسرو از شعرای صوفی مشرب سده هشتم که او را با ناصرخسرو قبادیانی اشتباه کرده‌اند.

سال اتمام سرودن مثنوی همای و همایون خواجوی کرمانی. ق. ۵۷۳۲

سال سرایش مثنوی مجمع‌اللطایف از میرکرمانی از مشاهیر شعرای کرمان در زمان سلطان اویس جلایر که غزل عارفانه رابه سبک عماد قبه و عراقی در نهایت خوبی می‌سروده.

تولد شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین محمد.

تألیف مجمع‌الانساب در تاریخ عمومی از محمد بن علی شبانکاره‌ای. ق. ۵۷۳۳

سال اتمام مثنوی جام جم اوحدی مراغی که به نام خواجه غیاث‌الدین محمد پسر رشیدالدین فضل‌الله وزیر پرداخته‌است.

سال اتمام سرودن منظومه گل و نوروز توسط مولانا جلال‌الدین احمد بن یوسف بن الیاس طبیب خوافی شیرازی از دانشمندان و اطباء معروف فارس در زمان پادشاهان آل مظفر. ق. ۵۷۳۴

امیر مبارزالدین محمد در سلطانیه به خدمت سلطان ابوسعید بهادرخان ایلخان رسید و از او لقب امیرزاده محمد مظفر را گرفت.

ابوسعید بهادرخان ایلخان عازم بغداد شد و از آن جا به زیارت مرقد مولای متقیان شتافت.

سال فوت عزالدین محمود کاشانی صاحب مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه که ترجمه فارسی کتاب عوارف‌المعارف شهاب‌الدین سهروردی است. ق. ۵۷۳۵

سال فوت شیخ صفی‌الدین اردبیلی در سن ۸۵ سالگی در اردبیل.

سال درگذشت سراج‌الدین قمری قزوینی از شاعران دربار سلطان ابوسعید که با عبیدزاکانی و سلمان ساوجی مشاعر و معارضه داشته‌است.

سال تولد ابن بزّاز مؤلف صفوة الصفا در احوال صفی الدین اردبیلی.

تألیف مجدد مجمع الانساب توسط محمد بن علی شبانکاره‌ای. زیرا این کتاب در ضمن غارت محله ریح رشیدی تبریز از میان رفت.

تاریخ اتمام نگارستان در تقلید گلستان سعدی در هفت باب از معین الدین آوی جوینی عارف و نویسنده کتابی دیگر به نام احسن القصص در شرح سوره یوسف و داستان یوسف و زلیخا از شاگردان سعدالدین یوسف حموی جوینی.

ابوسعید حکومت فارس را به امیر مسافر اُیناق می‌دهد.

شروع تألیف کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون حاوی تمام علوم متداول و معروف از شمس الدین محمد آملی. ق. ۵۷۳۶

ابوسعید ایلخان مغول می‌میرد.

تولد تیمور لنگ.

آغاز حکومت طغاتیمور در خراسان.

درگذشت علاء الدین سمنانی.

درگذشت اوحدی مراغهای.

امیر مبارزالدین محمد به کمک امیر پیرحسین چوپانی بر شیراز مسلط شد و مسعود شاه اینجو را از فارس متواری ساخت.

درگذشت ابن حسام خوافی هروی از شاعران مخصوص دربار ملک شمس الدین کرت و فرزندان وی که سال‌های آخر عمر را در کرمان گذراند و این غیر از ابن حسام خوشفی است. ق. ۵۷۳۷

درگذشت ابن نصح شیرازی معروف به فارسی از بزرگ زادگان فارس شاعر توانایی که دو مثنوی به نام ده‌نامه و محبت‌نامه دارد.

کشته شدن خواجه غیاث‌الدین محمد فرزند خواجه رشیدالدین وزیر که خود در زمان ابوسعید بهادرخان به وزارت رسیده بود توسط امیر علی پادشاه.

درگذشت امیرحسن دهلوی شاعر. ق. ۵۷۳۸

فوت اوحدی مراغی اصفهانی شاعر و عارف معروف در مراغه.

ولادت میرسید شریف گرگانی در قصبه «طاقو» نزدیک استرآباد صاحب کتاب التعویفات و آثار دیگر. ق. ۵۷۴۰

سال اتمام اخلاق الاشراف از عبید زاکانی.

تسلط امیر پیرحسین از امرای چوپانی بر شیراز. قیام مردم شیراز علیه او. بازگشت یا رانده شدن وی از شیراز و حکومت مجدد خاندان اینجو.

منحصره شیراز به وسیله امیر پیرحسین و سقوط شهر و حکومت دو ساله وی در شیراز. ق. ۵۷۴۱

سال اتمام کتاب مونس الاحزان فی دقائق الاشعار محمد بن بدر جاجرمی.

آغاز حکومت و فرمانروایی خاندان مظفری بر کرمان.

امیر مبارزالدین محمد مظفر با کمک عمال پیرحسین چوپانی کرمان را تصرف کرد و ملک قطب‌الدین غوری نیک روز به هرات گریخت.

\_\_\_\_\_ امیر مبارزالدین پس از فتح کرمان فرزند دوشمش شاه شجاع ۹ ساله را به حکومت آن جاگماشت.

\_\_\_\_\_ سال اتمام سرودن گل و نوروژ خواجو. ۸۷۴۲. ق.

\_\_\_\_\_ امیریرحسین چوپانی، شمس‌الدین محمود صابن قاضی سمنانی را وزیر فارس کرد. ۸۷۴۲. ق.

\_\_\_\_\_ بعد از ۸۷۴۲. ق. تاریخ اتمام کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون شمس‌الدین محمد آملی که به نام شاه شیخ ابواسحاق اینچوپر داخته است.

\_\_\_\_\_ ۷۴۲ (۷۴۴) هـ. ق. امیر مبارزالدین پس از تصرف کرمان خواجه ابونصر فتح‌الله برهان‌الدین را به وزارت خود گماشت. برکناری او در سال ۷۵۲.

\_\_\_\_\_ سال اتمام سرودن روضه‌الانوار خواجو. ۸۷۴۳. ق.

\_\_\_\_\_ شکست امیریرحسین از شیخ ابواسحاق اینجو و ملک اشرف چوپانی. فرار ملک اشرف از فارس. استقرار حکومت شاه ابواسحق.

\_\_\_\_\_ کشته شدن جلال‌الدین مسعود شاه اینجو حکمران فارس و و پدر جهان ملک خاتون که از ۷۳۶ تا ۷۴۰ پادشاهی کرد.

\_\_\_\_\_ ۷۴۳ الی ۸۷۵۴ هـ. ق. شاه شیخ ابواسحاق اینجو برای تصرف و تسلط بر کرمان و یزد طی این سال‌ها هفت بار به این شهرها لشکر کشید و هر بار مغلوب گشت.

\_\_\_\_\_ سال تألیف شیرازنامه از فخرالدین ابوالعباس احمد زرکوب شیرازی ملقب به «معین» در ذکر مشاهد شیراز و بزرگان این شهر.

\_\_\_\_\_ تاریخ کتابت نسخه خطی مثنوی (B) یکی از مآخذ نیکلسون.

\_\_\_\_\_ سال اتمام سرودن کمال‌نامه خواجو.

\_\_\_\_\_ حمله امیریاغی باستی و ملک اشرف به فارس و قتل عام و تخریب ابرقو.

\_\_\_\_\_ عفو امیر شمس‌الدین محمود صابن توسط امیر مبارزالدین با وساطت مرتضی اعظم صدرالدین مجتبی.

\_\_\_\_\_ گشودن قلعه بم پس از جنگی عظیم توسط امیر مبارزالدین محمد و فرمائروایی فرزند ارشدش شرف‌الدین شاه مظفر در آن جا.

\_\_\_\_\_ ساخت دارالسیاده‌ای توسط امیر مبارزالدین محمد جنب‌کاخش در کرمان برای نگهداری یک تار موی رسول اکرم که از خاندان شمس‌الدین علی بمی خریداری کرد.

\_\_\_\_\_ درگذشت شیخ امین‌الدین کازرونی بلیانی عارف مشهور که خواجوی کرمانی و حافظ شیرازی به وی ارادت داشته‌اند. ۸۷۴۵. ق.

\_\_\_\_\_ سال اتمام سرودن گوهرنامه خواجوی کرمانی. ۸۷۴۶. ق.

\_\_\_\_\_ لشکرکشی نافرجام امیر شمس‌الدین محمود صابن از طرف شاه شیخ ابواسحاق به سمت کرمان علیه امیر مبارزالدین.

\_\_\_\_\_ سال تألیف صد پند توسط عبید زاکانی. ۸۷۵۰. ق.

\_\_\_\_\_ آغاز نظم فتوح السلاطین عصامی در تاریخ بهمنیان دکن.

\_\_\_\_\_ آغاز احداث مسجد جامع در کرمان توسط امیر مبارزالدین محمد (۷۵۰-۷۵۴).

\_\_\_\_\_ گماردن خواجه قوام‌الدین محمد بن علی صاحب عیار به ملازمت و تربیت شاه شجاع از جانب امیر مبارزالدین محمد.

۷۵۱ هـ. ق. درگذشت ضیاء الدین نخشی نویسنده و حکیم عارف مشرب منتسب به دربار خلجیان هندوستان به ویژه مبارکشاه خلجی (۷۱۷-۷۲۱).

سال سرودن مثنوی عشاق نامه توسط عیید زاکانی در ۵۰۰ بیت.

سال اتمام نظم فتوح السلاطین عصامی که نزدیک به دوازده هزار بیت است.

۷۵۲ هـ. ق. امیر مبارزالدین، خواجه قوام الدین صاحب عیار را به سمت قائم مقام شاه شجاع فرمانروای کرمان کرد.

۷۵۳ هـ. ق. تاریخ اتمام شرح کلیات قانون ابن سینا به زبان عربی توسط شمس الدین محمد بن محمود آملی از علمای شیعه در زمان الجاتیو.

درگذشت طغایتمور در خراسان.

۷۵۴ هـ. ق. محاصره ۷ ماهه شیراز به وسیله امیر مبارزالدین مظفری. فتح شهر به وسیله او و فرار شاه ابواسحاق اینجو به طرف اصفهان.

درگذشت مظفرین محمد پسر امیر مبارزالدین محمد در محاصره شیراز.

فتح شیراز پس از یک سال محاصره آن جا توسط امیر مبارزالدین محمد.

حدود ۷۵۴ هـ. ق. سال سرودن مثنوی طریقت نامه خواجه عماد فقیه (مقدمه دیوان عماد فقیه کرمانی تألیف رکن الدین همایون فرخ). نفیسی اتمام طریقت نامه را سال ۷۱۶ ذکر می کند.

۷۵۵ هـ. ق. سال فوت حاجی قوام الدین حسن شیرازی کلاتر شهر شیراز حامی حافظ شیرازی.

بیعت امیر مبارزالدین محمد در قصبه مارواتان اصفهان بانمایندة خلیفه عباسی مصر المعتضد بالله ابوبکر.

۷۵۶ هـ. ق. سال تألیف کتاب کنزالتحف در موسیقی توسط امیرین خضر مالی قرمانی مولوی از علمای ساکن استانبول.

درگذشت قاضی مجد الدین اسمعیل.

امیر مبارزالدین دوباره خواجه برهان الدین فتح الله را به وزارت و قاضی القضاتی منصوب می کند.

امیر مبارزالدین، خواجه قوام الدین صاحب عیار را به عنوان نایب السلطنه شاه شجاع برگزید.

۷۵۷ هـ. ق. سال نظم منظومه مرغوب القلوب توسط شمس الدین تبریزی (البته این غیر از شمس تبریزی مرشد مولوی است).

سال فوت نصیر الدین محمود اودهی معروف به «چراغ دهلی» از بزرگان مشایخ چشتی هندوستان و از خلفای نظام الدین اولیا.

تألیف چند جزء از کتاب مواهب الهیه در تاریخ آل مظفر توسط معین الدین علی یزدی.

کشته شدن ابواسحاق به دست عمال آل مظفر و انقراض سلسله اینجو.

۷۵۸ هـ. ق. تألیف تاریخ نیروزشاهی توس طضیاء الدین برنی در وقایع سال ۶۴۴ به بعد.

۵۷۶۱. ق. وفات احمد افلاکی عارفی مؤلف مناقب العارفين.
۵۷۶۲. ق. سال اتمام کتاب تواریخ آل برمک توسط عبدالجلیل یزدی از منشیان معروف زمان آل مظفر به نام شاه شجاع تألیف این کتاب توسط پدرش شروع شده بود.
۵۷۶۳. ق. تحریر نسخه‌ای از دیوان غزلیات عماد فقیه که در زمان حیات شاعر نوشته شده و بنابراین بهترین و موثوق‌ترین مأخذ درین مورد است.
- سال فوت خواجوی کرمانی که در تنگ الله اکبر شیراز مدفون است.
- سال اتمام سرودن مثنوی جمشید و خورشید سلمان ساوجی به سبک خسرو و شیرین نظامی به نام سلطان اویس ایلکانی.
- سفر حج خواجه عماد فقیه. برگشت سال ۷۶۴ به کرمان.
۵۷۶۴. ق. کشته شدن خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع.
- درگذشت رکن صابین شاعر مداح شاه شجاع.
- جنگ میان شاه شجاع و شاه محمود و محاصره شیراز به وسیله شاه محمود و سلطان اویس ایلکانی از امرای آل جلاپور که از تبریز به کمک شاه محمود آمده بود. (این محاصره ۱۱ ماه طول کشید.)
- کشته شدن خواجه قوام‌الدین صاحب عیار از رجال دوران مظفری.
۵۷۶۵. ق. سال فوت رکن صابین هروی در یزد که از قاضی زادگان سمنان بود.

- اخو جوق (حاکم مغولی تبریز) در آذربایجان خواجه عمادالدین محمود کرمانی را وزارت می‌دهد (خواجه عمادالدین قبلاً در فارس وزارت شاه ابواسحاق را برعهده داشته و بعداً به آل جلاپور پیوسته است).
- در این سال عید زاکانی موش و گربه را می‌سراید.
- لشکرکشی امیر مبارزالدین برای فتح سلطانیه و آذربایجان.
۵۷۵۹. ق. فالنامه‌ای از خواجه عماد فقیه در انتهای یک نسخه قرآن.
- شاه شجاع و شاه محمود در اصفهان پدر خود امیر مبارزالدین را مقید و کور می‌کنند (در مقدمه دیوان عماد فقیه کرمانی تألیف رکن‌الدین همایونفرخ این تاریخ سه‌شنبه ۱۹ رمضان ۷۶۰ ه. آمده است).
- شاه شجاع در شیراز به جای وی به حکومت می‌نشیند و شاه محمود در اصفهان حکومت را در دست می‌گیرد.
- وزارت خواجه قوام‌الدین صاحب عیار.
- فتح سلطانیه و آذربایجان توسط امیر مبارزالدین.
- ۷۵۹-۷۸۶. ه. ق. دوران حکومت شاه شجاع مظفری.
۵۷۶۰. ق. درگذشت خواجه برهان‌الدین فتح‌الله وزیر مبارزالدین.
- به سلطنت رسیدن شاه شجاع.

- \_\_\_\_\_ فرار شاه شجاع از شیراز به ابرقو و غلبه شاه محمود بر شیراز. (شاه محمود خود متهور و آلت دست امرای جلایری بود.) درگذشت امپن مبارزالدین در حبس و تبعید.
- \_\_\_\_\_ رفتن شاه شجاع از ابرقو به کرمان به قصد شیراز و مراجعت بدون اخذ نتیجه.
- \_\_\_\_\_ فتح کرمان توسط شاه شجاع با حمایت مردم و حکومت دوساله او در آنجا.
- \_\_\_\_\_ سال اتمام کتاب مواهب الهیه تألیف معین الدین علی یزدی. ۵۷۶۶ ق.
- \_\_\_\_\_ سال اتمام سرودن مثنوی صفانامه یا مونس‌الابرار عماد فقیه کرمانی.
- \_\_\_\_\_ سال تألیف اختیارات بدیعی در مفردات طب به نام عصمة الدین بدیع الجمال. وی در ۷۷۰ روایت دومی از آن انتشار داده است.
- \_\_\_\_\_ درگذشت مظفر هروی معاصر و مداح ملک معز الدین حسین کورت، ملقب به خاقانی دوم.
- \_\_\_\_\_ جنگ دو برادر (شاه شجاع و شاه محمود) در حوالی شیراز و سرانجام ورود شاه شجاع به شیراز.
- \_\_\_\_\_ شاه شجاع، خواجه قطب الدین شاه بن خواجه محمود کمال را به وزارت برگزید.
- \_\_\_\_\_ سپردن اداره امور کرمان به بهلوان اسد بن طغانشاه.

- \_\_\_\_\_ ۵۷۶۸ ق. فرمانبرداری شاه محمود از شاه شجاع، چنان که در اصفهان سگه و خطبه به نام شاه شجاع باشد (فتحنامه این واقعه به تاریخ ۱۷ ذی الحجه ۷۶۸ در دست است).
- \_\_\_\_\_ تاریخ کتابت نسخه مثنوی (k) که تاریخ آن را مخدوش و به ۶۶۸ تبدیل کرده‌اند. در حالی که در این تاریخ جعلی هنوز دفتر ششم مثنوی وجود نداشته است.
- \_\_\_\_\_ لشکرکشی بی نتیجه شاه شجاع به اصفهان.
- \_\_\_\_\_ ۷۶۸-۷۷۲ ق. شاه شجاع مادر خود مخدوم شاه را به عنوان نیابت سلطنت در کرمان منصوب کرد.
- \_\_\_\_\_ ۵۷۶۹ ق. سال درگذشت ابن یمین طفرایی فریودی در فریومد.
- \_\_\_\_\_ ۵۷۷۰ ق. بیعت شاه شجاع با المتوکل علی الله خلیفه عباسی مصر. آمدن درویش رکن الدین سرداری خلیفه شیخ حسن جوری با سیصد نفر به شیراز.
- \_\_\_\_\_ سال اتمام سرودن مثنوی فراقنامه به بحر متقارب به نام سلطان اویس.
- \_\_\_\_\_ لشکرکشی بی نتیجه شاه شجاع به اصفهان.
- \_\_\_\_\_ به وزارت برگزیدن خواجه جلال الدین توران شاه از جانب شاه شجاع.
- \_\_\_\_\_ ۵۷۷۱ ق. سال درگذشت حسن متکلم از شاعران معروف خاندان کورت.

حنگ مجدد شاه شجاع و شاه محمود در صحرای چاشت خوار.

۷۷۱ (۷۷۲) ه. ق. درگذشت عید زاکانی.

درگذشت قوام‌الدین عبدالله (استاد حافظ که گویا بعدها همکار او شده بود).

۷۷۳ ه. ق. سال رحلت درویش ناصر بخاری مدّاح سلطان اویس جلایر که علاوه بر قصیده و غزل یک مثنوی به نام هدایت‌نامه به بحر متقارب نیز سروده است.

درگذشت ناصر بخاری شاعر.

سال فوت عمادالدین فقیه کرمانی شاعر و عارف نامدار ایرانی در کرمان.

\* \* \*

## عماد فقیه به روایت دیگران

## عماد فقیه به روایت دیگران

### الف - در کتابهای قدیم

۱- جامی در بهارستان نوشته «دیگر از شعرای متفؤل خواجه عماد فقیه است (از کرمان)، وی شیخ خانقاه‌دار بوده است، شعر خود را بر همه واردان خانقاه می‌خوانده است و استدعای اصلاح می‌کرده، و ازین جا می‌گویند که شعر وی شعر همه اهالی کرمانست».

بهارستان، تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی، ص ۱۰۶

\* \* \*

۲- در حبیب السیر آمده: «و از شعرای زمان شاه شجاع یکی خواجه عمادالدین فقیه کرمانی است و آن جناب شیخ خانقاه‌دار بوده است و شاه شجاع نسبت به او اعتقاد عظیمی داشت. گویند که خواجه عماد هرگاه نمازگزاردی گریه او شرط متابعت بجا آوردی و شاه شجاع این معنی را کرامت حمل می‌فرمود و پیوسته به قدم اخلاص ملازمت آن جناب می‌نمود. خواجه براین معنی رشک می‌برد و غزل به مطلع زیر را به نظم آورد:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد      بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

... دیگران هم همچون صاحب عرفات العاشقین، طریق‌الحقایق، خلاصه‌الانکار، تذکره

حسینی هم قول حبیب‌السیر را نقل کرده‌اند. حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۵

\* \* \*



۳- در مجالس المؤمنین آمده: «و ظاهراً مراد خواجه از حریفان دیگر نه شاه شجاع بود، بلکه عماد فقیه کرمانی که شاه شجاع معتقد او نیز بود چنان که از بعضی غزل‌های خواجه حافظ تعرّص به او ظاهر می‌شود و تفصیل کلام آنست که در حبیب‌السیر آمده.»  
مجالس المؤمنین، ذیل نام «حافظ»

\* \* \*

۴- در تذکرة هفت اقلیم آمده: «عماد فقیه در زمان سلاطین آل مظفر به غایت معزز و محترم می‌زیسته خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحر احسانش داشته و ابواب اشفاق به روزگارش می‌گشوده.»  
هفت اقلیم، ج ۱، ص ۲۷۵.

\* \* \*

۵- در تذکرة الاولیای محررابی کرمانی آمده: «... اما حضرت خواجه عمادالدین فقیه بسیار بزرگ و اهل کمال و به شریعت و طریقت آراسته و اهل معنی بوده‌اند و اشعار ایشان مشهور است در بلاد. از جمله اشعار ایشان در هندوستان زمین، مطلوب و متبرک است...»  
تذکرة الاولیاء محررابی به نقل از تحلیل دیوان عماد فقیه، ناظرزاده کرمانی، ص ۳۲.

\* \* \*

۶- در تذکرة عرفات‌العاشقین آمده «شیخ الطریقه عمادالحقیقه سالک اطوار صور و معانی، جامع کمالات انسانی، صاحب حالات وجدانی، خواجه عمادالدین فقیه کرمانی، بسیار فاضل و کامل، موجد و واجد، صوفی مجرد وارسته بلند مرتبه، صاحب سلسله مرید و مراد، و محلی به حلیه صلاح و سداد بوده و مجادلات او با خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی مشهور و معروف...»  
تحلیل دیوان عماد فقیه، ناظرزاده ۳۶.

\* \* \*

۷- دولت‌شاه سمرقندی می‌گوید که: «مفخرالفضلا و زبدةالعلماء و عرفا خواجه عماد فقیه کرمانی قدس سرّه‌ العزیز مرد عارف و عالم و اهل دل بود و از صنایع علما و فضیلت کرمان است، به اخلاق نیکو و سیرت پسندیده در جهان مشهور شده و در روزگار دولت محمد مظفر و اولاد او خواجه عماد فقیه در کرمان مرجع خواص و عوام بودی و همگان به صحبت شریف او مایل بودندی و با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعری کامل بوده...»  
تذکرة الشعراء، ص ۲۸۲-۲۸۴

\* \* \*

۸- آذر بیگدلی در آتشکده درباره عماد می‌نویسد: «عماد فقیه در عهد ظهور آل مظفر در کرمان خانقاهش مرجع خاص و عام [بوده] علما و عرفا در مجلس داشته از این خاکدان به بهشت جاودان در سنه ... رفت.»  
آتشکده، چاپ بمبئی، ۱۲۷۷، ص ۱۱۰.

\* \* \*

۹- هدایت در ریاض‌العارفین درباره عماد می‌نویسد: «عماد کرمانی نورالله مرقده، عمادالدین فقیه مشهور است در عهد دولت آل مظفر از سلاطین زمان تعظیم و تکریم یافته در سنه ۶۹۳ به روضه رضوان شتافتند، دیوانشان به نظر رسید، مشتمل است بر مثنویات چند که صفات و صحبت‌نامه و محبت‌نامه و طریقت‌نامه و ده‌نامه و فاتحه‌الاحلاص و قصاید و غزلیات و رباعیات است، اشعار خوب دارد...»  
ریاض‌العارفین، ص ۱۸۰.

\* \* \*

۱۰- شیخ آذری در جواهرالاسرار می‌گوید که: «فضلاً برآنند که در سخن متقدمان و متأخران احیاناً حشوی واقع شده الا سخن عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده‌اند که در آن سخن فتوری واقع نیست نه در لفظ و نه در معنی و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می‌آید به مشام هنروان و صاحب‌دلان بلکه از بوی جان زیاتر می‌نماید...»

به نقل از تذکرة الشعراء، ص ۲۸۲-۲۷۴

اللّه در این سخنان مبالغه فراوان به چشم می خورد. در این باره رک: تحلیل دیوان عماد فقیه، ناظرزاده کرمانی، ص ۳۷

\* \* \*

۱۱- در کتاب طرایق الحقایق محمد معصوم شیرازی درباره عماد فقیه مطالبی آمده که بخشی از آن را در اینجا نقل می کنیم: «از عرفا و شعرای زمان امیر تیمور و شاه شجاع یکی خواجه عماد کرمانی است ... کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و رباعیات و مثنویات مشهور است ...»

طرایق الحقایق، چاپ سنگی، ۱۳۱۸، ج ۲، ص ۳۰۵ (به نقل از تحلیل دیوان عماد فقیه، ناظرزاده کرمانی، ص ۳۹).

\* \* \*

۱۲- عناوین و نعت عماد فقیه در مآخذ:

شیخ الاسلام الاعظم قدوة اکابر مشایخ العالم مرشد اعظام السلاطین عماد الملّة والشریعة والدّین علی الفقیه أدام اللّهُ میابن أنفاسه الشّریفه.

به نقل از تاریخ ادبیات صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۹۸۶.

ب- کتابهای جدید

۱- عباس اقبال در تاریخ مفضل ایران در دو جا از عماد فقیه نام می برد: نخست در ذیل شرح حال عبید زاکانی و دیگر در ذیل شرح حال عماد فقیه. درباره عماد ضمن شرح حال او چنین می نویسد:

«عماد فقیه (وفاتش ۷۷۳) از فقها و زهاد مشهور کرمان است که در عهد امیر مبارزالدین و شاه شجاع در کرمان محترم بوده و این دو پادشاه نسبت به او اخلاص و ارادت می ورزیده اند و عماد فقیه کرمان زاویه و خانقاهی داشته و با وجود مقام فقاقت به سرودن اشعار

می پرداخته و بیشتر اشعاری که از او باقی است غزل است و او علاوه بر غزلیات پنج مثنوی نیز دارد که مشهورترین آنها یکی منظومه محبت نامه بیدلان است که در سال ۷۲۲ منظوم شده و دیگری مونس الابرار که سال نظم آن ۷۶۶ است. تاریخ مفضل ایران، ص ۵۵۲

(لازم به تذکر است که دیدگاه مرحوم اقبال نسبت به عماد فقیه به نظر شادروان ناظرزاده کرمانی دارای سهوهای است که خوانندگان گرامی را به کتاب تحلیل دیوان عماد فقیه، ص ۴۰-۴۱ ارجاع می دهیم.)

\* \* \*

۲- ادوارد براون در جلد سوم تاریخ ادبی ایران که تحت عنوان از سعدی تا جامی توسط مرحوم علی اصغر حکمت ترجمه شده است در حدود دو صفحه به «عماد» اختصاص داده که مطلب تازه ای در آن نیست اما به جاست که نظر یک خاورشناس انگلیسی که مؤلف آثار بسیاری درباره تاریخ و ادبیات فارسی و دیگر زمینه هاست به طور اختصار ذکر شود:

براون می نویسد: «شهرت و آوازه ای که این شاعر دارد بیشتر از آنجا برخاسته است که وی را رقیب خواجه حافظ می شمارند و گویند که حافظ در یکی از غزل های خود او را در نظر داشته است ...» از سعدی تا جامی، چاپ سوم، ۱۳۵۱، ص ۳۴۰.

\* \* \*

۳- ابن یوسف شیرازی درباره تعریض حافظ به گریه عابد خواجه عماد می نویسند:

«... ولی نگارنده را عقیده است که این داستان اصلی نداشته باشد و مراد حافظ اشاره به داستان و حکایت کبک و گریه معروف در کلیله و دمنه است و گذشته از این که با او معارض نبوده طرف ایمان و اعتقاد وی بوده و این دو شاعر معاصر بیشتر غزلیات خود را به استقبال یکدیگر ساخته اند.» فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی سابق، ج ۳، ص ۳۶۱.

\* \* \*

در منابع جدید دیدگاه‌های دیگری نسبت به عماد وجود دارد که بعضاً سهو و اشتباه یا حای تأمل است مانند نظر بزمان بختیاری در مقدمه دیوان حافظ یا ترجمه مقاله کارل اشتولس اثرینی که مدتی از عمر خود را صرف تحقیق در آثار و احوال عماد کرده و برای این کار به ایران و برخی کشورهای دیگر سفر کرده است. لذا به همین مقدار بسنده کرده و نظر نقادانه و تفصیلی پیرامون زندگانی، آثار و اندیشه او را به کتاب استاد ناظرزاده کرمانی - تحلیل دیوان عماد فقیه - وامی‌گذاریم. - همان کتاب، ص ۴۴-۵۰.

\* \* \*

**نیم‌نگاهی به زندگینامه، آثار و شخصیت  
علمی-فرهنگی عماد فقیه کرمانی**

## نیم نگاهی به زندگینامه، آثار و شخصیت علمی - ادبی عماد فقیه کرمانی

### الف - زندگانی و مسلک عرفانی

علی ملقب به عمادالدین فقیه متخلص به «عماد»، مشهور به عماد فقیه کرمانی فرزند محمود فقیه از شاعران و عارفان عصر امیر تیمور و شاه شجاع است. درباره سال تولد و مدت زندگانی او در منابع اشاره‌ای دیده نمی‌شود. تنها در مثنوی صفاتمه شرح حالی از خود به دست می‌دهد و در آن می‌گوید که پدرش محرم خاص شیخ نظام الدین محمود از شاگردان قطب الاقطاب زین الدین عبدالسلام کامویی بوده که به فرمان قطب در کرمان خانقاهی طرح افکنده و به پرورش و دستگیری مستعدان و سالکان راه و طریقت شیخ کامویی پرداخته است ... عماد پس از مرگ شیخ نظام الدین و پدر خود که مسند نشین و خلیفه شیخ نظام الدین بوده با وجود کمی سن به جای پدر بر مسند شیخی می‌نشیند و امور خانقاه را با کمک برادرش مجدالدین فقیه کرمانی برعهده می‌گیرد:

با من بیچاره برادر رفیق بود و ندیدم به جز او کسی شفیق

با توجه به اینکه خواجه عماد و برادرش در سال ۷۰۵ تصدی امور خانقاه را داشته‌اند و با در نظر گرفتن سایر قرائن دیگر می‌توان حدس زد که خواجه عماد در سال ۶۹۰ ه. ق. متولد شده است و چون محبت‌نامه را در سال ۷۲۲ در ۳۷ سالگی سروده روشن می‌شود که در این زمان چندان جوان نبوده گذشته از اینکه پیش از آن صحبت‌نامه را نیز سروده است.

## ب - مقام علمی

در این سال ها است که آوازهٔ قدر و مقام و منزلت او علی‌رغم نبودن وسایل تبلیغ و ارتباط میان شهرها به درجه‌ای از شهرت می‌رسد که نام او از کرمان به دربار پادشاه ایلخانی در سلطانیه و تبریز می‌رسد تا جایی که پادشاه خواستار آثار او می‌شود. این امر نمی‌تواند آتی باشد و نشان می‌دهد که خواجه عماد سال‌هایش از سرودن صحبت‌نامه هم شعر می‌سروده و صاحب نام بوده است. همچنین وجود مرثیه‌ای در رثای پدر امیر مبارزالدین محمد - محمد مظفر - در دیوان عماد فقیه گویای این حقیقت است که خواجه عماد در روزگار این پادشاه شاعر توانایی بود. دیگر وجود مثنوی طریقت‌نامه او است که صورت منظومی از مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین محمود کاشانی (متوفی ۷۳۵) - با پیش چشم داشتن کتاب عوارف المعارف سهروردی - می‌باشد که به نام امیر مبارزالدین محمد مصدق کرده و نشان می‌دهد که عماد فقیه وقتی این مثنوی را می‌سروده، محمد مظفر در کرمان و یزد و فارس به استقلال حکومت می‌کرده است. «عماد» با اینکه از همان سنین پایین عهده‌دار تصدی خانقاه و خانقاه اداری بوده ولی هیچ‌گاه این امر او را از کسب معرفت و استفاضه از محضر علما و دانشمندان و آموختن علوم ظاهری و نیز خدمت ارباب طریقت باز نداشته است:

چاکر ارباب حقیقت شده وز بی اصحاب طریقت شده<sup>۱</sup>

قدیم‌ترین اثری که از عماد فقیه یاد کرده و مقام ادبی او را ستوده کتاب بسحق اطعمه از شاعران و نظیره‌پردازان سده نهم و نزدیک به دورهٔ زندگانی «عماد» است او در رسالهٔ کنزالاشتهای خود چنین می‌نویسد: «... دقایق مقالات عماد فقیه که نطق شیرین او ادویه‌ای است خوشبوی و اشره‌ای است دلجوی»<sup>۲</sup>

پس از بسحق اطعمه شیخ آذر اسفراینی در کتاب جواهرالاسرار خود از خواجه عماد با احترام بسیار یاد می‌کند و می‌نویسد: «... از سخن عماد بوی عبیر می‌آید و به مشام هنروران و صاحب‌دلان بلکه از بوی جنان زیباتر می‌نماید...»<sup>۳</sup>

و به قولی صاحب تذکره‌الشعرا «خواجه عماد فقیه در کرمان مرجع خواص و عوام بودی و همگان به صحبت شریف او مایل بودندی و با وجود تقوی و جاه و مراتب شاعری کامل بود.»<sup>۴</sup>

یا بنا به نوشتهٔ آذر بیگدلی در آتشکدهٔ آذر «عماد فقیه در عهد ظهور آل مظفر در کرمان خانقاهش مرجع خاص و عام و علما و عرفا در مجلس او انتظام داشته ...»<sup>۵</sup> زیرا از آن هنگام که «عماد» دارای خرقة و خانقاه و مرید و دستگاه شده، رفته رفته نفوذ و قدرت او رو به افزایش گذاشته به اندازه‌ای که بنابه نقل دکتر معین در کتاب حافظ شیرین سخن «شاه شجاع به دو جهت نسبت به عماد ادای احترام می‌کرده است. اول آنکه شیخ کرمان بوده و در آنجا خانقاه داشته و شاه نیز از طرف مادر منسوب به قراختایان کرمان بوده و با عماد نسبت محلی داشته، و دیگر آنکه می‌خواسته جلب خاطر مریدان شیخ کند، که در کرمان نفوذ داشته‌اند. چون شهر کرمان متنازع فیہ خاندان مظفر بوده است.»<sup>۶</sup>

کمال علاقهٔ «عماد» به خانقاه و خانقاه‌داری و مصاحبت اهل طریقت و تربیت یافتن او به شیوهٔ خانقاهی و متخلص به آداب خانقاه بودن و گفتار و کردار و اشعار او پیرامون خانقاه و خانقاهیان در سراسر آثار «عماد فقیه» دیده می‌شود به ویژه در مثنوی‌های صحبت‌نامه، محبت‌نامه، طریقت‌نامه، صفنامه، و نیز مقطعات او به صورت‌های گوناگون به این مسأله می‌پردازد. «به قسمی که گویی «عماد» جز به این کار، در جهان به چیزی نمی‌اندیشیده و رغبت و علاقه نداشته است ...»<sup>۷</sup>

## ج: افکار

عماد، شاعری صوفی و پاک از هرگونه شهرات نفسانی است. مضامین غزلیات عرفانی و آثار اخلاقی و بندی او گواه این مدعا می‌باشد. با اینکه بیشتر اشعار او حاوی مفاهیمی چون عشق و شرابخواری و رندی است. اما او همچون دیگر شاعران عارف این مفاهیم را در معنای عرفانی و بیان حقایق عارفانه به کار می‌برد. از این رو است که طریقت‌نامه می‌گویند:

تنوشد خورده دان خمر خرد پوش  
 که گردد هرچه می داند فراموش  
 \* \* \*  
 ز می مقصودم آن صافی زلال است  
 که پیش صاحب تقوی حلال است  
 \* \* \*

«عماد» علاوه بر صحبت نامه در غزل‌های خود در پرهیز از خوبریوان می‌گوید:

معنی بود ز صورت زیبا مراد من  
 روشن دلم چو آینه صورت پرست نیست

آری «عماد» شاعری است که می، عشق پریرویان و حب زر و سیم نتوانسته او را بفریبد و اختیار از کف او بریاید اما جاه‌طلبی و خودپرستی فوق‌العاده او یک لحظه او را راحت نمی‌گذارد و به قول همشهری او استاد ناظرزاده کرمانی «عماد شاعری پاکدامن، واقف به رموز سخنوری و در اقسام شعر صاحب استعداد، ولی در جاه‌طلبی بی‌اختیار است و وقتی پای منصب و جاه به میان می‌آید عنان خویشتن داری را از دست می‌دهد و بسیاری مکارم اخلاقی را که خود به دیگران تعلیم داده فراموش می‌کند و مثل همه کسانی که به این آفت شوم گرفتار هستند به فرمان نفس جاه طلب و دوستدار مقام و منصب عمل می‌کند، و از مقام بلندی که در زهد و ورع و اخلاق و عرفان و شعر و ادب داشته پایین می‌آید...»<sup>۸</sup>

آنچه در سراسر آثار او به وضوح تمام دیده می‌شود همانا خودبینی و خوار شمردن دیگران است. عماد در اشعارش - حتی پادشاهان و صاحب منصبان - را با وجود ستایش و مدح آنان، رهین منت خود قرار داده و برتری و عظمت مقام شعری خود را چنین یادآور می‌شود:

کهن افسانه‌ها را درنوشتم  
 چو قرآن ناسخ تورات گشتم  
 قلم در دست نقاشان شکستم  
 عروسی چند را پیرایه بستم<sup>۹</sup>

\* \* \*

یا:

ایسا سلطان اقلیم معانی  
 جهان هرگز مبادا از تو خالی  
 ز باغ فضل بستم دسته گل  
 که همتایش نیند هیچ بلبل  
 ز درج خاطر آوردم یکی دُر  
 که گردد بحر و بر از حیث او پر<sup>۱۰</sup>  
 وقتی شاعری به هنگام مدح نتواند عجب و خودبینی خود را پنهان دارد طبیعی است که در موارد دیگر به این معنی بیشتر می‌پردازد ازین رو روح بدبینی به طور آشکار از لابه لای اشعار او نمایان است و فکر می‌کند که جاه و مقام او آتش حسد دیگران را شعله‌ور ساخته و همگان قصد نابودی او دارند. او کسی است که به خواننده شعر خود و مردم می‌گوید:

اگر دولت دهد دست که خاک پای ما باشی

ز حکم ما نتابی سر مطیع رای ما باشی

ز ترکان تاج بستانی اگر هندوی ما گردی

ز مرجان لؤلؤافشانی اگر لالای ما باشی

شودالفاظ تو مشکین چو وصف زلف ما گویی

شود انفاس تو شیرین چو شکر خای ما باشی

تو عزت آن نفس یابی که با خواری ما سازی

تو شادی آن زمان بینی که با غم‌های ما باشی

اگرچه که این غزل درباره عظمت و اهمیت عالم فقر است ولی گوینده آن کسی می‌باشد که به امثال امیر مبارز، مرد مقتدر و سلحشور می‌گوید آنچه داری از پرتو همت من است.<sup>۱۱</sup> عماد همچنین در اشعار به ویژه غزلیات خود به طور آشکار حسن عقیدتش را به اشعار خود ابراز کرده که به جهت نمونه چند بیتی را نقل می‌کنیم:

نسخه عطر عروسان چمن تازه کنند  
 گر به گلزار رسد یک ورق از دفتر ما

\* \* \*

گو بخوان یک غزل از نظم دلاویز عماد      کز فلک برگزدر نعره تحسینی چند

\* \* \*

گذر به ساحل طبع عماد هر که کند      گهر به دامن و لؤلؤ به آستین دارد

\* \* \*

عماد هر نفسی خاطر ز بحر ضمیر      سفینه گهر شاهوار آرد

بیان این گونه تحسین‌ها و تجلیل مقام خویش که ریشه در خودبینی عماد دارد موجب گردیده که او نسبت به دیگران حالت بدخواهی پیدا کند و این مطلب از جای جای اشعارش آشکار است چنان که در صفنامه مشاهده می‌کنیم که او از مرگ دانشمندان ابراز شادمانی می‌کند:

خشم همه مرده و من زنده‌ام      طالع خود را سزد از بنده‌ام  
یا:

عماد ملک فراغت گرفت و دامن دولت

حسود کوردل این سلطنت به خواب ببیند  
که البته این گونه نکهوش و شماتت از شاعر و عارفی چون عماد فقیه که شیخ‌الاسلام شهر نیز می‌باشد پسندیده نیست. کسی که او در زمان خود کمال نفوذ و قدرت را داشته و شعرش ورد زبان‌ها بوده و عده زیادی به او ارادت می‌ورزیده‌اند.<sup>۱۲</sup>

#### د: سفرهای عماد

از آثار عماد برمی‌آید که وی در تمام مدت زندگانی خود دو سفر داشته یکی به شیراز و دیگر به حجاز برای زیارت مکه معظمه.

سفر شیراز او از مطلع غزل زیر برمی‌آید:

خوشا هوای مصلی و آب رکن آباد      که آن مفرح دل و دین مقوی جان باد

یا از مطلع قصیده او در مدح خواجه قوام‌الدین صاحب عیار:

کند مشاهده هر دم جمال فتح و ظفر      وزیر شاه نشان آصف سلیمان فر

و براساس پایان نسخه مورخ ۷۶۳ کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار بر این مطلب آگاه می‌شویم که وی به همراهی خواجه جمال‌الدین وزیر کرمان که سمت امیرالحاجی ایران را در سفر حج داشته به حجاز مسافرت کرده و پس از زیارت مکه معظمه و حریم شریفین به سال ۷۶۴ به کرمان بازگشته است.<sup>۱۳</sup>

#### ممدوحین خواجه عماد

۱- شاه شیخ ابواسحق اینجو پادشاه فارس

شاه شیخ ابواسحق، به تأیید و گواهی همه مورخان و نویسندگان معاصرش مردی کریم و بخشنده بوده و ابن بطوطه هم در سیاحتنامه‌اش او را مردی بخشنده و مهربان وصف کرده است. با اینکه شاه شیخ ابواسحق در کرمان حکومت مستقل نداشته ولی به دلیل نکوکاری و نکونامی‌اش، خواجه عماد در دو غزل به مدح او پرداخته و لحن سخنش در این دو غزل شباهت تامی به شیوه ستایش حافظ از شاه شیخ ابواسحق دارد. غزلی با مطلع:

دو هفته عمر که هست از حیات ما باقی

فدای باده و گل باد و شاهد و ساقی

شیفتگی خواجه عماد به شاه شیخ ابواسحق به اندازه‌ای بوده که باطناً میل داشته که او فرمانروای سراسر ایران باشد و از نظر خصایل اخلاقی او را بر امیر مبارزالدین محمد مظفری ترجیح می‌داده است.

۲- امیر مبارزالدین محمد مظفر

خواجه عماد از دوران جوانی با امیر مبارزالدین محمد هم‌زمان می‌بود. کرمان در

آن عصر تحت حکومت امیر مبارزالدین قرار داشته و او با نهایت احترام و اعزاز با خواجه عماد رفتار می کرده است، این امر سبب گردیده که عماد در صدد ستایش این امیر نیرومند و بیان خصایل او برآید و دو اثر از پنج گنج خود را به نام او موشح سازد.

## ۳- شاه شجاع

شاه شجاع گذشته از شجاعت و دلآوری مردی باگذشت و سخی بوده و اگرچه به طور منظم درس نخوانده و به قول حافظ به مکتب نرفته و خط ننوشته ولی به راحتی شعر می سرود و آگاه به مسایل ادبی به ویژه زبان و ادب عربی بود. آثار گرد آمده او توسط یکی از ندمايش گواه این مطلب است. خواجه عماد که حق استادی برگردن او داشته سخت مورد احترام شاه شجاع می باشد از این رو خواجه عماد در آثارش شاه شجاع را نصایح مشفقانه کرده و در مثنوی صفات او را اندرزهای فراوان داده است. گذشته از اینکه دو مثنوی از پنج گنج را به او تقدیم می دارد.

## ۴- معین الملک شرف الملک مظفر بن محمد

پسر امیر مبارزالدین محمد که مدتی از طرف پدرش حاکم بم و زمانی نیز نیابت حکومت کرمان را داشت. خواجه عماد فقیه او را مرثیه ای گفته است.

ه: صدور و بزرگانی که خواجه عماد آنان را ستوده است.

## ۱- خواجه قوام الدین صاحب عیار

از رجال با کفایت دوران مظفری. مردی عالم و علم دوست و صاحب فضیلت که خواجه حافظ هم او را مدح گفته، خواجه عماد هم در قصاید و غزل خود او را ستوده است.

## ۲- تاج الدین عراقی

خواجه عماد گذشته از اینکه یکی از مثنوی هایش را به نام او مصدر ساخته و تقدیمش داشته در قصیده ای نیز او را ستوده است.

## ۳- شمس الدین محمود صابین قاضی سمنانی

خواجه عماد او را به زمانی که از طرف پیر حسین چوپانی وزارت فارس داشته ستوده و مدح گفته است.

## ۴- خواجه غیاث الدین وزیر

والی کرمان بوده و خواجه عماد به مناسبت رفع خطر از او قصیده ای سروده است.

## ۵- خواجه ابونصر فتح الله برهان الدین وزیر

خواجه عماد او را در دو قصیده مدح گفته است.

## ۶- خواجه جمال الدین رشید

## ۷- عماد الدین محمود وزیر

## ۸- خواجه امام رکن الدین

۹- خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید<sup>۱۴</sup>

## و: شعر عماد

عماد در اقسام سخن ماهر و استاد بوده و همان طوری که اشاره رفت خود متوجه استادی خود بوده است:

من که در اقسام شعر موی شکافم به فکر هم به هجا هم مدیح هم غزل و هم لفظ



از هر گونه شعر در دیوان اشعار عماد می‌توان یافت که به عنوان نمونه گزیده‌ای از اشعارش را در این رساله آورده‌ایم تا خوانندگان عزیز بهتر با سبک و شیوه و نمونه‌های شعری این عارف و شاعر کرمانی آشنا شوند.

عماد بیش از ششصد غزل دارد که برخی از آن‌ها در لفظ و معنی و تنوع و استحکام با غزلیات شاعران معروف پهلوی می‌زند. اکثر اشعار او ضمن روانی و شیوایی لفظ و معنی حاوی حقایق و معانی عرفانی است که در جای جای آن با طنزی گزنده زهدفروشان را مورد طعن قرار می‌دهد و نوآوری‌هایی هم در اشعار خود دارد که حاکی از نیروی طبع و لطافت ذوق و تسلط او بر مضامین و کلمات است. همچنین عماد صنایع لفظی و معنوی را با مهارت و زیردستی خاصی در کلام خود آورده به طوری که تأثیر سبک سعدی در اشعارش کاملاً احساس می‌شود و در اشعار او کمتر می‌بینیم که معنی فدای لفظ شده باشد. ایهام و تناسب و دیگر صنایع شعری را هم عماد بسیار بجا و استادانه به کار می‌برد. زواید کمتر در شعرش دیده می‌شود و از اصطلاحات عرفانی هم در حد نیاز استفاده کرده است. از این رو مضامین زیبا در اشعار عماد فراوان دیده می‌شود مانند:

من آن غریب شهیدم که در فراغ محبت وجود غرقه به خون را به خوابگاه سپردم

\* \* \*

از حیات خویشتن شرم آیدم گس بر آرم یک نفس بی‌یاد تو

\* \* \*

آنچه ما دیده‌ایم در عالم کس ندیده است و کس نخواهد دید

\* \* \*

از رخ و زلف و بناگوش تو آوردم یاد هر کجا ذکر گل و سنبل و نسرين کردم<sup>۱۵</sup>

ز: عماد و شاعران دیگر (تأثیر و تأثر)

اگرچه سده هشتم شعر فارسی نام حافظ را بر پیشانی خود دارد شاعری که هم از نظر

زبان و هم به لحاظ معنی به آن درجه‌ای دست یافته که حتی امکان نزدیک شدن به او محال می‌نماید شاعری چندین هنر با شعری چکیده و عصاره شاعران پیش از خود و معاصرانش دریافتی تازه و ترکیبی ابتکاری. شاعری که شعر او رنگ و صبغه محتوای رباعیات خیام و عرفان سنایی و عطار و مولوی را از یک سو و عشق و مستی و لطافت و خوش‌آهنگی شعر سعدی و رگه‌هایی از ذوق و شور و حال غزلیات سلمان و خواجه و برخی دیگر را از طرف دیگر در خود یک جا دارد.

اما در کنار نابغه غزل - حافظ - در سده هشتم شاعران بزرگ دیگری هم چون خواجه، سلمان و عماد نیز وجود دارند که در اینجا سخن ما، درباره خواجه عماد فقیه است. شاعری که در وهله نخست در راه سعدی گام برمی‌دارد تا جایی که می‌گوید:

به جان جمله صاحب‌دلان که این درویش اگرچه پیرو سعدی ست نیست شیرازی

یا:

مشهور شد به نظم روان در جهان عماد لیکن به گرد سعدی شیراز کی رسد

عماد، گذشته از اینکه صحبت‌نامه خود را تقریباً به سبک و تقلید بوستان سروده، اما در بسیاری از غزلیات و قصاید عماد هم می‌توان نشانه‌های تقلید از سعدی را مشاهده کرد، مانند:

سعدی:

اگر تو فارغی از حال دوستان یارا فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را

عماد:

اگر تفرج بحرت هوس بود یارا بیا مشاهده کن دیده چو دریا را

و نمونه‌های دیگر که از لحاظ وزن یا الفاظ و معانی در استقبال از سعدی است.<sup>۱۶</sup>

گذشته از سعدی، عماد به نظامی گنجوی نیز ارادت فراوان داشته و از سبک و سخن او در مثنوی‌های خود پیروی کرده است. به طوری که در سه مثنوی او یعنی محبت‌نامه و کتاب

المعارف و طریقت‌نامه (در بحر هزج مسدّس محذوف) و صفات‌نامه یا مونس‌الابرار (که بر وزن مخزن الاسرار نظامی در بحر سریع سروده شده) آثار تشبّع و تقلید اشعار نظامی آشکار است. و در صحبت‌نامه نظامی را شاعری کامل می‌خوانند:

یکی طبع نظم‌ش نظامی مثال لطفی‌ف رساند به حدّ کمال

پیدا است که عماد با اشعار نظامی سر و کار داشته و سبک سخن‌سرایی او را می‌پسندیده است. گاه‌گاه در مثنوی‌هایش از اشعار نظامی تقلید می‌کرده البته نه به اندازه‌ای که از سعدی پیروی کرده است. عماد به انوری هم توجه داشته و گذشته از تضمین یکی از اشعار او در نامه‌ای از ده‌نامه در بعضی قصایدش هم توجه به آثار انوری مشهود است.<sup>۱۷</sup>

#### حافظ و عماد

اگرچه برخی معاصران پنداشته‌اند که عماد از اشعار حافظ اقتباس و تقلید کرده است، در پاسخ باید گفت که عماد حدود چهل تا پنجاه سال پیش از حافظ به دنیا آمده است و اگر آغاز شاعری حافظ را پانزده سالگی فرض کنیم، در این زمان خواجه عماد حدود شصت سال داشته است. از این گذشته، عماد در این زمان شاعری نام‌آور بوده و بسیار بعید به نظر می‌رسد که او دست به اقتباس از شاعری جوان بزند. اما عکس آن - با تمام احترامی که برای حافظ قائل هستیم و شعر او را برتر از عماد و دیگر معاصرانش می‌دانیم - طبیعی و آسان به نظر می‌رسد که البته ایرادی هم نیست زیرا این تأثیر و تأثرها در میان شاعران از قدیم‌ترین ایام وجود داشته است. مهم، نحوه پرداخت و شیوه سرایش شعر است که شاعر با توجه به میزان ذوق و استعداد خود می‌تواند بیانی تازه و هنرمندانه ارائه دهد. با مطالعه دیوان حافظ این مطلب بر ما روشن می‌شود که خواجه رندان - حافظ شیرازی - چنان استادانه دست به انتخاب زده و کمال ذوق و دقت را در گلچینی از آثار دیگران به کار بسته

است که در عین مسلّم بودن مضامین اشعارش از دیگران هیچ‌گونه ایرادی به او وارد نیست زیرا مقلّد یا مقتبس عادی عیناً لفظ و معنی را به نحو ناشیانه در کلام خود می‌آورد در حالی که او در نهایت چیره‌دستی مضامینی از سنایی، ظهیرفاریابی، سعدی، همام، خواجه، اوحدالدین اصفهانی، عراقی و سلمان و غیره اخذ کرده و غالباً بهتر از خود آنان آن را ساخته و پرداخته است. خواجه حافظ از خواجه و عماد بیش از دیگران متأثر شده و بهره برده است که در مقالاتی جداگانه بدان پرداخته‌ایم. از این رو در اینجا به عنوان نمونه ابیاتی را از دو شاعر در مقام مقایسه ذکر می‌کنیم تا نحوه اقتفای حافظ از عماد روشن گردد:

عماد:

هوای مجلس روحانیان معطر شد ازین شمامه انفاس روح‌پرور دل

حافظ:

زد درآ و شبستان ما مسنور کن هوای مجلس روحانیان معطر کن

عماد:

شب و روزم بجز از ذکر تو در خاطر نیست

بلکه در خلوت دل غیر تو خود حاضر نیست

حافظ:

مردم دیده‌ما جز به رخت ناظر نیست دل سرگشته‌ما غیر تو را ذاکر نیست<sup>۱۸</sup>

#### خواجه عماد و عبید زاکانی

عبید زاکانی در سرودن موش و گربه نظر بر سبک و شیوه بیان طریقت‌نامه عماد داشته است و این نشانی از بیت آغاز موش و گربه و آغاز طریقت‌نامه آشکار می‌شود.<sup>۱۹</sup> عماد همچنین از جمله شاعرانی است که به پندهای اخلاقی و معارف مذهبی و مباحث عرفانی هم توجه داشته و موعظه‌های بسیار زیبا و پر معنی در ضمن اشعارش دارد مانند این ابیات:

گر در جهان دلی ز تو خرم نمی‌شود باری چنان مکن که شود خاطری حزین

\* \* \*

ای دل گشایشی ز در کسبیا بخواه اخلاص پیش گیر و خلاص از ریا بخواه

\* \* \*

دل در سبب مند و مسبب رها مکن برگیر دل ز خلق و مراد از خدا بخواه

\* \* \*

ای دل اساس خانه عمر استوار نیست سرمایه‌ای است عمر ولی پایدار نیست

\* \* \*

هردم به گوش اهل دل آید ندای غیب کای خواجه گرد منصب اهل جهان مگرد

\* \* \*

گر تواضع می‌کنی کن با کریم و ر تگبر می‌کنی کن با لثام

چنان که ملاحظه می‌شود این مواضع - که مقدار آن در آثار عماد بسیار کم نیست - نشان دهنده پختگی طبع و متانت فکر عماد است و تراوش اندیشه و فکر شاعری سخن سنج و عارفی جهان دیده که سرد و گرم و بد و نیک زمانه را با بیانی رسا و مؤثر در اشعار خود به یادگار گذاشته است و خوانندگان را به خیر و صلاح هدایت می‌کند.<sup>۲۰</sup>

شهرت عماد صرفاً در غزلسرای نیست، بلکه شیوایی و متانت و انسجام قصاید او هم ممتاز است، بخصوص آغاز قصاید او که درباره توحید یا نعت پیغمبر اکرم (ص) یا موعظه است. برخی از این قصاید در لطافت و روانی یادآور سبک زیبای عراقی و بیانگر قدرت طبع عماد فقیه می‌باشد. مانند قصیده توحیدی او که با این بیت آغاز می‌شود:

ای حکمت زبان را فصل الخطاب داده کشت امید جان را از دیده آب داده

یا ترجیع بند او در نعت پیامبر اکرم (ص) - در همان وزن ترجیع بند جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی و بیشتر شاعران پیشین که ترجیع بند ساخته‌اند - می‌باشد با مطلع:

ای داده عنایت الهی بر زمره انبیای شاهی

«مجموعه کتاب القصاید عماد مشتمل بر بیست و شش قصیده و یک ترجیع بند مشتمل

بر هفت بند که جمع ابیات آن‌ها جمعاً بالغ بر نهصد و چند بیت است.»<sup>۲۱</sup>

کتاب المقطعات عماد دارای ۴۵ قطعه گوناگون است که مضامین آن‌ها در مدح، گله، معذرت از فرستادن شعر، تهنیت بهبود از بیماری، التماس آبادی مملکت، ساختن حلقه، نصیحت، شکر، دعا، توکل، حزن، اشتیاق، انزوا، خلف وعده، مذمت مردم آزاری، تمجید، عفو، مروّت و کرم، تاریخ ولادت و غیره است.<sup>۲۲</sup>

در دیوان عماد مرثیه مذهبی وجود ندارد اما رثای رسمی او در آغاز کتاب المراثی به نام شاه مظفر پسر امیر مبارز که در جوانی زندگانی را بدرود گفته دیده می‌شود. این مرثیه مثنوی و در بحر سریع است که با این ابیات شروع می‌شود:

نالاه کن ای کوس که رفت آب رزم گریه کن ای کأس که شد نور بزم

ملک خراب است که معمار شد کسار سپه بد که سپهدار شد

مشعله بی‌نور که جمشید رفت مرحله دیجور که خورشید رفت ...

البته عماد را مراثی دیگر نیز می‌باشد مانند مرثیه‌ای که در مرگ یکی از بزرگان عصر خود گفته و دیگر مرثیه‌ای است که در مرگ فرزند ناکام خود شهاب‌الدین سروده ...<sup>۲۳</sup>

همچنین در دیوان عماد دو مسقط و شش تضمین به نام مسقطات یا محمّسات دیده می‌شود.<sup>۲۴</sup>

در نسخه فراهم آمده مرحوم استاد سعید نفیسی از آثار و اشعار عماد تعداد رباعیات عماد در حدود ۱۳۰ و در نسخه‌های دیگر کمتر از این مقدار است. دو نمونه در اینجا می‌آوریم:

با مردم نیک، بد نمی‌باید بود در پایۀ دیسو و دد نمی‌باید بود

مفتون معاش خود نمی‌باید شد مغرور به عقل خود نمی‌باید بود

\* \* \*

هر دم بر دیگری نمی‌باید رفت جز پیش هنروری نمی‌باید رفت  
چون آب به هر زمین نمی‌باید شد چون باد به هر دری نمی‌باید رفت  
در دیوان عماد پنج لغز و چهل معماً دیده می‌شود لغزهایی دربارهٔ تقویم، شمع، شمشیر و تیر و لغزهایی دیگر مانند این لغز:

دلاگر سو بر قلب آتش زنی ز نماش نشانی به دست افکنی  
آتش به عربی «نار» و قلب آن «ران» است و (نو) را که بر قلب آتش یعنی «ران» ززند  
«توران» می‌شود.<sup>۲۵</sup>

### ح - سبک عماد

در کلیات عماد فقیه شانزده هزار بیت از غزل و مثنوی است. در غزل سبکی شبیه به سبک خواجه حافظ دارد و اشعار بسیار بلند میان آن‌ها هست ... مطالعه آثار عبید زاکانی و خواجه کرمانی و مقایسه آن با آثار عماد فقیه کرمانی این معیار را به دست می‌دهد که آثار عماد فقیه بیش از دو تن دیگر به غزل‌ها و زبان خواجه حافظ نزدیک‌تر و شبیه‌تر است ... و این امر نشان‌دهنده این است که خواجه حافظ به آثار عماد پیش از آثار خواجه و عبید توجه و نظر داشته است ولی عظمت معنوی حافظ موجب آن گردیده که همگان چنان پندارند که: این عماد فقیه کرمانی بوده است که به آثار خواجه حافظ شیرازی نظر می‌داشته و از آن استقبال می‌کرده و از آن‌ها به تنبّع می‌پرداخته است، در حالی که تاریخ و تحقیق خلاف این نظر را ثابت می‌کند.<sup>۲۶</sup>

### ط - فالنامه عماد

بنابه نوشتهٔ مصحح دیوان عماد فقیه کرمانی «استاد محیط طباطبایی مصحفی نفیس دارند که در سدهٔ هفتم به خط نسخ تحریر یافته ... در پایان این مصحف سه دست خط و سه اثر وجود دارد که یکی از آن‌ها فالنامه ای است از خواجه عماد فقیه که آن را به سال ۷۵۹ سروده

است و چون در هیچ یک از نسخه‌های موجود نشان و اثری از این فالنامه نیست چنین به نظر می‌رسد که مالک و صاحب این قرآن ... از عماد خواسته است که برای قرآن او فالنامه‌ای به نظم آورد و به یادگار در پایان قرآن بنویسد و خواجه عماد نیز به این تقاضا ترتیب اثر داده و فالنامه‌ای سروده و به خط خود آن را نوشته است ... فالنامهٔ خواجه عماد با این ابیات آغاز می‌شود:

روا نبود کلام کردگارت که گیری بی‌وضو و بی‌طهارت  
کنون چون فال می‌خواهی گرفتن بسباید خاطر خود جمع کردن  
نخستین فاتحه برخوان (دو) سه بار که باشد فاتحه یارت به هرکار<sup>۲۷</sup>

### ی - نظم مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه

خواجه عماد در مقدمهٔ طریقت‌نامه یادآور شده که مصباح الهدایه را به نظم آورده و از عوارف المعارف و کتاب التعمّف لمذهب التصوّف نیز بهره گرفته و منظومهٔ خود را همچون مصباح الهدایه به ده باب و هر بابی را به ده فصل مرتّب ساخته است و ظاهراً او اولین کسی است که از مصباح الهدایه اقتباس کرده و مطالب آن را به نظم کشیده است.<sup>۲۸</sup>

### ک - آثار عماد

- ۱- صحبت‌نامه: منظومه‌ای در بحر تقارب مثنوی مقصور، شامل ۱۰۵۴ بیت و مشتمل بر ده مقاله در آداب خانقاه. عماد در نظم این اثر به بوستان سعدی نظر داشته است و گاهی از اشعار آن تقلید می‌کند. این مثنوی در سال ۷۳۱ به نظم درآمده است.
- ۲- محبت‌نامه: منظومه‌ای در بحر هزج مسدّس مقصور (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن)، بر وزن خسرو و شیرین نظامی و بالغ بر ۹۲۱ بیت می‌باشد. مثنوی محبت‌نامه در هشت باب به نام سلطان ابوسعید بهادرخان در مدت یک ماه در سال ۷۳۲ به نظم درآمده است. این مثنوی شامل مناظراتی میان روح و جسم، آهن و مغناطیس، کاه و کهربا، نخل تر و نخل ماده، شمع و

پروانه، گل و بلبل، دزّه و خورشید و پشه و پیل است. منظومه محبت‌نامه با توحید آغاز می‌شود:  
 به نام آنکه در کاشانه دل محبت را معین کرد منزل

۳- کتاب المعارف: منظومه کوتاهی که در بحر هزج مسدّس مقصور بالغ بر ۲۲۶ بیت حدود سال ۷۴۱ هجری سروده شده است. موضوع آن راهنمایی و اندرز و ارشاد امیرمبارزالدین به آیین کشورداری و رعایت حق و عدالت و اجرای احکام مذهبی و همت خواستن از پیشوایان طریقت می‌باشد.

۴- طریقت‌نامه: بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مثنوی‌های عماد و بالغ بر ۲۸۶۹ بیت است که در بحر هزج مسدّس محدوف (بر وزن محبت‌نامه و کتاب المعارف) به نام امیرمبارزالدین در سال ۷۵۰ تنظیم شده است. موضوع طریقت‌نامه مطالب کتاب مصباح‌الهدایه تألیف عزالدین محمود کاشانی و مصباح‌الهدایه خود برگرفته و ترجمه و اقتباس کتاب عوارف المعارف سه‌روردی در مسائل عرفانی است.

قسمت شاعرانه مثنوی طریقت‌نامه ساقی‌نامه‌ای در حدود ۲۴۰ بیت در موضوعات مختلف و غالباً حاکی از آرام روح رنج‌دیده و بدبین شاعر است. عماد پس از ساقی‌نامه به بیان سبب نظم کتاب می‌پردازد و نخست به روزگار جوانی خود اشاره می‌کند و آسایش و نفوذ و شهرت خود را یاد می‌آورد سپس به توصیف کرمان می‌پردازد و الحق داد سخن داده زیرا مزایا و زیبایی‌های کرمان را به طرزی نیکو بیان و با این بیت شروع کرده است:

خوشا ملک کریمان، خانه داد که رحمت بر دیار و اهل او باد

۵- صفات‌نامه یا مونس‌الابرار و انیس‌الاخیار: صفات‌نامه بعد از طریقت‌نامه مفصل‌ترین مثنوی‌های عماد و منظومه‌ای است در بحر سریع، حاوی نزدیک به ۱۴۰۰ بیت در پند و واقعه و قصه شیخ کامز و موعظه و حکمت و تاریخ و غیره. این منظومه هم مانند سایر مثنوی‌های عماد با توحید آغاز می‌گردد:

حمد الهی بنگار ای دبیر چون رقم از مشک زدی بر حریر...

بعد از این توحید مناجاتی شاعرانه و عارفانه وجود دارد که در آن تقلید از سبک سخن نظامی آشکار است.

ای عملی پرده زنبوریت نوافه چین ناف گل مسوریت ...  
 و در دنباله این مناجات از خدا به دعا می‌خواهد که:

سینه ما را سحری آه بخش شرح کتاب «شرح‌الله» بخش ...  
 پس از آن به نعت پیغمبر اکرم (ص) می‌پردازد:

مشعله افروز شب خاکیان شمع سراپرده افلاکیان ...  
 و پس از مدحی دیگر خطاب به پیغمبر اکرم (ص) به مدح شاه شجاع پرداخته و در پایان این مدح به صفت شکارگاه می‌پردازد.<sup>۲۹</sup>

مثنوی‌های عماد در اثری به نام پنج گنج به تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ در ۱۳۵۷ در تهران چاپ شده است.

۶- دیوان قصاید و غزلیات عماد فقیه کرمانی: تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ که با مقدمه‌ای مفصل در یکصد و چهل و پنج صفحه از سوی انتشارات ابن‌سنا در سال ۱۳۴۸ به چاپ رسیده است.

۷- ده‌نامه: به بحر هزج مسدّس مقصور شامل نامه‌هایی به شاه شجاع و عده‌ای از مشایخ و احبّ است.<sup>۳۰</sup> (در باره ده‌نامه جداگانه به تفصیل بحث خواهد شد.)

ل - سال درگذشت و آرامگاه عماد

... آنچه مورد اتفاق نظر است اینکه خواجه عماد فقیه در سال ۷۷۳ درگذشته و هنگام مرگ ۷۸ سال داشت. او را در خانقاهش که در محله سرپل دولت آباد کرمان واقع بود به خاک سپرده‌اند و قرن‌ها آرامگاهش مطاف و زیارت‌گاه اهل دل بوده است.<sup>۳۱</sup>

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- احمد ناظرزاده کرمانی. تحلیل دیوان عماد فقیه، ص ۵۹.
- ۲- دیوان عماد فقیه، ص دوازده.
- ۳ و ۴- همان، ص سیزده.
- ۵- همان، ص هفده.
- ۶- حافظ شیرین سخن، ص ۲۰۴ (به نقل از تحلیل دیوان ... ص ۶۰).
- ۷- تحلیل دیوان ...، ص ۶۱.
- ۸- تحلیل دیوان ...، ص ۶۵.
- ۹- همان، ص ۶۷.
- ۱۰- همان، ص ۶۸.
- ۱۱- همان، ص ۶۹.
- ۱۲- همان، ص ۷۰-۷۱ (نقل به اختصار و تغییر عبارات).
- ۱۳- دیوان عماد فقیه، ص چهل و هشت و چهل و نه.
- ۱۴- این بخش تلخیصی از مقدمه پنج گنج تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ ص ۴۴-۶۶ است.
- ۱۵- با استفاده از تحلیل دیوان عماد ... ص ۷۱-۸۱ به اختصار.
- ۱۶- رک: تحلیل دیوان ... ص ۸۱-۸۴.
- ۱۷- همان، ص ۸۴-۸۵ به اختصار.
- ۱۸- رک: همان، ص ۸۵-۹۴.
- ۱۹- مقدمه دیوان عماد فقیه، ص صد و دوازده.
- ۲۰- همان، ص ۹۴-۹۷ به اختصار و کمی تغییر.
- ۲۱- همان، ص ۹۸.
- ۲۲- همان، ص ۱۰۵.
- ۲۳- همان، ص ۱۰۸-۱۰۹ به اختصار.
- ۲۴- رک: همان، ص ۱۱۲-۱۱۴.
- ۲۵- همان، ص ۱۱۴-۱۱۷ به اختصار.
- ۲۶- پنج گنج، مقدمه، ص ۶۶-۶۹ به اختصار (برای تفصیل آن رک: همان، ص ۷۰-۷۶).
- ۲۷- مقدمه دیوان، ص صد و هفده - صد و نوزده.
- ۲۸- مقدمه پنج گنج، ص ۸۵-۸۷ به اختصار.
- ۲۹- بخش آثار تلخیصی از کتاب تحلیل دیوان عماد، ص ۲۱۷ تا ۳۱۳ است.
- ۳۰- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، بخش ۲، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۹، ص ۹۸۹.
- ۳۱- مقدمه دیوان، ص صد و هفده.

گزیده اشعار عماد فقیه کرمانی  
بر اساس دیوان چاپ همایونفرخ

## گزیده اشعار عماد فقیه کرمانی بر اساس دیوان چاپ همایونفرخ

### الف - غزلیات:

دیده از روی نکو برتوانیم گرفت	ما دل از صحبت او برتوانیم گرفت
لیکن از چهره او برتوانیم گرفت	برتوانیم گرفتن نظر از هر دو جهان
از زنخدان چو کو برتوانیم گرفت	دل سرگشته که در زلف چو چوگان بستیم
گر به میخانه سبو برتوانیم گرفت	کوزه یاده توانیم به مخموران داد
بی می غالیه بو برتوانیم گرفت	مهر از این حقه عنبر نفس مشکین دم
راه باغ و لب جو برتوانیم گرفت	ماکه در گوشه زندان فراقیم اسیر

یار اگر گفت که برگردد دل از وصل عماد

ما دل از وصل تو گو برتوانیم گرفت

\* \* \*

مشگل اینست که او را غم ما بر دل نیست	ورنه بار غم او بردل ما مشکل نیست
آنچه از درد غمش میگذرد بر دل من	باکه گویم که کسی را خیری زان دل نیست
آنکه یاد من بیدل به ضمیرش نگذشت	سالها شد که ز یادش دل من غافل نیست
نرسد قرابت ما را خلل از بعد مکان	که میان من و او کون و مکان حایل نیست
در میان من و او فاصله ای هست ولی	تا دلم قطع علایق نکند واصل نیست

نشتود از دل من مزده هیل من سایل

هر که خون جگرش بر مژه ها سایل نیست

خون من ریزی و وین طرفه که در مذهب عشق  
 خونبهای من دلسوخته بر قاتل نیست  
 ای دل ار گوشه‌ای از بهر اقامت طلبی  
 خوشتر از کوی غمش درد جهان منزل نیست  
 هیچ شب نیست که در کلبه احزان عماد  
 از بلای غم او حادثه‌ای نازل نیست

\* \* \*

کسی با بیدلان خواری نکردست  
 دل صاحب‌دلان را صید کردن  
 چه داند سر سودای زلیخا  
 دلا پیوسته با درد طلب باش  
 قبا‌ی فاسقان بر حرقه ما  
 میی کردم ز دست ساقی ای نوش  
 که نوشیده است جامی ز آن می لعل  
 عییرافشانی کافاس او کرد  
 در آن کشور که زلفش عطری افشاند  
 عماد آزار دارد از تو لیکن  
 به آزار تو بی‌زاری نکردست

\* \* \*

علمی که ره به دوست برد در کتاب نیست  
 در مان درد زاهد مسفرور بی صفا  
 تا آیتی ز مصحف رویش نوشته‌ام  
 و آنها که خوانده‌ام بر او در حساب نیست  
 جز جرعه‌ای ز صافی صوفی فریب نیست  
 بازم سر مطالعه هر کتاب نیست

دل را شکیب هست ز جان و جهان ولی  
 یک لحظه اش ز صحبت جانان شکیب نیست  
 او در میان چشم و غایب ز پیش چشم  
 با قرب دل مسافت صوری حجاب نیست  
 ای دل عتاب تنگ دهانان خوشست لیک  
 چون جان به لب رسید مقام عتاب نیست  
 دل دید روی و زلف و زنخدان یارو گفت  
 در هیچ باغ زین گل و ریحان و سیب نیست  
 تادل عتاب صحبت جانان گرفت، یافت  
 عمری که پای رحلت او در رکاب نیست  
 گر می‌رود عماد ز دست تو هر چه هست  
 چون یار در درون دلت اضطراب نیست

\* \* \*

ای که وصال تو مایه بخش حیات است  
 کام دل ما بسجوه دیر نیاید  
 عشق نیارم نهفت از آنکه سرشگم  
 جان به لب آمد ز سوز آتش هجرت  
 می‌گذرانم به کام خاطر دشمن  
 شاد از آنم که با غم تو قرینم  
 وصف رخ دلفریب تو نتوان گفت  
 حور ندارد لطافتی که تو داری  
 پسته چون شکر تو رشک نبات است  
 دولت خوبی که بیقرار و ثبات است  
 قصه شوقم نوشته بر و جنات است  
 شربت وصلم بده که آب حیات است  
 بی تو حیاتی چنان که عین ممات است  
 دام بلای تو خوش‌ترم ز نجات است  
 لطف جمالت برون ز حد صفات است  
 وه که چه مطبوع و دلکشت حرکات است

شخص عماد از سرشگ دیده خونین  
 همچو خسی در میان موج فرات است.



\* \* \*

گرچه گل در نظرم بی‌رخ جانان خاری است  
اشک چون سیم حدیث غم او گفت ولی  
اینهمه لولو و مرجان ز کجا می‌آرد  
یوسف مصری ما را چو خریدار پس‌اند  
قبله عاشق دلخسته بود پیوسته  
مهر شیرین لب او در دل از آن می‌کارم  
قفل یاقوت اگر از درج گهر بگشاید  
لاف مهر رخ جانان و غم جان هیبات  
می‌کشم باز سر از بهر نثار قدمش

دامن مهر جمالش مده از دست عماد

کآدمی نیست که بی‌مهر پری رخساری است

\* \* \*

امید بلبل بیدل ز گل وفاداری است  
جفای دوست به غایت رسید و می‌ترسم  
به یاد عارض و زلفش نشسته‌ام همه شب  
به جان خریدم او را ولی نمی‌دانم  
اگر تو را ز گلستان منظر خوبان  
گمان میر که مرا بر بیاض عارض دوست  
چو چشم اهل نظر بر مجاری قلم است  
فرو گرفت هواش فضای خانه دل

عماد در ره او جان سپار و شکر گزار

که جان سپردن ما در ره طلب کاری است

\* \* \*

ای که با درد تو اندیشه درمان خوش نیست  
بی‌تو ما را هوس گلشن و صحرا نبود  
هرکه عاشق نبود صورت بی‌جان باشد  
گرچه بسیار شنیدیم که هجران خوش‌تر  
خوش‌تر اینست که انصاف و غرامت دادن  
ای دل ار طالب وصلی هوس از جان بگسل  
تا دلم داد خود از بساده و گل نستاند  
نکتم توبه که صوفی پشیمان خوش نیست

طالب وصل حرم را نتوان گفت عماد

که بیابان خطرناک و مغیلان خوش نیست

\* \* \*

من چرا دل به تو دادم که وفایت نبود  
به وفایم نخریدی و ندادیم بها  
زخم هجرم زدی و مرهم وصلم ندهی  
درخور خیل تو بودم من مسکین، آری  
گسر مرادم ندهی مدعیانت گویند  
به قیامت برم این عهد که بستم با تو  
چه شکایت کنی ای دل ز بلای غم عشق  
وصفت‌ای صحبت جانان نتوان گفت به شرح

هرگز ای نوگل بستان جهان همچو عماد

بلبلی خوش نفسی نغمه سرایت نبود

\* \* \*

دلم در غمت شادمانی کند  
توان دید نقش خیالت ز دور  
تو آب حیاتی و جان جهان  
در ایام انقاص تو غنچه کیست  
زبان مقال اربود بسته به  
من آن زرد رویم که از اشک سرخ  
زبان قلم گر بریدم رواست  
کنم روز هجران شب وصل یاد

عماد آن کند با دلت روز هجر

که با بیاغ بساد خزانگی کند

\* \* \*

یارم که بر طریقه بیدار می رود  
دانی که بر سمند خرامان سوار کیست  
جان در دلم اساس هوای لیش نهاد  
فریاد دل ز چاه زنجندان او رواست  
چشم مرا مگویی که مانند به چشمه ای  
جان حزین که صحبت او یافت در جهان  
خسرو رسید از لب شیرین به کام دل  
می آیدم ز دست غمش صد بلا به سر

آزادگانه، گر ز جهان شد برون عماد

از بسندگی اوست که، آزاد می رود

\* \* \*

دلم از دست برون رفت و به جانان نرسید  
عمرم آخر شد و این راه به پایان نرسید

مژده مقدم یوسف، همه کس بشنیدند  
طالبان جمله به مقصود، رسیدند ولی  
بلبلان را که همه شب ز قفس می نالند  
این بشارت که اسیران جهان آزادند  
در رباط دل تنگم نگذشت است، شبی  
این همه نفعه ریحان که در آفاق افتاد  
هرسری راکه، کسی فرض کند سامانی است  
سرما بود که در عشق به سامان نرسید

حال اندوه عماد اهل جهان بشنیدند

عجب ار قصه این غصه به پایان نرسید

\* \* \*

این درد جگرسوز، به درمان رسد آخر  
گر یوسف مصری، نرسد باز به کنعان  
صد دجله ازین دیده به بغداد روان شد  
قانع شدم اکنون به خیالی، ز وصالش  
جز لعل لیش، دل ز جهان هیچ نخواهد  
بشکن قفس قالب خاکِ تن، ای دل  
گر باد اجل خاک تنم برد نالم  
آن دم که مه چهارده از شرق برآید

مانند عماد آنکه به ظلمت رسد اول

چون خضر به سرچشمه حیوان رسد آخر

\* \* \*

هرکه ندارد نیاز بی خبر است از نماز  
بی خبر است از نماز هرکه ندارد نیاز

ساکن کوی مجاز ره به حقیقت نبرد  
کس نکند اهتزاز، وقت گل از جام می  
مجلس خلوت بساز، خادم صاحب دلان  
مطرب غمگین نواز، نغمه مستان بزن  
چشم تو بر ترک تاز، برصف جان می زند  
حاصل عمر دراز، در سر زلف تو شد  
درخور حسن ایاز، دیده محمود نیست

تا نشوی اهل راز، وصل نیابی عماد

و وصل نیابی عماد تا نشوی اهل راز

\* \* \*

دل ما، از تو به کامی نرسیده است هنوز  
بلبل دل که زند در چمن عشق، نوا  
هر که چون عنجه تبسم ننماید لب او  
گر کسی کرد خریداری لعل تو به زر  
در نسیمکدان عقیق دهننت، می بینم  
به شکر خنده برد قند لب آب نبات  
بر زرخندان چو ببینی، اثر خط گویی  
گر بریدی ز من و در دگری پیوستی  
بی سرو پایی اگر بر سر ما بگزیدی  
گرچه خورشید جمالت به شرف رفت ولی

آنکه در عشق رخت می کند انکار عماد

شرح اوصاف کمال نشنیده است هنوز

\* \* \*

از مه روی تو، در خلوت دل تابی بس  
به شکر خنده ای، از لعل لب خرسندم  
دل سودایی ما را، که مفرح لب توست  
دلما، از لعل تو یک بوسه تمنا دارد  
مردم دیده، صاحب نظران را ز جهان  
عجب از چشم دوتایم که، نیاندازد اشگ

روی خاطر، سوی ابروی تو آورد عماد

صوفی را ز جهان، گوشه محرابی بس

\* \* \*

عاشق سوخته دل را به سلامی، می پرس  
پادشاه همه خوبانی و، من بنده تو  
آن که در راه هوای تو، به سر می پوید  
آن که چون باز بود، در غم تو بسته زبان  
چون مه و مهرم اگر رخ بنمایی شب و روز  
تا بدانی که دلم در خم زلفت چون است  
ساقی آن، تشنه جگر را که ز شوق می وصل

گشت در ظلمت هجران تو، سرگشته عماد

حالش ای چشمه حیوان، ز غلامی می پرس

\* \* \*

اگرچه دُردی دُرد تو، می برد هوشم  
شنیده ام، ز لب در ازل، حدیثی چند  
شب وداع تو دیدم، که سیل دیده من  
به قطره های سرشگ، آتشم فرو نشست

گمان میر، که محبت، شود فراموشم

هنوز، لذت آواز توست، در گوشم

رسید تا کمر و، برگذشت از دوشم

که هیچ بحر، نیارد نشاندن از جوشم

جهان و هر چه در او هست پیش من بجوی  
وگر، غمت به دو عالم خرنند، نفروشم  
نعیم صحبت حورا، نیایدم در چشم  
اگر خیال تو آید، شبی در آغوشم  
ز سر خرقه و زنار من تویی آگاه  
کجا شود ز تو پوشیده هر چه من پوشم  
چو خالی تو نی‌ام، حالم از تو، پنهان نیست  
تو، در درون دلی، رازی از تو، چون پوشم

عماد، گر ز تو پرسند، کاین طلب تا کی

بگویی، تا رمقی در تن است، می‌کوشم

\* \* \*

ای، سراپای وجودم، ز تو در آتش غم  
وی چو شمعم، همه شب، سوخته سر تا به قدم  
داغ سردای تو، بر ناصیه جان، دارد  
هر وجودی که، بر آورد سر، از جیب عدم  
بده انصاف من، بر مملکت دل، طلبی  
ملک دل راه، نتوان کرد مسخر، به ستم  
گر، دلم نقد روان، در قدمت خواهد ریخت  
عَلَمَ اللّٰه، که شرم آیدم، از روی کرم  
بر دهانش زن، اگر دم زند از شوق حرم  
راز عشقت، ننویسم، که نگوید دشمن  
سر سودا، بنهفت، از دو زبانی جو قلم  
ای طیب، آرد گرم، شربت غم، خواهی داد  
قَدَری، صبر بفرما، که بنالم ز الم  
من ز شکرت به شکایت نتوانم پرداخت  
ناسپاسی است، که غافل شود از شکر نعم

گفته بودی، که بریزم به جفا خون عماد

تا چه در، خاطرت آمد، که گذشتی زین دم

\* \* \*

به امید آنکه روزی، نظری کنی به حالم  
اگر از غم تو دردی، به دلم رسد ننالم  
من مبتلا، به صورت، ز تو غایبم ولیکن  
چون تو حاضری به معنی، همه عمر در وصالم  
تو به سیرت و شمایل، دل من ربودی آری  
نه غلام روی و مویم، نه اسیر زلف و خالم  
مگر، از دو زلف مشکین، مدد نسیم کردی  
که مشام شد معنبر، به شمامه شمالم  
نه قوی‌تر از هلالم، که ضعیف‌تر ز مویم  
نه گران‌تراز نسیمم، که سبک‌تر از خیالم

من مرده دل نهم رخ، به در تو هر صباحی  
که صبا دهد حیاتی، ز نسیم اتصالم  
اگرم دهی مرادی، که نکرده‌ام تمنا  
کرمت خلاص بخشد، ز مذلت ستوالم  
رخ فرختم نمودی، که مبارک است روزم  
در دولت‌م‌گشودی، که حجسته است قالم

تو به خنده دوش گفتی، که عماد ناله کم کن

چه کنم چو خون‌نگریم چو نمائد احتمالم

\* \* \*

خویش و بیگانه، اگر می‌طلبید آزارم  
الله، تو نظر باز مگیر از کارم  
گرچه بندند سلاطین، کمر خدمت من  
نبود در دو جهان، جز به تو استظهارم  
چون به منزلگه عقبی رسدم، رخت وجود  
جز هوای تو، بضاعت، نبود دربارم  
شادمانم، به غمی، کز تو، به خاطر رسدم  
وز مرادی که، خلاف تو بود، بی‌زارم  
هر که خواند سختم، گرچه نبیند رنگم  
شنود، بوی دل سوخته، از گفتارم  
اگر، از درد درونم دگران بی‌خبرند  
ای طیب، آگهی از حال دل بیمارم  
رازم از خلق پنهان است و، چنین می‌ترسم  
وای بر جان من، از فاش کنی اسرارم  
در فراق توام، از عمر، نمائد سهل است  
چون سراز دست، برون شد، چه غم از دستارم  
چون ندارم دل و دین، ایمنم از طره تو  
مایه‌ای نیست، که فکری بود از طرارم  
گفته بودی، که ننالید، عماد از غم ما  
گل نجیم اگر، اندیشه بود از خارم

هر سحر، مردمک دیده شوخم گوید:

من مگر بخت وزیرم که چنین بیدارم

\* \* \*

### ب - نمونه‌ای از قصاید

دلا ز دست بلا بیش از این مکن ناله  
که هر که هست کنون خالی از بلایی نیست  
شنیده‌ام که شود خاک زر به دست فقیر  
به فقر کوش که چون فقر کیمیایی نیست

گر اعتماد بر احوال آخرت داری  
 نوشته‌اند به خون بر در مزار ملوک  
 عجب در اینکه تنعم کنان لیل و نهار  
 دلی که معتقد این سراچه فانی است  
 کسی که گوشه گلخن گزید پندارد  
 مریض جهل مرکب چو نبض خود بنمود  
 اگر به شادی مردم دلم شود غمگین  
 نه بخت با من تنها کدورتی دارد  
 دلا تنعم دنیا و آخرت با هم

\* \* \*

کدام شاه که محتاج بینوایی نیست  
 که عهد دولت و اقبال را وفایی نیست  
 گمان برند که در شهر مبتلایی نیست  
 بر آن بود که از این خوتر سرایی نیست  
 که بوستان جهان را چنان هوایی نیست  
 طیب گفت که این رنج را شفایی نیست  
 محقق است که درد تو را دوایی نیست  
 که از شکسته دلان باکش صفایی نیست  
 طمع مدار که مقدور هر گدایی نیست

مرا ز خطه کرمان ضرورتست سفر  
 از این مقر بلاگر بیرون فتم روزی  
 از آب روی سزدگر دلم بشوید روی  
 دلم ز مردمک دیده شکر می‌گوید  
 چه سود سعی چو دولت نمیکند یاری  
 هوای هم نفسی می‌بزم چو عود آری  
 شکایتی که من از دست دوستان دارم  
 رعایت من بیچاره می‌کنند آری  
 جماعتی که چو آینه‌اند روشندل  
 نه بر درم گذری می‌کنند اهل وفا  
 بیا و در تن باریک و ناتوانم بین  
 گرم به کلبه احزان اسیر بنشانند  
 به خشت و گل در خلوت برآورم ورنی

که ممکن است در این ورطه‌ام هزار خطر  
 ز کسردگار نخواهد دلم مراد دگر  
 که خاک راه نیرزد در این دیار هنر  
 که سرخ روی کند هر دم به خون جگر  
 چه چاره است چو بخت نمی‌شود یاور  
 دلم ز غصه پر از آتش است چون مجمر  
 اگر بشرح بگویم که می‌کند یاور  
 همین قدر که ز شهرم نمی‌کنند به در  
 چرا ز آه اسیران نمی‌کنند حذر  
 نه در رُخم نظری می‌کنند اهل بصر  
 که از خیال تصور نمی‌کنم پیگر  
 که سر حادثه می‌بوش و خون دل می‌خور  
 درآید از در من هر نفس غمی دیگر

\* \* \*

## ج - ترجیعات

ای روی تو از خجسته فالی  
 منشور نبوت تو دارد  
 بر خاتم دین تو نوشته  
 خورشید منیر مانده داریم  
 ما را چو تو سروری چه باک است  
 عطار زمانه شد چو بگذشت  
 با هرکه شمایلت بگویم  
 فریاد برآورد که حالی

بر قامت تو قبای لولاک

زیبا و مناسب است و چالاک

\* \* \*

دلا مکن گله از دورچرخ و اختر خویش  
 مگو حدیث لب خشک و دیده ترخویش  
 بگویی، با بت زیبای ماه پیکر خویش  
 گرم قبول کنی وره، براتی از در خویش

نگیرم از تو، دگر سر فدا کنم سر خویش

گرم، ز روی تفقد، به لطف بنوازی  
 و ر از وجود ضعیفم جهان بپردازی  
 صلاح نیست مرا، جز طریق دمسازی  
 تو دانی، ار بنوازی و گر بیاندازی

چنانکه در دلت آید به رأی انور خویش

خلاف حکم تو کردن، نشانه خلل است  
 چرا که دولت حسنت چو لاله از ازل است  
 طریق نیست بریدن از آنکه بی بدل است  
 شکیب کردن ما از رخت همان مثل است

که صبر کردن طفل از کنار مادر خویش

\* \* \*

## د- لغز

هر دو گیسو همیشه بافته است  
خالش از مشک و خدش از کافور  
چار جام مثلث است در او  
بره چون شد به سایه خورشید  
ورفتند آفتاب بر ماهی  
نام او قلب و وقت و عکس می‌است

## ه- قطعات

اگر مسافت صوری بعید خواهد بود  
میان لیلی و مجنون چو قرب روحانی است  
اگرچه رسم قدیم است فرقت احباب  
نعیم روضه رضوان اگر وصال تو نیست  
بیا و کلبه ما را بهشت کن حالی  
تو آن جوان پری روی عنبرین مویی  
خلل پذیر بود دوستی اهل زمان  
اگر به نقد روانش کنم خریداری  
ز کوی شاهد ماگر روان شود سیلی  
میان بلبل و گل گر رسالتی باشد

\* \* \*

زهی نسیم شمامه سرشت عنبر بیز  
مثال بهجت و پیغام دولت آوردی  
چنین نسیم نیابد مشامی ار عطار  
که مشک بوی وزیدی ز جانب تبریز  
چنانگ نامه شیرین به کشور پرویز  
ز طبله عود قماری نهد بر آتش تیز

به باد عالم خاکی چه نسبت است تو را  
و یا به کوی نگارین من گذر کردی  
مگر به خاک دیارم رسید آب حیات  
چو غصه رفت ز دل ای طرب تو هم باز  
خوشا خجسته بریدی که بر سر پایش  
به قهر گفته به محنت گزین مقام و برو

\* \* \*

## و- رباعیات

ای رنج و بلای تو، شفا و نعمت  
کاز شرم گناه، روز و شب گریانم

\* \* \*

بسر درد درون ناله گواه تو بس است  
گفتی که نکرده‌ام گناهی هیهات

\* \* \*

در کوی تو بی‌خانه‌تر از ما کس نیست  
در سلسله طره‌ات آویخته است

\* \* \*

با مردم نیک بد نمی‌باید بود  
مفتون معاش خود نمی‌باید بود

\* \* \*

جان، لعل تو را آرزوی جان داند  
حال دل شوریده‌ام از زلف بپرس

\* \* \*

دل، مهر تو را مهر سلیمان داند  
کساحوال پراکنده، پریشان داند

چشم تو که، خون ریخت آیین دارد  
هرچند که خفته است بیمار، ولی

اندیشه قتل من مسکین دارد  
پیوسته کمان بر سر بالین دارد

\* \* \*

لعل تو، که سرچشمه نوش خوانند  
وان خال که پیوسته قرین لب توست

جامی است که غارتگر هوشش خوانند  
هندو بچه شکر فروشش خوانند

\* \* \*

### ز- مرثیه

جهان جای اندوه و رنج است و درد  
نه جای نشاط و طرب کردن است

پر از اشک سرخ است و رخسار زرد  
که جولانگه محنت و شیون است

عزیزی در او نیست بی خواری  
گذرگاه فتنه محیط غم است

جگر گوشه‌ای بسی دل آزاری  
مقام بیلا منزل ماتم است

شنیدم که صاحب دلی نکته دان  
جهان آشنا روی بیگانه خوست

همی گفت با خسروی کامران  
به معنی چو دشمن بصورت چو دوست

کسی اعتمادی بر او چون کنند  
کسی در جهان از غم آزاد نیست

که حالش به یک دم دگرگون کند  
دلی یک دم ایمن ز بیداد نیست

دلم گردد عالم برآمد بسی  
فلک سست مهری است پیمان گسل

نشدیدم در آفتاق خرم کسی  
کسه ورزد به جان کینه اهل دل

\* \* \*

### گزیده پنج گنج

## گزیده پنج گنج

### گنج اول

#### همایون نامه

این مثنوی را خواجه عماد فقیه همایون نامه نامیده است و چون در تدوین پنج گنج آن را در صدر مثنوی ها قرار داده اند، تنظیم کننده مثنوی ها آن را ناتهة الاخلاص نام گذارده است. بخشی از این مثنوی مورد دستبرد و تهاجم موریانه قرار گرفته و نزدیک به بیست باب از آغاز همایون نامه از بین رفته است.

لذا جهت تیمن و تبرک بعضی از ابیاتی را که در نعت رسول اکرم (ص) از وی برجای مانده است، همچنین دو نمونه دیگر از اشعار آن را نقل می کنیم:

#### فی حسب الحال

مرا کآمد به لب جان از وقایع	تنم فرسود و جانم گشت ضایع
ز درد درد دوران مست گشتم	به زیر پای محنت پست گشتم
به باد غفلتم شد خرم عمر	ز دستم رفت بیرون دامن عمر
شکسته کشتی ام در موج عمان	چو ایوبم غم و محنت ز کرمان
به حال ناگهان دولت نظر کرد	از اقلیم دلم محنت به در کرد
نسیمی بودم از گل بوگرفتم	که کام از خواجه کامو گرفتم

نشد تسبیح هرگز دست پیچم

که پیش خویشتن کمتر ز هیچم



چو مفراضم دهد سر حلقه جمع  
 نرانم از حیا جز بر سر شمع  
 چنین است از رسول ما روایت  
 که شاکر گوید از نعمت حکایت  
 ز بخشش‌ها که دیدم از خداوند  
 سزدگر باز گویم نکته‌ای چند

#### حکایت به خواب دیدن خواجه هر دو کون صلعم

شبی بختم جمال خواب بنمود  
 مرا روح الامین بنمود دیدار  
 دلم بیدار بود و دیده در خواب  
 ز بوی گیسویش باد بهاری  
 ز نور او چراغ دل منور  
 چو دیدم آن جمال عالم آرای  
 ز سر تا پایم از هیبت بلرزید  
 شبی در برزخ بیداری و خواب  
 عزیزم کرد و پیش خویشن خواند  
 مرا گفت از سر اخلاص و یاری  
 دعایی کردم و آمین خضر گفت  
 چو این دولت ز بختم شد میسر  
 زلال خسارم گشت آب حیوان  
 بسا بخشش که از یاری توفیق  
 ریاضت در ریاض شوق کردم  
 که با او پیک حضرت هم‌نشین بود  
 ولی از وحی ظاهر می‌شد آثار  
 تنم در کلبه جان سوی محراب  
 معطر گشته چون مشک تناری  
 ز بوی او دماغ جان معطر  
 ز دهن رفت پای عقلم از جای  
 به چشم مرحمت در روی من دید  
 خضر را یافتم در طاق محراب  
 ز لطفم تربیت فرمود و بنشاند  
 که آهنگ تضرع کن به زاری  
 دگر دولت ز چشم روی ننهفت  
 برآوردم میان اهل دل سر  
 که خواند انس و جانش مونس جان  
 میسر شد مرا در راه تحقیق  
 می صافی ز جام ذوق خوردم

ز خود گفتن دلا شرط ادب نیست  
 ولی در کیش بی‌خویشی عجب نیست  
 چراغ دولم ز آن درگرفته است  
 که شاه از خاک راهم برگرفته است

#### گنج دوم

##### صفانامه

چون ز صفا روی به هنگامه کرد  
 نام ز دیوان ادب یافته  
 تماش از این روی صفانامه کرد  
 مونس الابرار لقب یافته

#### در ستایش خداوند

حمد الهی بنگار ای دبیر  
 نام خدای اول هرنامه ساز  
 فاتحه نام به نام خداست  
 هر که به نامش سخن آغاز کرد  
 برورق از زر نستوان زد رقم  
 نام خدا باد سرنامه‌ام  
 نامه ما را، شرف نام اوست  
 اوست نماینده به داماد فکر  
 همدم هر کس که دمی می‌زند  
 حافظ طفلی که رقیبش نیست  
 مونس آن کس که ندارد انیس  
 غایت مقصود امانی دل  
 رایحه بخش نفعات شمال  
 سر و سهی بنده آزاد اوست  
 چون رقم از مشک زنی بر حریر  
 عقد گهر مرسله خامه ساز  
 ختم رسالت به کلام خداست  
 نامه او را خرد، اعزاز کرد  
 نام خدا، تا ننگار قلم  
 عهد نگاری صفت خامه‌ام  
 راه سوی معنی، از الهام اوست  
 روی عروسان معانی بکر  
 در ره شوقش قدمی می‌زند  
 داروی دردی که طیبش نیست  
 هم نفس آن که نیابد جلیس  
 واقف اسرار نهانی دل  
 نقش نگار صفحات خیال  
 در دهن نی، شکر از یاد اوست

لاله از اورنگ و سخن بوگرفت  
 مشک ختن نکبت خوش، زوگرفت  
 جلوه ده شاهد گل روی مهر  
 مشعله افروز رواق سپهر  
 طفل خرد، زو ادب آموخته  
 جان فرح و دل طرب اندوخته  
 طلعت خورشید از او با ضیا  
 پرده ناهید از او بانوا  
 روز جهان را رخ پرنور از اوست  
 جمعد سیاه شب دیجور از اوست  
 گل که به یادش نفسی میزند  
 از دل خوش خنده بسی میزند  
 جان عماد از گل توحید او  
 کرده مشام دو جهان مشک بو

## در مناجات

ای تو، گشاینده هر بسته‌ای  
 خاک رخت مرهم هر خسته‌ای  
 راه نماینده هر غایبی  
 توبه پذیرنده هر تایی  
 قاصر از ادراک تو، فهم و خرد  
 در کرمت کرده طمع نیک و بد  
 هر که دمی بی تو زند غافل است  
 وان که نه نزدیک تو، دور از دل است  
 آن که ز خوف تو بلرزد چو بید  
 روز جزایش نکنی ناامید  
 دل که امیدی به تو درسته است  
 چاره او کن که جگر خسته است  
 چشم و دلم را ز خرد بخش نور  
 ظلمت نادانسی از او، دار دور  
 ماکه غریبم در این مرحله  
 خسته دوان در عقب قافله  
 هر که به خواریش برانی ز پیش  
 ره ندهد هیچ کسش پیش خویش  
 وانکه کند لطف توش ارجمند  
 دست غم او را نکنند پای بنید  
 جرم و خطام بگذشت از شمار  
 عذر پذیرا، به کرم در گذار  
 جان نکو خواه مرا شاد کن  
 خیاطرم از بند غم آزاد کن  
 قوت بازوی عظام ببخش  
 دست و دل وجود و سخام ببخش

مهر تو ساکن شده در دل مرا  
 گوشه عزلت شده منزل مرا  
 چشم عماد از تو منور شده  
 صیت صفایش به فلک بر شده  
 در نعت رسول اکرم (ص)

صَلِّ عَلَيَّ قُدوةَ اهل صفا  
 صَلِّ عَلَيَّ، سيدنا المصطفى  
 مشعله افروز شب خاکیان  
 شمع سرا پرده افلاکیان  
 روشنی چشم سفید و سیاه  
 حاصل آمد شد خورشید و ماه  
 دُرُ گرانمایه و آن گه یتیم  
 با نفس عیسی و دست کلیم  
 حاصل دور فلک سال خورد  
 مرکز نه دایره لاجورد  
 باد صبا، ناصر رایات او  
 ثبیت بر اوراق دل، آیات او  
 خلوت او منزل روح الامین  
 پیکر او طایر سدره، نشین  
 مدحت او طمّ و حَم بس  
 چشمه او کوثر و تنسیم بس  
 امت او قُدوة اهل بهشت  
 گلشن او جنت عنبر سرشت  
 سایه درویشی او، شد بلند  
 مرتبه فقر به او ارجمند  
 گشته، پرهمت او، خاک زر  
 کرده فلک خاک درش تاج سر  
 طایر قدسی تن خاکی او  
 و آب، خجل گشته، ز پاکی او  
 شسته، دلش، چهره به آب حیات  
 وز نفسش یافته جان، کاپنات  
 بنده اش، آزاده هر دو سراسر  
 وان که کند پیرویش پیشواست  
 جسم جهان بی نفسش جان نداشت  
 کون و مکان، بی نظرش آن نداشت  
 هستی عالم، ز وجودش بود  
 دستگه بحر، ز جودش بود  
 هست تمنای دل ایسن گدا  
 روز قیامت که ز شرم گناه  
 گریه شفاعت کندم سرخ روی  
 یک نظر از خواجه هر دو سرا  
 روی من دل شده گردد چو کاه  
 سوی جهنم نکشندم به سوی

حاصلی ار نیست ز طاعت مرا  
هست، امیدی به شفاعت مرا

### فصل دوم

#### در مواعظ

#### و آن مشتمل است بر صد پند

پند نخستین که کم آزاری است  
هر که کم آزار ملک شیمت است  
هر چه از ارکان مسلمانی است  
جمله بجای آر و مقصر مباش  
طالب دین باش اگر هست رای  
هر که رود در پی دین کامل است  
گر طلبی دولت حسن الثواب  
بسنده آزاده عبادت کنند  
راه کرم رو، که به جایی رسی  
رسم کرم قاعده انبیاست  
حرز دعا دولت بی متهاست  
مرگ فراموش مکن ساعتی  
صبر کن ای دل، که صبوری خوش است  
شریت صبر ارچه مرارت نماست  
هر که به موری رسد از وی جفا  
تانگنی فکر، زبان بسته دار  
بر سخن گفته ترا دست نیست

اول بنیاد نکوکاری است  
نفع رسان است که با قیمت است  
و آن چه در او نکته ایمانی است  
تا، به نکویی شوی ای خواجه تاش  
تادهد، از ملک نصیبت خدای  
وان که نه دین دار بود، جاهل است  
روی دل از بسندگی حلق متاب  
در شب و در روز، زیادت کند  
برگ جو سازی به نوایی رسی  
هر که ندارد کرم، از اشقیاست  
دولتی است آن که کثیر الدعاست  
تا نرود عمر تو بی طاعتی  
وزغم بی فایده دوری خوش است  
چون شکرش نوش، که عین دواست  
قسیم عالم دهد او را جزا  
گوش به قول من دل خسته دار  
ورتو، بر آئی که ترا هست، نیست

جانب حق، در همه کاری بگیر  
چرخ مطیعش شود و بخت، یار  
جهد نما تا نشود آشکار  
تا دل تو صاحب رازی بود  
می رسد از غیب، خبرها به تو  
مصرف احسان، پدر و مادر است  
دولت خوشنودی، ایشان طلب  
اشگ یستیمان حقیق نزار  
موج محیط است، تو بگیر از او  
بسندگی حق به شب تار کن  
با من سرگشته شی یاد به  
هر نفسی یاد خداوند کن  
هر که کند یاد خدای جهان  
یک نفس از فکر جدایی مکن  
هر که به اندیشه کند کارها  
گر نظرت هست به حال پسر  
خواجه که غم خوار یتیمان بود  
سر عزیزان چو کنی آشکار  
حسن و فاسیوت بگزیده است  
یار، به از یار وفادار نیست  
بارکشیدن، صفت اصفیاست  
بیارکنشی، به ز سبکباری است  
هر که عزیز است، تو خوارش مدار

زان چه، نه حق است، کناری بگیر  
راز تو، با حضرت پروردگار  
هر که کند جانب حق اختیار  
میل ضمیرت به نیازی بود  
وز، ملکوتست نظرها به تو  
گفتم، اگر این هوست در سر است  
سلطنت، از خدمت خویشان طلب  
و آه اسیران فرو بسته کار  
و آتش تیز است، به پرهیز از او  
رغبت مزدت چو بود، کار کن  
گفت که شب خیز بود، داد به  
حلقه گوش دل از این بند کن  
یاد کنند حضرت او در زمان  
وز در دل ترک گدایی مکن  
بر دلش از غم نبود بارها  
باش یتیمان جهان را پدر  
طفل وی از جمع کریمان بود  
زود شوی، در نظر خلق خوار  
زان که جفاکش نپسندیده است  
جان فدا، نه که جفاکار نیست  
و آن که تحمل کند، از اولیاست  
قاعده دوستی و یاری است  
و آن که نه خرد است بزرگش شمار

رحم کنان، رحمت حق یافتند  
 مهر صفت بر همه کس تافتند  
 وقت امانت چو امینی کنی  
 ز سبوت ارگوشه نشینی کنی  
 حرص رها کن، چو امانت نهند  
 ورنه گواهی به خیانت دهند  
 هر که ندارد به کرم اهتمام  
 پیش همه خلق بود از لثام  
 و ربه کرم فاش بود نام تو  
 بر همه واجب بود اکرام تو  
 دشمنی دشمن دین پیشه کن  
 ریختن خون وی اندیشه کن  
 معتقد مردم دین دار باش  
 منکر بدکیش جفا کار باش  
 پیش نکوکار بنه مایده  
 گرچه تو را نبود از او فایده  
 خدمت دین دار خدا را کنند  
 سفره بیارند و مدارا کنند  
 صبح دم از خانه چو آبی به در  
 در غم محنت زدگان کن نظر

بند که با قند نشیند، عماد

قیمت شکر بودش در مزاد

### غزل

مگر فرشته رحمت درآمد از درما  
 که شد بهشت برین کلیه معطر ما  
 مقرر است که فراش قدسیان امشب  
 چراغ صبح فرورد ز شمع منظر ما  
 منک به تحفه کز رویان عالم غیب  
 بخار عود برد هر نفس ز مجمر ما  
 به روح بخشی از آب حیات برگردد  
 اگر به خاک رسد جرعه‌ای ز ساغر ما  
 چه احتیاج به تاج است و التفات به بخت  
 همای بخت چو افکند سایه بر سرما  
 ز نقش بند خیالم خوش آمد این معنی  
 که صورتی نگارد به شکل دلبر ما  
 برقت نقش خیال از وجود مالکین  
 جمال او نرود هرگز از برابر ما  
 نسیم عطر وفا تا به روز حشر آید  
 از آن گلی که دمد از گیل معطر ما

عماد روق عطار گل، صبا بشکست

که ساخت عطری از انفاس روح پرور ما

\* \* \*

این گل مشکین چو درآمد به باغ  
 هم چو پری رفت به پیش چراغ  
 بر من شوریده آشفته حال  
 داده دل خسته به دست خیال  
 گشت معین که معانی بکر  
 آمده در حسن عبارت به ذکر  
 نقل حریفان شراب الست  
 عاقل دیوانه و، هشیار مست  
 از شرفات ملکوت آمده است  
 روح تو را مایه قوت آمده است  
 خاطر صافیت گذرگاه او  
 منظر جان است خطرگاه او  
 گرچه دلم گفت که فرزند ماست  
 نزلی از انعام خداوند ماست

دل ز فتوحات الهی عماد

دور نباشد که بیاید مراد

### گنج سوم

#### صحبت نامه

#### مکتوب

ای الا نسیم صبا عزم کن  
 گذاری بر اطراف خوارزم کن  
 ز پیران دهر از جوانی بپرس  
 ز حال غریبی نشانی بپرس  
 در آفاق بی خان و مان گشته‌ای  
 سرآسیمه گرد جهان گشته‌ای  
 یتیمی که در آب زندان اوست  
 عزیز که یوسف فناخوان اوست  
 منیر اختری رفته از برج خویش  
 فتاده برون دری از درج خویش  
 جدا مانده از بوستان بلبل  
 صبا برده از طرف بوستان گلی  
 چو تشنه دوان از قفای شراب  
 برای لبی نان و یک جرعه آب  
 شده مست دردی دور خسیس  
 زده رفته بیرون ز جور رئیس  
 سفر با چنان غمزه دشوار بود  
 که او در حضر نیز بیمار بود

ز دزسیا در آرند و چرخ لثیم  
گلی بود صد برگ بر شاخسار  
شکوفه است پرشاخسارش به جوی  
مرا از لب او پیامی بیار  
مگر هم تو، با محرم خاص ما  
ز گلببرگ رویش بیفشان غبار  
بگویی ای به جورت سپهر لثیم  
نداده نشان تو، در شرق و غرب  
به خوارزمت اکنون نشان داده‌اند  
سلامی، چو انفاس باد صبا  
سلامی، روان پرور و دل نشان  
سلامی، که در گریه آرد جماد  
سلامی، در او مدغم اسرار شوق  
سلامی، از او برده عنبر نسیم  
سلامی، پر از غصه‌های فراق  
قلم را بسوزد زبان در دهن  
نه در نامه گنجد غم اشتیاق  
دلی دارم، از باب غم سوخته  
تسلی دارم، از موی باریک تر  
فراخ است غم، در دل تنگ من  
ز هجر تو، بر دیده‌ام آن گذشت  
تو از دیده رفتی و جان از بدن  
تو باز آ، که جان نیز باز آیدم

به دریا فرستاده در یتیم  
ز بستان برون شد ز دست هزار  
ز سر دست برجوبارش به جوی  
بسیرنامه‌ای، یا سلامی بیار  
کنی شرح فصلی از اخلاص ما  
به گیسوی عنبر، دم مشکبار  
جدا کرده از دوستان قدیم  
نه پوینده باد و نه تابنده برق  
سلامت به خدمت فرستاده‌اند  
که گل گویدش، صبح دم مرحبا  
سلامی، ثنا گستر و مدح خوان  
سلامی، که در ناله آرد فؤاد  
سلامی، در او مضمحل آثار ذوق  
سلامی، دم‌سیده روان در رمیم  
سلامی، سراسر همه اشتیاق  
گر از آتش شوق گوید سخن  
نه خامه نویسد حدیث فراق  
وجودی ز سر تا قدم سوخته  
دو چشم، از شب تیره تاریک تر  
از آن بوی مرگ آید، از رنگ من  
که بر دیده‌ام پیر کنعان گذشت  
بسبخشای بر جسم بی جان من  
دل ریش غمگین بیاسایدم

ملول است، طبعم ز داروی صبر  
گسرت یک نظر، باز بیند عماد  
میتناد کس در جهان روی صبر  
بر آید ز دنیا و دینش مراد  
اگر در فراق تو، گردد هلاک  
برد با خود این آرزو را به خاک  
لثن زال وصلاً اصیاب المرام  
ولوفات شوقاً علیک السلام

## غزل

شب وصل و گیسوی جانان به دست  
نباشد غریب، از جوانان خروش  
حریفان ز جام می عشق، مست  
که برخیزد افغان، ز اهل نشست  
نباید زدن لاف نقدی که نیست  
فدای قدم تو، جانی که هست  
نمی‌بارمش وصف کردن به شرح  
که بگشود روی و زیانم ببست  
ز وصف سر زلف او قاصرم  
اگرچه سخن را، دراز است دست  
نیایم خلاص از کمند غمش  
کزین دام، هرگز شکاری نجست  
به دستت نیاید دگر دل عماد  
که تیز از کمان جست و ماهی ز شست

\* \* \*

غنیمت شمر فرصت این روزگار  
بر آور، ازین نغمه بم و زیر  
که بلبل غنیمت شمارد بهار  
تو ماهی به یک خانه منزل مکن  
فتوح اندرین پرده، زان کسی است  
توقع مدار از کس و خون مخور  
که از مشک دیرینه خوش نیست بوی  
طمع بگسل و گنج قارون بپر  
که چشمش بر انعام هر سفته نیست  
کهن را فراموش کن، نو بگویی

مگو قول مشهور عهد بعید  
که لذت نیایی مگر از جدید  
مکرر کن اندر سماع آن سخن  
که خوش گشت از او وقت پیر کهن

### گنج چهارم

#### محبت نامه

به نام آن که در کاشانه دل  
حکیم نقش بند ما در ارحام  
نگارینی که ز آب و گل برآورد  
لب شیرین و خوش گفتاری دوست  
خسرد را بسا روان زو آشنایی  
جهان یک پرتو از انوار جودش  
خداوند زمین و آسمان اوست  
چراغ آسمان زو شد منور  
فلک اختر، صدف گوهر از او یافت  
قمر زو نور دید و بوستان نور  
نسیم عود مشکین از شکر کرد  
قبای سبز بر قد شجر دوخت  
رخ خورشید درخشان لعل از او گشت  
ز انفاسش دهان نحل پرنوش  
صبا عنبر فشان از حکمت اوست  
مه تابان ز مهر او منیر است  
به انسان داد تشریف کرامت  
عبیر افشان او باد شمال است

محبت را معین کرد منزل  
که در آغاز داند هر سرانجام  
محبت نامه اش بر دل نگارد  
نموداری ز شیرین کاری اوست  
سواد دیده را زو روشنایی  
نهاد مهر و مه سر در سجودش  
تن و جان آفرین انس و جان اوست  
دماغ این و آن زو شد معطر  
شکوفه نکبت عنبر از او یافت  
زمین از وی سکون و آسمان دور  
عذار لاله رنگین از قمر کرد  
دل بلبل ز تاب مهر گل سوخت  
مه نو محیی چون نعل از او گشت  
ز جودش گرم پيله پرنیان پوش  
ضیا گوهر فشان از قدرت اوست  
چراغ چشم ما زو نورگیر است  
نمودش در جهان راه سلامت  
نگارستان او باغ جمال است

ز سنگ خاره صنعتش گل برآورد  
تعالی الله حکیمی کز طبایع  
شفا بخش درون دردمندان  
خبردار نیاز اشک ریزان  
تویی دانای اسرار ضمائر  
رفیق و هم دم درستگانی  
غم و شادی اهل عالم از توست  
تو آگاهی ز هر رازی که دارم  
برآورد حکم تقدیر تو هر روز  
افق را خلعت زریفت تو شد  
خروش و ناله از بلبل برآورد  
نماید حکمتش چندین بدایع  
دوا فرمای درد مستمندان  
سزاوار نماز صبح خیزان  
شناسای تمنای خواطر  
شفیق و مرهم دل خستگانی  
که ریش خستگان و مرهم از توست  
سرانجامی و آغازی که دارم  
ز خاور آفتاب عالم افروز  
متاع نور در عالم فرو شد

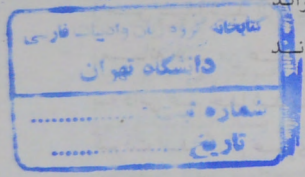
عماد بی زیان چون حمد خواند

حدیثی، غیر لا احصی ندانند

\* \* \*

#### مقصود سخن

دلاگر ناپسندی کرده ای خیز  
برآمد صبح و خوش در خوابی ای دل  
زیان معذرت بگشای اینجا  
به اشک شرح روی زرد می شوی  
گذشته است عمر در بهبوده کاری  
توجه کن بدین حضرت صباحی  
نداری خرمنی رو خوشه چین باش  
تویی بی قوت در گنجی فتاده  
سحرگاهی و اشک حسرتی ریز  
درد باز است اگر دریابی ای دل  
که وقت عذرخواهی نیست فردا  
تضرع می نمای و عفو می جوی  
زهی چشم تو گر اشکی نیاری  
به تأیید ظفر جوی افتتاحی  
چو منعم مال ببخشد در کمین باش  
بساطی بی دریغ اینجا نهاده



در منعم گشاده است و تو درویش  
سزد گردست خواهش آوری پیش  
عماد از دست شد عمر گرامی  
چرا در کوی غفلت می خرامی

## باب چهارم

## در مناظره کاه و کهریا

خبرداری که، که با کهریایی  
که ای سنگین دل صافی تن آخر  
ز هجرانت برآرم هر نفس آه  
من آن سرسبز بودم در بساتین  
تماشاگاه عالم روی من بود  
چمن زان در کنارم پروریده است  
ز من پیدا شد آن دانه که آدم  
زمانه خرم من عمر مرا داد  
به داس غم جدا شد بندم از بند  
گرفت اندر گلیم عمری هوایت  
کنون زرد و نزار و سیوگوارم  
عنان اختیارم نیست در چنگ  
گهی غلطاندم بر خاک صحرا  
به سر و قدم همی آرد شیخون  
من اندر بحر حیرت بی فرارم  
کسی را میل دل سوی تو باشد  
تو خود را بسته ای بر ساعد شاه  
تسوی در حلقه لولوی لالا  
گهی در صورت شیران برآیی  
همی گفت از غم دل ماجرای  
فراموشم چرا کردی ز خاطر  
که بار هجرتو کوه است و من کاه  
که روشن شد ز من چشم جهان بین  
گذار اهل عشرت سوی من بود  
که هر دم از من آب روی دیده است  
فتاد از دست در دام عالم  
ز شوق روی زیبای تو بر باد  
چو شخصی دشمن جاه خداوند  
کسه پیش کس نگویم ماجرایت  
کسه یک دم نیست آرام و قرارم  
که هر دم بادی آرد سویم آهنگ  
گهی آندازدم در موج دریا  
که بیرونم برد از ربع مسکون  
خیال صورتت در دیده دارم  
که رویش زرد چون روی تو باشد  
کجا یسار آوری از محنت کاه  
نیاری یسار کاهی باد پیما  
که گیرم از تو زان هیبت جدایی

خیال است این که بردارم ز تو دل  
اگرچه ضعف دارم از تو حاصل

\* \* \*

چو اندر کهریا قولش اثر کرد  
به خشمش گفت کای بی وزن لاغر  
تو را چون نیست در عشق استطاعت  
مرا تا صحبت شاهان دهد دست  
ز من گسر مدتی رخ بر نتابی  
من آن سنگین بی قدرم که در کوه  
که از نور سموم شد جگر گرم  
گهی از زمهر یوم شد نفس سرد  
گهی آهوی چین بر من گذر کرد  
چو در سختی تحمل پیشه ام بود  
برآند ناگهانم فال امید  
مرا باطن ز نورش تصفیت یافت  
کنون در سلک گوهر می کشندم  
ز خاک تیره بختم برگرفته است  
سعادت هم چو بختم شد مساعد  
تو هم گر سر نیچی از صبوری  
رخش از غصه هم چون کاه شد زرد  
که پرگشتت ز دُرد درد ساغر  
بباید مدتی صبر و قناعت  
نخواهم در ضعفی چون پیوست  
شفا از علت صفرا بیایی  
کشیدم هر دم از دوران صد اندوه  
گهی سنگین تنم چون موم شد نرم  
وجودم گشت سرد از شدت برد  
گهی شیر عَرینم پی سپر کرد  
صبوری در بلا اندیشه ام بود  
ز یمن صحبت انوار خورشید  
که بر من از کمال تربیت یافت  
به میزان هم چو زر برمی کشندم  
سرپای مرا درز گرفته است  
که دارم خطی از سیمین سواعد  
تو هم گر سر نیچی از صبوری

درین بابت نظیری خوش بگویم

مراد خاطر آن گه بجویم

## مقصود سخن

دلا بگذر ز جان گر عشقبازی  
 که با خوبان نباشد عشق بازی  
 کسی یابد مراد از وصل جانان  
 که بتواند گذشتن از سر جان  
 میان سرفرازان گردن افراخت  
 که در پای نگارینی سرانداخت  
 مکن پروانه وار از دوست اعراض  
 چو شمعت گر بچیند سر به مقراض  
 ز جان نگذشته جانان چون توان یافت  
 ندیده درد درمان چون توان یافت  
 به کیش تن پرستان جان عزیز است  
 وگرنه، پیش اهل دل چه چیز است  
 بر صاحب دلان از جان گذشتن  
 چو پیش خاتم است از جان گذشتن؟  
 بر جانان حدیث جان نگویم  
 که وصف زیره در کرمان نگویم  
 چو شمعت گر شود با سوز سرخوش  
 چو پروانه نیاندیشی ز آتش  
 عماد از جان گذشتن نیست مشکل  
 چو در گیسوی جانان بسته ای دل

## گنج پنجم

## کتاب ده نامه

## غزل

ای به ایام وصال تو مرا استظهار  
 دیده بخت من از دولت وصلت بیدار  
 نه جهان بی رخ زیبای تو شد تیره و بس  
 روضه بسی نور بود گرتممایی دیدار  
 سرو بالای تو گر می رود از چشمه چشم  
 می کند هر نفسم در چمن جان رفتار  
 هرکه از باده عشقت قدحی نوش کند  
 ظاهر آنست که تا حشر نگرود بیدار  
 دلم از غصه هجر تو حزین گشت و ملول  
 تنم از بار فراق تو دو تا گشت و نزار  
 بچکد خون دل از دیده و کلکم آن دم  
 گر کند نکته ای از قصه شوق ت اظهار

لبت آنجا که دم از معجزه عیسی زد  
 لبث آنجا که دم از معجزه عیسی زد  
 جز تو در خانه ویرانه دل کس نشست  
 جز تو در خانه ویرانه دل کس نشست  
 غم بالین نخورد عاشق سرگشته دوست  
 غم بالین نخورد عاشق سرگشته دوست  
 تا منور شود این دیده محنت دیده  
 تا منور شود این دیده محنت دیده  
 خسرو موکب سلطان سلاطین جهان  
 خسرو موکب سلطان سلاطین جهان  
 وارث ملک سلیمان زمان شاه شجاع  
 وارث ملک سلیمان زمان شاه شجاع  
 آن ملک قدر ملک سیرت خورشید ضمیر  
 آن ملک قدر ملک سیرت خورشید ضمیر  
 و آن که از هیبت او زلزله یابد در پی  
 و آن که از هیبت او زلزله یابد در پی  
 ورنسیمی وزد از روضه خلقتش در وی  
 ورنسیمی وزد از روضه خلقتش در وی  
 حجت قاطع او خنجر تیز است آری  
 حجت قاطع او خنجر تیز است آری  
 شرک را سرد شد از صرصر قهرش انفاس  
 شرک را سرد شد از صرصر قهرش انفاس  
 ای جوان بخت فلک قدر که از طالع سعد  
 ای جوان بخت فلک قدر که از طالع سعد  
 قطب گردون همه شب از سراخلاص تمام  
 قطب گردون همه شب از سراخلاص تمام  
 هر کجادر همه آفاق چو سرو آزادی است  
 هر کجادر همه آفاق چو سرو آزادی است  
 پایه یمن به سیر تو به جایی نرسید  
 پایه یمن به سیر تو به جایی نرسید  
 هرکه در دور خلاف تو چشید یک جرعه  
 هرکه در دور خلاف تو چشید یک جرعه  
 تا بود آیینه داری و رسد آیینه  
 تا بود آیینه داری و رسد آیینه  
 من همین آرزو اندر همه عالم دارم  
 من همین آرزو اندر همه عالم دارم

دیده را تا شود از سرمه فزون بینایی

باد خاک در تو سرمه چشم ابوار

\* \* \*

کسی با بی دلان خواری نکرده است  
 عزیزان را جگر خواری نکرده است



دل صاحب دلان را صید کردن  
چه داند سر سودای زلیخا  
دلا پیوسته در درد طلب باش  
قبای عاشقان بر خرقه ما  
می کردم ز دست ساقی نوش  
که نوشیده است جامی ز آن می لعل  
عبیر افشانی کافاس او کرد  
در آن کشور که زلفش عنبر افشانند

برون از خامه دستور اعظم

چو چشم کس گهرباری نکرده است

\* \* \*

الا ای صبا پیک اهل صفا  
تویی محرم خلوت خاص دل  
ز بیویت بود راحت روح ما  
مگر نافع مشک از ناف توست  
به صبحی ز مشرق به مغرب روی  
بود جلوه گاه تو طرف چمن  
چو در بوستان عطرسای کنی  
چو مرغی که در هر پرت نامه ای است  
نسیم گل بوستان رفیق  
محیط کرم بحر فضل و هنر

گر از کوی او می رسی مرحبا  
تویی واقف از سر اخلاص دل  
دوای دل ریش مجروح ما  
که عنبر نسیمی ز اوصاف توست  
به شامی ز بطحا به ثیرب روی  
لب غنچه بوسی و روی سمن  
ز گیسوی خوبان گدایی کنی  
بهر گوشه ای از تو هنگامه ایست  
خبر گیری دوستانت طریق  
که در خامه اوست گنج گهر

طییبی که شربت ز حیوان دهداد  
شفای روان ها در انفاس او  
دلیلی، چراغ هدایت به دست  
حکیمی، که هست از رسل مرهمش  
ز گلزار نعمان شقایق به دست  
گذر کرده از کوی ناز و نعیم  
سلامی، منور به نور صفا  
سلامی، چو باران که برگل چکد  
سلامی، از الفاظ مشکین حور  
سلامی، چو ریحان باغ امید  
سلامی، چو گل دسته عنبرین  
سلامی، چو مشک غبار عبیر  
سلامی، چو دود دل مجمری  
سلامی، چو آهم که باد بهار  
سلامی، معنیر چو عود و عبیر  
سلامی، که بی زحمت صوت و حرف  
سلامی، که سوز افکند در درون  
سلامی، که از روی افروخته  
سلامی، که شرح نیازی کند  
سلامی، چو جام می سلسبیل  
سلامی، دل افروز چون ماه من  
سلامی، چو رخسار رنگین دوست

به دل خستگان قوت جان دهداد  
که آب حیات است در کاس او  
خلیلی، صنم سوز و یزدان پرست  
زمانه لقب داده عیسی دمش  
ز اسرار قرآن حقایق پرست  
شده در ریاض ریاضت مقیم  
سلامی، معطر به عطر وفا  
ز گل بر ورق های سنبل چکد  
نوشته بر اوراق جانها به نور  
دمیده از او نغمه مشک بید  
که حور آرد از باغ خلد برین  
نشسته بر اطراف بدر منیر  
فتاده در این طاق نیلوفری  
از او می برد بوی مشک تبار  
نوشته دبیرش به زر بر حریر  
ز حاجب تواند رسیدن به طرف  
به جوش آورد دل چو دریای خون  
زند آتشی در دل سوخته  
سلامی، که تقریر رازی کند  
که بر عارفان کرد ساقی سبیل  
سلامی، جگر سوز چون آه من  
سلامی، چو گفتار شیرین دوست

سلامی، چو آن پسته قند ریز  
سلامی، چو هاروت جادوگرش  
سلامی، چو خوی بر گل روی او  
سلامی، چو اوراد خضر و مسیح  
سلامی، که ورد ملایک بود  
سلامی، که چون پیک فکر از زمین  
سلامی، که تا حشر گرد جهان  
سلامی، که از سمع اهل بصر  
فلک درد مارا دوا بی دهد  
مگر ساغری در دهد ساقیم  
که جز می نشوید ز لوح درون

در اثنای این نامه بی بدل

گذر کرد بر خاطر من این غزل

### طریقت نامه

از آنجا که طریقت نامه عماد فقیه را بهترین اثر منظوم این شاعر می دانند شایسته است که بخش هایی از آن در اینجا بیاید:

### فی المناجات

الهی، واقف اسرار مایی  
نظر در حال بی سامان ما کن  
ز کوی معصیت باز آر ما را  
مقیم بر رخ خوف و رجایم  
شفا بخش دل بیمار مایی  
دوای درد بی درمان ما کن  
اسیر بنده غم مگذار ما را  
ز خود بیگانه با خود آشنایم

زده اخلاق بد در جیب ما چنگ  
اسیر عالم کون و فسادیم  
پریشان است وقت ناخوش ما  
به حکمت مشکل ما جمله حل کن  
برون بر، یاد مال و جاهم از دل  
چو اعمی هر دم از جانم نگه دار  
پریشان وقتم و شوریده احوال  
چو کودک از بلا در حفظم آور  
خداوندا، به حق راستگاری  
چراغ عقل من در عهد سالف  
همی افروز، تا باشد حیاتم  
مرا هیچ آرزو در دل نیاید  
تمنایی که در دل دارم اکنون  
الهی، این امیدم هم وفا کن  
عزیزم کرده ای، خوایم مگردان  
عماد از غم برون آورده توست  
نهالی را که دهقان می نشاند  
چو من پرورده انعام خاصم

به باغ غم مکنش شمع ضمیرم

چراغم، حیف باشد گر بمیرم

گهی با نفس و گه با دیو در جنگ  
گهی در زرع و گاهی در حصادیم  
ز دست نفس تند سرکش ما  
پریشانی به جمعیت بدل کن  
مگر سازد در او ذکر تو منزل  
چو کتان هر شب از ماهم، نگه دار  
نرو مانده به کار خود چو اطفال  
به شیر لطف و احسانم پیور  
که رویم سوی راه است داری  
صیانت کردی از بساد مخالف  
کزو روشن شود راه نجاتم  
که از لطف توام، حاصل نیاید  
بود روز جزا دیدار بی چون  
مرا با حضرت خویش آشنا کن  
به هر دامی گرفتارم مگردان  
چو گوهر در صدف پرورده توست  
دهد آبی و خاکی می نشاند  
سزد کز هر غمی، بخشی خلاصم

## فی نعت النبی علیه السلام

زهی از نور تو عالم منور  
 شفاعت خواه ارباب جنایت  
 ستون سایبانت شاخ طویی  
 فکنده در مقام مسکنت فرش  
 به معجز در حدیث آرد حصینا  
 چراگاه براق باغ رضوان  
 صبا عطاری از بوی تو آموخت  
 جو سرعت سایبان دین برافراخت  
 جو گل که روی بنمودی در این گل  
 گزیده پایه، درویش پرسی  
 گرفته خانه در کوی فقیری  
 اگر موسی کلام از حق شنیده است  
 مراد از عالم و مقصود از آدم  
 سزدگر سایه بر عالم نیانداخت  
 تو روحی، روح را سایه نباشد  
 شفیع چون تویی روز قیامت  
 محقق شد که هادی سیلی  
 بزرگان جهان صاحب یفینند  
 که یاران تو چار ارکان دینند

دل ریش عماد و جان غمگین

فدای آل طاهای باد و یاسین

ز عشق روی یوسف چون زلیخا  
 شهود یوسفش غایب نکردی  
 چه آمد در میان نارنج و سکنین  
 که ایشان در شهود حسن یوسف  
 چنان از خویشتن گشتند غایب  
 زلیخا را چه حاصل بود تمکین  
 همه در کوی تمکین ساختی جا  
 که محسوسش شدی هر گرم و سردی  
 به خون رنگین شد انگشت خواتین  
 که بود از رشک او مه در تأسف  
 که عقل ناقص از جام مصایب  
 نگه می داشت دست خود ز سکنین

از این بیشتر نمی گویم در این باب

که در ایجاز مامورم ز اصحاب

## در تجرید و تفرید

مراد اهل دل از لفظ تجرید  
 که تجرید آن بود نزدیک صوفی  
 که فارغ باشی از اعراض دنیی  
 ز طاعت قرب حق داری توقع  
 مجرد نیست آنکه هست تاجر  
 وگر گردد ز صوفی ظاهر اعمال  
 بود تفرید پیش اهل بینش  
 بود نزدیک اهل دل محقق  
 رهسین منت معبود باشد  
 که حدّ قادرش مسجود باشد  
 بیاید گفت بر قانون تحدید  
 که واقف شد ز سرّ فیلسوفی  
 نداری چشم بر اعراض عقبی  
 نداری از جهان چشم تمتع  
 که امید عوض دارد بخاطر  
 شود مسقط ز نفس او بهر حال  
 که ایشانند جان آفرینش  
 که باشد منت حق نعمت حق  
 که حدّ قادرش مسجود باشد

نظر بر طاعت خویشش نباشد

طریق عجب در پیشش نباشد

## در محو و ثبات

اگر گردد وجود بنده زایل	مقام محو باشد مرد کامل
وگر باشد وجود او محقق	بود نزدیک ما اثبات مطلق
بگویم شرح محو از روی تحقیق	به شرط آن که پیش آیی به تصدیق
سه قسم است آن بر اهل معانی	بیانش بشنو از من گر توانی
نخستین محو اوصاف ذمیمه	که فارغ گردی از کسب جریمه
دوم محو صفات خوب و ناخوب	که شد اهل فنا را جمله مطلوب
سیم نزدیک عارف محو ذات است	که آن بالاتر از محو صفات است
بقا را باثبات است آشنایی	فنا و محو دورند از خدایی
وگر فرقی مصور باشد اینجا	نشاید کرد شرحش جز به ایما

در این معنی نشاید بیش از این گفت

که آسان نیست در قیمتی سفت

## در فرق میان علم و عقل

خرد نوری بود فطری کزو دل	شود فارق میان حق و باطل
نباشد علم الا مومنان را	ولی باشد خرد ایمن را و آن را
دو وجه آمد خرد را نزد دانا	بود بر من بیان و بر تو اصفا
یکی را نام شد عقل هدایت	یکی عقل معاش از پس کفایت
کنند عقل هدایت کار عقبی	بود عقل معاش از بهر دنیی
به اول گشته مخصوص اهل ایمان	در آخر مؤمن و کفار یکسان
میان علم و آن عقل نخستین	مقرر شد تلازم در ره دین
دگر عقل معاش اندر کفایت	موافق گشت با عقل هدایت

بود نزدیک اهل علم مختار	کند ارباب شرع و دین بر آن کار
دگر عقل معاش اندر مصارف	شود عقل هدایت را مخالف
خلاف آن گزینند اهل معنی	که نفروشد عقبی را به دنیی
ولی در مذهب ارباب ظاهر	نمایند عقل ایشان جمله قاهر
ندارند آگهی آن مست کیشان	که عقلی هست فوق عقل ایشان
چو علم و عقل را تعریف کردم	کلام آن و این تألیف کردم

پسی علم فریضه رفتن اولی است

گرت برگ صلاح دین و دنیا است

## در محبت

دلا جام محبت گر کنی نوش	کنی دنیا و عقبی را فراموش
دلی را بسا محبت آشنایی است	که او را بخشش لطف خدایی است
خوش آن دل کز محبت یافت بویی	وزین خم خانه اش باشد سبویی
محبت جان جان عاشقان است	کسه آرام روان عاشق، آن است
محبت شمع ایوان دل ماست	محبت گنج ویران دل ماست
هر آن دل کز محبت بی نصیب است	اگر کامی کند حاصل غریب است
محبت اختر برج دل ماست	محبت گوهر درج دل ماست
محبت روضه دل را بود حور	محبت دیده جان را بود نور
محبت گوهر دریای جان است	قبای چست بر بالای جان است
محبت را بگویم چیست ناچار	اگرچه باشد این تعریف دشوار
چو میل اندرون ت لایزال است	بدان عالم که نام او جمال است
محبت نام آن میل است ای دل	خوشا آن کش بود این پایه حاصل

محبت گناه باشد عام و گه خاص  
 گبهی دل مایل وجه صفات است  
 نخستین را مشایخ عام خوانند  
 دگر را اهل دانش خاص دانند  
 محبت نزد عارف چون بود عام  
 نباشد باده اوصاف مادام  
 ولیکن این قدح گر خاص باشد  
 می خمخانه اخلاص باشد  
 نباشد دُرد و باشد جمله صافی  
 بود در شرحش این یک نکته کافی  
 محبت را نشانی چند باشد  
 بگویم تا تو را آن پند باشد  
 هوای دنیوی و عقبی به ناچار  
 بود بیرونش از خاطر به یک بار  
 نباشد جز یکی محبوب خاطر  
 نیایی غیر او مطلوب خاطر  
 ورت صاحب جمالی دیگر از در  
 درآید دل فریب و خوب منظر

نیاندازی نظر بر حسن رویش

نگردی ملتفت حالی به سویش

\*\*\*

کتابشناسی عماد فقیه

## کتابشناسی عماد فقیه

### الف - نسخه‌های خطی

#### ۱- ده‌نامه = نصیحت‌نامه

عماد فقیه کرمانی، علی. ده‌نامه = نصیحت‌نامه در ده مقاله به نام شاه شجاع (۷۵۹-۷۸۶ هـ)

آغاز:

به نام آنکه معجزنامه اوست حروف کاینات از خامه اوست

لاهور، محمد شفیع ۱۴۰/۱۵۸ (۵): نسخ شکسته مانند، سده ۹ هـ ش ۵ «کلیات» او (برگ

۱۵۴ ب - ۱۷۰ ب).

تهران، کتابخانه استاد مینوی ۶/۶۸۳: با تاریخ ۷۳۱-۷۵۶ در «کلیات» او در فهرست به نام

ده‌نامه یاد شده است.

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۳۰۱ Pi/VI ۲۰۳۶، تعلیق: در «کلیات» او از سده ۸ (۲۰۴ ب -

۲۸۳)

لنین‌گراد، آکادمی علوم شوروی GDVI: نستعلیق محرم ۸۲۰ در «کلیات»: 17916 او در

فهرست به نام ده‌نامه آمده عکس آن در تهران، کتابخانه ملی ش ع ۴-۱۷۵۱ هست.

ایاصوفیا ۱/۴۱۳۱: در «کلیات» او مورخ (۸۴۱-۱۱-۲۹)، در فهرست آمده نصیحت‌نامه در ده

مقاله. فیلم آن در دانشگاه ش ۱۲۶ هست.

ایاصوفیا ۴۱۳۱: در «کلیات» او مورخ ۸۴۱ در فهرست بنام ترسل منظوم که در ده باب است یاد شده فیلم آن در دانشگاه ش ۱۲۶ هست.

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۲۳۳۸ Pi/VI ۳۰۱: نستعلیق، بی تاریخ، در «کلیات» او (برگ ۱۳۵ ر - ۱۵۳ پ).

## ۲- دیوان

عماد فقیه کرمانی، علی. دیوان عماد فقیه، به کوشش و پیشگفتار رکن‌الدین همایونفرخ در ۱۳۴۸ ش چاپ شده است.

لاهور، دانشگاه پنجاب ۲۰۳۶ Pi/VI ۳۰۱: تعلیق، سده ۸ هـ ش ۷ «کلیات» او (برگ ۲۴۱ ر ۲۴۴۰). دارای: قطعه، فزل، مخمس، رباعی، لغز.

آغاز:

ای حکمتت زبان را فصل الخطاب داده کشت امید جان را از دیده آب داده.

آغاز غزل:

ای هر دم از عطای تو کامی دگر مرا وز شکر نعمت تو دهن پر شکر مرا.

لاهور، محمد شفیع ۱۵۸/۱۴۱ (۶): نسخ شکسته مانند، سده ۹ هـ در پایان «کلیات» او (برگ ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵). رویه ۱۵ برگ. قصیده‌های اوست.

آغاز:

ای حکمتت زبان را فصل الخطاب داده کشت امید جان را از دیده آب داده.

لاهور، دانشگاه پنجاب ۲۳۳۸ Pi/VI ۳۰۱: نستعلیق، بی تاریخ، ش ۶ «کلیات» او (برگ ۱۵۴ پ - ۱۵۷ پ).

آغاز: ای حکمتت زبان را فصل الخطاب داده....

سپهسالار، ش ۱۸۲، تحریر ۷۶۳ در زمان حیات شاعر (تاریخ ادبیات) صفا، ج ۲/۳، ص ۹۸۶: تحلیل دیوان عماد فقیه، ناظرزاده، ص ۳۴.

## ۲- صحیح‌نامه

عماد فقیه کرمانی، علی. صحیح‌نامه، مثنوی است عرفانی، سروده ۷۳۱.

آغاز:

به نام خدایی که توفیق ازوست دل زنده را نور تحقیق ازوست

لاهور، محمد شفیع ۱۵۸/۱۳۸ (۳): نسخ شکسته مانند، سده ۹ هـ ش ۳. «کلیات» او (برگ

۱۰۷ پ - ۱۳۱ الف).

موزه بریتانیا ۵۳۲۱/۳۷: Or با تاریخ ۷۰۹-۸۱۸ در دفتر. فیلم آن در دانشگاه ش ۷۱۰ هست.

تهران، کتابخانه استاد مینوی ۱۲۲: در «کلیات» مورخ ۷۶۱-۱۷۵۶ او.

تهران، مجلس، فهرست نشده: نوشته ۷۸۴، زرین، همراه «طریقت‌نامه» از همو، از کتابهای امیرکرمی بوده.

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۲۰۳۶ Pi/VI ۳۰۱، تعلیق: در «کلیات» او از سده ۸ (برگ ۷۳ ر - ۹۹ پ)

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۲۳۳۸ Vi/VI ۳۰۱: نستعلیق بی تاریخ، در «کلیات» او (برگ ۵۲ پ - ۷۹ پ).

آکادمی علوم شوروی CDVI/1: نستعلیق، ضمن کلیات او. عکس آن در ملی ش ۴-۱۷۵۱ هست. (فهرست نسخه‌ها، ج ۴).

## ۴- طریقت‌نامه

عماد فقیه کرمانی، علی. طریقت‌نامه، مثنوی است در ده باب، که در چهل سالگی به روزگار امیر مبارزالدین محمد (۷۱۸-۷۶۵) سروده است.

۱- آداب اکل و شرب و معاشرت نزد عرفا ۲- معارف، ده فصل ۳- اصطلاحات صوفیان ۴-

مستحسبات ۵- بیان علوم ۶- مبدء و معاد ۷- اخلاق ۸- اعمال و آداب واجب ۹- مقامات ۱۰-

در احوال، و هر باب ده فصل.

آغاز:

به نام آنکه جان را دانش آموخت به نور عقل شمع دل برافروخت  
 لاهور، دانشگاه پنجاب  $2338 \text{ Pi} / \text{VI}301$ : نستعلیق، بی تاریخ، ش ۴ «کلیات» او (برگ ۸۰  
 پ - ۳۴ پ).

تهران، کتابخانه استاد مینوی ۱۲۲/۸: نوشته ۷۵۰، ضمن «کلیات» او.

تهران، مجلس ۱۱۲۱: نوشته عبدالحی فرزند محمد فرزند خلیل مشهور به رضی، ۷۹۴  
 (ص ۱۴۸۱).

تهران، مجلس، فهرست نشده: همراه «صحبت نامه» از همو نوشته ۷۸۴ از کتابهای امیرکرمی  
 بوده است.

پاکستان، دانشگاه پنجاب  $2036 \text{ Pi} / \text{VI}301$ : تملیق: در «کلیات» او از سده ۸ (برگ ۹۹ پ - ۱۸۲ پ).

پاکستان، دانشگاه پنجاب  $2893 \text{ Pi} / \text{VI}301 \text{ A}$ : تملیق، سده ۹، با تملک ۹۹۲.

تهران، دانشگاه ۱۴۱۷: نستعلیق سده ۱۰-۱۱، فهرست بایها از این نسخه است، ۶۳ برگ ۱۷ سطر.

شوروی، آکادمی علوم CDVI: در «کلیات»: 17916، او وقفی ۱۰۱۷. فیلم آن در کتابخانه ملی  
 ش ع ۱۷۵۱۴ هست.

پاکستان، دانشگاه پنجاب  $2036 \text{ Pi} / \text{VI}301$ : نستعلیق بی تاریخ، در «کلیات» او (۸۰ پ -  
 ۱۳۴ پ). (فهرست نسخه‌ها، منزوی، ج ۴، ص ۲۹۹۴-۲۹۹۵).

### فایده الاخلاص: فایده الاخلاص

عماد فقیه کرمانی، علی. فاتحه الاخلاص: فایده الاخلاص مثنوی ست عرفانی.

آغاز:

به نام آنکه ذکرش ورد جان‌هاست مبارک‌نامه اش معجز نشان‌هاست.

لاهور، دانشگاه پنجاب  $2036 \text{ Pi} / \text{VI}301$  (یا ۲۰۸۶): ش ۱ «کلیات» او از سده ۸ در  
 فهرست به نام «مثنوی کوتاه» یاد شده.

لاهور، محمد شفیع ۱۳۷/۱۵۸ (۲): نسخ شکسته مانند، سده ۹ هـ در «کلیات» او (برگ ۱۰۱  
 ب - ۱۰۶ پ)، آغاز برابر نمونه. در فهرست به نام فاتحه الاخلاص یاد شده.

### ع کلیات

عماد فقیه کرمانی، علی. کلیات عماد فقیه کرمانی،

لنین‌گراد، فرهنگستان علوم، نوشته ۷۲۲. فیلم آن در کتابخانه ملی تهران هست.

سپهسالار ۱۸۲: نسخ خوب روزگار سراینده، جنید فرزند عوض سالار، ۷۶۳ زرین، ۸۷  
 برگ ۱۴ سطری.

مجلس ۱۰۳۰: نسخه کهن، از اواخر سده ۸ و گویا به خامه سراینده باشد. دارای: غزل،

مخمّس، مسدّس، رباعی، لغز و معما، و مثنوی اوست، همه پیرامون ۶۵۰۰ بیت، ۲۱۳ برگ  
 ۱۵ سطری.

ملک ۵۴۰۷/۱: نستعلیق سده ۱۰، زرین، آغاز چند سطر افتاده، دارای: غزل، قطعه، رباعی

(۱ پ - ۷۲ پ).

نجف، امیرالمؤمنین ۲۵۳: سید محمد هاشمی کرمانی، ۱۶ رمضان ۱۳۶۷، ۳۵۸ برگ.

(فهرست نسخه‌ها، منزوی، ج ۳، ص ۲۴۵۰-۲۴۵۱)

عماد فقیه کرمانی، علی. کلیات عماد فقیه، کتابخانه مجلس ۱۱۲۲: نستعلیق عبدالحی بن

محمد بن خلیل مشهور به رضی قزوینی مورّخ ۷۹۴.

این نسخه شامل کلیات عماد بدین گونه بوده: طریقت‌نامه، ده‌نامه، صحبت‌نامه، محبت‌نامه،

صفا‌نامه، فائده الاخلاص، غزلیات، رباعیات، قصاید، مقطعات، لغز و معما، موعظه و  
 تضمین.

ولی جز طریقت‌نامه (ص ۱ - ۱۴۸) و رباعیات و لغز و معما و یک قطعه در موعظه و

همایون‌نامه در این نسخه باقی نمانده است. خط آن زرین و ۲۱ بیت و ۹۵ برگ است.



..... کلیات عماد فقیه، تهران، کتابخانه استاد مینوی ۱۲۲/۱: نستعلیق با تاریخ ۷۳۱-۷۵۶ در دفتر. دارای: دیوان، صفانامه، صحبت‌نامه، محبت‌نامه، ده‌نامه، کتاب‌المعارف، طریقت‌نامه، همراه گلشن راز شبستری.

..... کلیات عماد فقیه، ایاصوفیا ۴۱۳۱: نستعلیق احمد شیخ‌زاده مفتش اوقاف‌الحرمین، ذیحجه ۸۴۱. دارای: تصحیح‌نامه درده‌مقاله، محبت‌نامه در هشت‌مقاله، ترسل منظوم‌ده‌باب، قصاید، قطعه‌ها، غزلها، مخمس، رباعی. فیلم آن در دانشگاه شماره ۱۲۶ هست.

..... کلیات عماد فقیه، پاریس S.P ۸۲۵: نسخ علی فرزند اسماعیل فرزند عربشاه حسینی، ۹ ج ۱ / ۸۷۴، ۳۲۸ برگ ۲۲ سطری. عکس آن در دانشگاه ش ۷۸۶۴ هست.

..... کلیات عماد فقیه، آکادمی علوم شوروی: CDVI: نستعلیق، تاریخ یاد نشده، وقف شاه عباس بر آستانه شاه صفی ۱۰۱۷. دارای: ۱- صحبت‌نامه سروده ۷۳۱، ۲- ده‌نامه، سروده ۷۶۶، ۳- محبت‌نامه، ۴- فاتحه‌الاحلاص ۵- --، ۶- طریقت‌نامه ۷- قصاید (نیست) ۸- غزلیات. ۳۸۲ برگ ۲۱ سطری. فیلم آن در کتابخانه ملی شماره ۴-۱۷۵۱ هست.

..... کلیات عماد فقیه، بنگال، آسیایی ۱۴ کلیات (۳۳۶): نستعلیق، تاریخ یاد نشده (تماماً از فهرست نسخه‌ها، منزوی، ج ۳، ص ۱۸۸۶).

لاهور، دانشگاه پنجاب ۲۰۳۶ Pi/VI ۳۰۱ (یا ۲۰۸۶): تعلیق، سده ۸ هـ بدین گونه: ۱- مثنوی فاتحه‌الاحلاص، ۲- صفانامه، ۳- صحبت‌نامه ۴- محبت و نامه، ۵- طریقت‌نامه، ۶- ده‌نامه، ۷- دیوان او (: قطعه و غزل، مخمس، رباعی، لغز)، روهم ۴۲۴ برگ.

لاهور، محمد شفیع ۱۵۸/۱۳۹: نسخ شکسته مانند، سده ۹ هـ بدین گونه: ۱- صفانامه، ۲- فاتحه‌الاحلاص، ۳- صحبت‌نامه ۴- محبت‌نامه، ۵- ده‌نامه، ۶- دیوان.

لاهور، دانشگاه پنجاب ۲۳۳۸ Pi/VI ۳۰۱: نستعلیق، بی تاریخ. بدین گونه: ۱- صفانامه، ۲- صحبت‌نامه، ۳- محبت‌نامه، ۴- طریقت‌نامه، ۵- ده‌نامه، ۶- دیوان (: متفرقات، غزل، قطعه) ۳۳۸ برگ (فهرست مشترک، ج ۴۱۸/۷)

دیوان عماد فقیه نسخه خطی به شماره ۵۴۰۷ متعلق به کتابخانه ملک، دارای ۸۷ ورق (رک): تحلیل دیوان ...، ص ۲۰-۲۱)

سه نسخه خطی در کتابخانه‌های ترکیه بنابه نقل کارل اشتولس که سالها درباره عماد تحقیق می‌کند. این نسخه‌ها یکی در ۷۹۶ و دیگری در ۸۴۱ و سومی در ۸۶۸ نوشته شده (رک): تحلیل دیوان ...، ص ۲۱).

کلیات خطی متعلق به کتابخانه استاد فروزانفر \* مهم‌ترین و صحیح‌ترین نسخه آثار عماد (فاقد اول و آخر) [به نقل از تحلیل دیوان ...، ص ۱۵-۱۶]

نسخه‌ای از کلیات عماد فقیه کرمانی در مسکو وجود دارد که قبلاً متعلق به آستانه شاه صفی اردبیلی بوده (به نقل آلک آکیموشکین استاد دانشگاه لنینگراد در پانوشت صفحه ۸۱ پنج گنج عماد فقیه تصحیح رکن‌الدین همایونفرخ).

نسخه خطی متعلق به استاد سعید نفیسی - دست‌نوشته‌ای از استاد براساس نسخه‌های کتابخانه مدرسه سپهسالار و کتابخانه مجلس و برخی جنگها ... (رک: تحلیل دیوان، ص ۲۱). نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی تاریخ کتابت ندارد ولی از شیوه خط و کاغذ و مرکب آن پیداست که بایستی در اواخر قرن هشتم نوشته شده باشد (رک: تحلیل دیوان ... ص ۱۸-۱۹).

نسخه کلیات عماد فقیه به نشانی ب، متعلق به همایونفرخ، مورخ دهم ذیقعدۀ سال ۷۸۳ هجری. نسخه‌ای منقح و دارای چند سرلوح زیبا با خط نسخ شکسته.

نسخه کلیات عماد فقیه متعلق به همایونفرخ به نشانی آه، مورخ ۷۹۵ کالمترین نسخه از مجموع آثار عماد فقیه کرمانی که به نظر همایونفرخ مصحح دیوان و پنج گنج رسیده‌است.

نسخه‌های مدرسه عالی سیهسالار ۱- نسخه اول در زمان حیات شاعر یعنی به سال ۷۶۳ تدوین و به خط نسخ خوب کتابت شده. ۲- نسخه دوم به خط نستعلیق بسیار خوب نوشته شده و تاریخ کتابت آن ۹۸۱ است (برای تفصیل بیشتر رک: تحلیل دیوان ... ص ۱۷-۱۸ و پنج گنج، ص ۸۰ و ۸۳)

جنگ خطی به شماره ۵۳۰۷ متعلق به کتابخانه ملک که دیوان سی تن از شعرا در متن و حاشیه آن مندرج است. تاریخ تحریر این نسخه حدود قرن یازده است (رک: تحلیل دیوان، ص ۲۰).

۷- گلدسته

..... گلدسته، مثنوی است. آغاز:

ای به تو شاهی ملک جاودان از تو شده کون و مکان لامکان

نسخه

پاکستان، لاهور، پرفسور شیرانی ۶۲۲۷، تاریخ یاد نشده، انجام افتاده (فهرست نسخه‌ها، منزوی، ج ۴، ص ۳۰۶۷؛ فهرست مشترک، منزوی، ج ۷، ص ۴۲۱).

۸- مثنوی عماد فقیه

عماد فقیه کرمانی، علی. مثنوی عماد فقیه، آغاز:

به نام آنکه ذکرش ورد جانست مبارک‌نامه‌اش معجز نشانست

نسخه

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۳۰۱ VI / Pi ۲۰۳۶. در «کلیات» او از سده ۸ (فهرست نسخه‌ها، منزوی، ج ۴، ص ۳۱۳۰).

۹- محبت‌نامه صاحب‌دلان

محبت‌نامه صاحب‌دلان مثنوی ست فلسفی، به دستور عزیزی در هشت «باب» و یک «مقدمه» به روش مناظره سروده است. در پایان آن تاریخ سرودن ۷۳۲ هـ / ۱۳۳۲ م و نام آن آمده است: بود این مثنوی تاریخ ایام که تاریخش موافق گشت با نام:

محبت نامه صاحب‌دلان است. که تاریخ کتاب مقبلان است. مقدمه به نثر سپس:

باب ۱- تعلق جوهر علوی با جسم سفلی، ۲- تعلق جسم سفلی با جوهر علوی، ۳- تعلق جماد با جمادی، ۴- تعلق جمادی با نباتی، ۵- تعلق نباتی با نباتی، ۶- تعلق حیوانی با جمادی، ۷- تعلق حیوانی با نباتی، ۸- تعلق حیوانی با حیوانی.

نفیسی (۲۰۲:۱) و نیز براون (سعدی تا جامی: ۳۴۳) ضمن برشمردن کارهایش از «محبت نامه بیدلان» نام برده‌اند که درست نیست. چه نام کتاب تاریخ سرودن نیز هست. و از این نام شمار ۶۴۳ به دست می‌آید و اینکه براون تاریخ سرودن را ۷۲۲/۱۳۲۲ م آورده نیز درست نیست.

آغاز: دیباچه نثری: الحمد لله الذی ابدع الخلق محبة ...

آغاز متن: به نام آنکه در کاشانه دل محبت را معین کرد منزل.

شش‌باب «محبت‌نامه» چنین است: ۱- مناظره روح و بدن، ۲- مناظره ذره و خورشید، ۳- مناظره آهن و مغناطیس، ۴- مناظره کاه و کهربا، ۵- مناظره نخل با نخلی، ۶- مناظره شمع و پروانه. لاهور، دانشگاه پنجاب ۳۰۱ VI / Pi ۲۰۳۶ یا ۲۰۸۶: تعلق، سده ۸ هـ. ش ۴ «کلیات» او (برگ ۷۳ ر - ۹۹ پ).

لاهور، محمد شفیع ۱۳۹ / ۱۵۸ (۴): نسخ شکسته‌مانند، سده ۹ هـ. کلیات او (۳۱ ب - ۱۵۳

ب)

لاهور، دانشگاه پنجاب ۳۰۱ VI / Pi ۲۳۳۸: نستعلیق، بی تاریخ، ش ۳ «کلیات» او (گ ۵۲-۷۹

پ).

## ۱۰- مونس الابوار

عماد فقیه کرمانی، علی. مونس الابوار - صفات‌نامه: مثنوی عرفانی در پیروی مخزن‌الاسرار نظامی. آغاز:

حمد الهی بنگار ای دبیر چون رقم مشک ز نی بر حریر

نسخ خطی

لتین‌گراد، آکادمی علوم ۱۸۰۹ B (۲۸۱۰ ف): بی‌تاریخ، (۱۷۷ پ - ۱۹۸ پ) (فهرست نسخه‌ها، منزوی، ج ۴، ص ۳۲۴۹).

لاهور، محمد شفیع ۱۳۶/۱۵۸ (۱): نسخ شکسته مانند، سده ۹ هـ ش ۱ «کلیات» او (برگ ۶۹ - ۱۰۰ ب)

پشاور، سید میر احمد شاه نجاری: نسخ پخته، ۱۰ شعبان ۱۱۹۵ هـ آغاز افتاده، ۱۱۵ ص.

تهران، کتابخانه استاد مینوی ۱۲۲/۲: در «کلیات» مورخ ۷۳۱-۷۵۶ او.

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۳۰۱ Pi/VI ۲۳۳۸: نستعلیق بی‌تاریخ در «کلیات» او (برگ ۲۵-۳۲ پ).

پاکستان، دانشگاه پنجاب ۳۰۱ Pi/VI ۲۰۳۶: تعلیق در «کلیات» او از سده ۸ (برگ ۸-۴۵ ر).

## ۱۱- همایون‌نامه

عماد فقیه کرمانی، علی. همایون‌نامه، مثنوی است که در آن از شاه شجاع و پدرش امیر مبارزالدین محمد آل مظفر (۷۱۸-۷۶۵) ستایش کرده و به نام پسر ساخته است.

چو شوخی کردم دیوان نوشتم همایون‌نامه را عنوان نوشتم

نسخه خطی

تهران، مجلس ۱۱۲۲: در «کلیات»: 17913، او نوشته ۷۹۴ (ص ۱۷۶-۱۸۶)، ۲۱۰ بیت دارد. آغاز افتاده (فهرست نسخه‌ها، منزوی، ج ۴، ص ۳۳۲۷).

## ب - کتابها

عماد فقیه کرمانی، علی. پنج گنج، به اهتمام رکن‌الدین همایونفرخ، تهران، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷ (براساس تاریخ مقدمه)، ۴۳۱ ص.

مثنویهای عماد کرمانی، به تصحیح و مقابله دکتر داریوش کاظمی و دکتر محمدرضا صرفی، کرمان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و انتشارات عماد کرمانی، ۱۳۷۹.

دیوان عماد فقیه، به تصحیح و مقابله دکتر یحیی طالبیان و دکتر محمود مدبری، کرمان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و انتشارات عماد کرمانی، ۱۳۷۹.

تهران، ابن سینا، چاپ اول، ۱۳۴۸.

ناظرزاده کرمانی، احمد. تحلیل دیوان و شرح حال عمادالدین فقیه کرمانی، به کوشش فرهاد ناظرزاده کرمانی، تهران، سروش، ۱۳۷۴، ۳۴۲ ص.

زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، به راهنمایی استاد بدیع الزمان فروزانفر، ۱۳۳۲.

یکصد غزل از عماد کرمانی عارف قرن هفتم و هشتم هجری، مقدمه و انتخاب داریوش کاظمی، کرمان، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی عماد کرمانی و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان کرمان، ۱۳۷۷، ۱۰۰ + ۱۷ ص. شامل مقدمه در شرح حال، آثار، عماد و دیگران، مدح پادشاهان و سخنی درباره شیوه انتخاب صد غزل است که بیانگر روح عاشقانه و عارفانه و رندانه عماد کرمانی است.

ساقی‌نامه‌های عماد کرمانی، به تصحیح و مقابله دکتر داریوش کاظمی و دکتر محمدرضا صرفی، کرمان، انتشارات عماد کرمانی، ۱۳۷۹.

## ج - بخشی از کتابها

آذر بیگدلی، لطفعلی بن آقاخان، ۱۱۳۴-۱۱۹۵ق. آتشکده آذر، تذکره شعرای فارسی زبان، با مقدمه و فهرست و تعلیقات جعفر شهیدی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۳۷ «عماد فقیه»، ص ۱۲۴.

آتشکده آذر، چاپ بمبئی، ۱۲۷۷، «عماد فقیه» ص ۱۱۰.

آریسری، آرتورجان. ادبیات کلاسیک فارسی، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ «عماد فقیه»، ص ۳۲۹ \* درباره تأثیرپذیری حافظ از عماد فقیه. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن. الذریعه الی تصانیف الشیعه. تهران: اسلامیة، ۱۳۸۷ ق، ۲۵ ج. ۹ بخش ۳ ص ۷۶۶-۷۶۷.

ابن عبدالرسول الحسینی الزنوزی التبریزی محمد المدعو بالحسن. ریاض الجنة. نسخه خطی کتابخانه خصوصی حاج محمد آقا نخجوانی. (تاریخ اتمام در حدود ۱۲۱۶). روضه پنجم. قسم دوم، ص ۸۷۸

ابن یوسف شیرازی. فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، تهران [بی نا]، ۱۳۱۳-۱۳۱۸، ج ۲، ج ۱، ص ۱۹۱، ۶۴۳، ۶۴۴.

افشار، ایرج. فهرست مقالات فارسی. تهران: جیبی، فرانکلین، علمی و فرهنگی ۱۳۳۸-۱۳۷۴، ج ۵، ج ۱، ص ۸۳۷، ج ۳، ص ۲۶۰ و ۲۹۹ و ج ۵، ص ۴۷۵. اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ مفعول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۴، ص ۵۵۲.

امین احمد رازی. مفت اقلیم. با تصحیح و تعلیق جواد فاضل. تهران: علی اکبر علمی، ادبیه، ۱۳۴۰. ج ۳، ص ۲۷۷-۲۷۵.

انصاری کازرونی، ابوالقاسم بن ابی حامد. مرقوم پنجم کتاب سلم السموات، در شرح احوال شعراء. به اهتمام و حواشی و تعلیقات یحیی قریب. تهران:

محمد علی علمی، ۱۳۴۰. ص ۵۲، ۳۰۰.

اوحدی حسینی بیلانی اصفهانی، تقی الدین محمد. عرفات العاشقین، نسخه خطی موجود در کتابخانه ملک، ش ۳۸۸۷ و ۵۳۲۴، ذیل «خواجہ عمادالدین فقیه کرمانی» ایران. مجلس شورای ملی. کتابخانه. فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران، مجلس شورای ملی ایران، چاپ دوم، ۱۳۰۵، ص ۵۱۰-۵۱۴، ۶۵۲.

بیراون، ادوارد گرانویل. تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ج ۲ «عماد فقیه» ص ۲۰۷.

بیراون، ادوارد گرانویل. تاریخ ادبی ایران از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۱ «عماد فقیه کرمانی» ص ۲۰۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۲۵، ۳۴۰ تا ۳۴۴، ۳۷۴، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۶۳، ۴۶۵.

بهدار، محمد صدیق حسن خان. شمع انجمن. به اهتمام محمد عبدالمجید خان، هند، مطبع شاهجهانی، ۱۲۹۳، ص ۲۹۵.

بهزادی اندوهجردی، حسین. تذکره شاعران کرمان. تهران: هیرمند، ۱۳۷۰، ص ۳۷۲-۳۸۱.

ستارگان کرمان، تهران، توس، ۱۳۵۴، ص ۲۷۷-۲۷۸.

تبریزی اصفهانی، ابوطالب بن محمد. خلاصه الانکار، نسخه خطی، ش ۴۳۰۳، کتابخانه ملی ملک (تألیف در قرن یازدهم)

\* در این تذکره پس از اشاره به ارادت محمد مظفر و پسرش شاه شجاع نسبت به عماد فقیه و تجلیل از مقام علمی و شاعری او می نویسد: «و کنایات اشعار حواحه حافظ علیه الرحمة بعضی به وی راجع هستند».

تیموری، مرتضی. غزلیات جاویدان پارسی، با مقدمه جلال الدین همایی، اصفهان، شهریار، ۱۳۴۴، ص ۲۰۹.

جامی، عبدالرحمن. بهارستان جامی، به تصحیح اسماعیل حاکمی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷ «عماد فقیه» ص ۱۰۶.

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبداللّه. كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون، تهران، اسلامیه و جعفری تبریزی، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷، ج ۲، ص ۸۰۳.

حافظ، شمس‌الدین محمد. دیوان، تصحیح حسین پژمان بختیاری، تهران، بروخیم، ۱۳۳۵، ص ۳۹.

\* مطالبی به استناد حبیب‌السیر و افرادی که قول اورا نقل کرده اند درباره عماد آورده است. حکیمیان، ابوالفتح. نهرست مشاهیر ایران، از آغاز دوران‌های افسانه‌یی تا زمان حاضر، تهران، دانشگاه ملی ایران سابق (شهید بهشتی)، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۶۹-۲۷۰. خوانند میر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر، تهران، خیام، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۳۱۵.

خیامپور، عبدالرسول. فرنگ سخنوران، تبریز، شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان، ۱۳۴۰، ص ۴۰۶-۴۰۷.

دایرةالمعارف فارسی. زیر نظر غلامحسین مصاحب. تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵-۱۳۷۴، ج ۳. ذیل «عماد فقیه»

دولت‌شاه سمرقندی، دولت‌شاه بن بختی‌شاه، قرن ۹. کتاب تذکرة الشعراء، بی سعی و اهتمام و تصحیح ادوارد براون، لیدن، مطبعة بریل، ۱۹۰۱ م. «ذکر مفخرالفضلاء و

زیدة العلماء و العرفاء» خواجه عماد فقیه کرمانی قدس الله سره العزیز» ص ۳۵۴-۳۵۶.

تذکرة الشعراء، به تصحیح و تمهید شیخ محمد اقبال صافی، لاهور، ۱۹۳۹، ص ۱۶۹-۱۷۱.

دهخدا، علی اکبر. لغتنامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. تهران: سازمان لغت‌نامه، ۱۳۲۵-۱۳۳۷. ذیل «عمادالدین کرمانی».

دیوان بیگی شیرازی، احمد. حدیقة الشعراء، با تصحیح و تکمیل و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، زین، ۱۳۶۴، ج ۳ «عماد فقیه کرمانی» (به نقل از تاریخ

تذکره‌ها، ج ۱، ص ۵۸۵)

ذکری، تقی‌الدین محمد بن شرف‌الدین علی الحسینی الکاشانی. خلاصة الاشعار و زبدة الانکار، نسخه خطی «خواجه عمادالدین فقیه کرمانی».

رازی، عبداللّه. تاریخ کامل ایران، از تأسیس سلسله ماد تا عصر حاضر، [تهران]: اقبال [۱۳۴۷]، ص ۳۹۴.

رضازاده شفق، صادق. تاریخ ادبیات ایران برای دبیرستانها، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۳۲۵. ریپکا، یان. تاریخ ادبیات ایران، از دوران باستان تا تاجاریه، با همکاری اوتاکار کلیما

[و دیگران]. ترجمه عیسی شهابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴، ص

۴۳۳.

زرین‌کوب، عبدالحسین. نقد ادبی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱، «عماد فقیه»، ص ۲۲۹، ۲۳۴.

زهتابی، محمد رضا. شخصیت‌های نامی ایران، تهران، پدیده، ۱۳۴۷، ص ۳۴۴.

سامی، شمس‌الدین. قاموس الاعلام، استانبول: مهران مطبعة سی، ۱۳۰۶-۱۳۱۶ ق،

ج ۵، ص ۳۲۰۶.

سنهلی، میرحسین دوست. تذکرة حسینی، لکهنو، نولکشور، ۱۲۹۲ ق، ص ۲۰۷، ۲۰۸.

شریت دار سپاهانی، ابراهیم بن محمد. تذکرة الشعراء (تألیف در ۱۱۳۵)، نسخه خطی «عماد فقیه» (نقل از تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۲۷۰)

شمیسا، سیروس. سبک‌شناسی شعر، تهران، فردوس، ۱۳۷۴ «عماد فقیه کرمانی» ص ۲۴۱.

سیر غزل در شعر فارسی، تهران، اسلام و ایران (و فردوسی،

۱۳۶۲ «عماد فقیه کرمانی» ص ۱۱۳-۱۱۵.

شورای عالی فرهنگ و هنر. مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی. فهرست نام‌آوران دانش و ادب و هنر ایران. تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی، بی‌تا. ص ۱۳۷.

شوشتری، قاضی نورالله. مجالس المؤمنین، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۸، مجلس ششم، زیر نام «حافظ شیرازی».

شهره، علیرضا میرزای قاجار. تذکرهٔ بستان العشاق «عماد فقیه کرمانی» (البتّه عمادی ذکر کرده)، نسخهٔ خطی ذیل حرف «ع» (نقل از تاریخ تذکره‌ها، ج ۱، ص ۱۱۱).

شیخ بهایی، محمد بن حسین. کشکول، ترجمهٔ ابوالقاسم آیت‌اللهی، تهران، توکا، ۱۳۵۷، ص ۵۳۴.

صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات ایران، ج ۲ تلخیص از محمد ترابی زیر نظر مؤلف، تهران، اسلام و ایران، فردوسی، ۱۳۶۱ «عماد فقیه»، ص ۲۰۳-۲۰۶.

تاریخ ادبیات در ایران جلد سوم از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم هجری، بخش دوم، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۵ «عماد فقیه» ص ۹۸۵-۹۹۵.

گنج سخن شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان، ج ۲- از نظامی تا جامی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۴ «عماد فقیه» ص ۲۷۷-۲۸۸.

عزالدین کاشانی، محمود بن علی. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی، تهران، چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۲۳، «عماد» ص ۴۰-۴۱.

عمید، حسن. فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ذیل «عماد فقیه».

غنی، قاسم. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تاریخ عصر حافظ در قرن هشتم، تهران، زوّار، چاپ سوم، ۱۳۵۶، «عماد فقیه» ج ۱، ص لط، م، صبح، ۲۹۲، ۳۵۵، ۳۹۴.

غنی موفرخ آبادی، محمد عبدالغنی. تذکرهٔ الشعراء، به اهتمام محمد مقتدی خان شیروانی، علیگروه، انسی تیوت گزت علی گره، ۱۹۱۶، ص ۹۳.

فانی، محمدحسن بن عبدالرسول حسینی زَنُوزی. ریاض‌الحتّه (تألیف در ۱۲۱۶ق)، روضهٔ پنجم، قسم دوم «عماد کرمانی» ص ۸۷ (به نقل از فرهنگ سخنوران، ص ۴۰۶) فخرالزمانی، عبدالنسی بن خلف. تذکرهٔ میخانه. به اهتمام احمد گلچین معانی، [تهران]، اقبال، ۱۳۴۰، ص ۹۰-۹۳.

فرزاد، حمید. تحقیق در احوال و نقد آثار و افکار شاه نعمت‌الله ولی، تهران، سروش، ۱۳۷۴، «عمادالدین فقیه کرمانی» ص ۱۱۱، ۳۰۶.

مسافرت‌های شاه نعمت‌الله ولی و ارزش آن از جهات تربیتی و اجتماعی و سیاسی. اصفهان، تأیید ۱۳۴۷ «عماد فقیه» ص ۸۰، ۸۱.

فرپور، حسین. تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، تهران، امیرکبیر، چاپ پانزدهم، ۱۳۵۲، «عماد فقیه»، ص ۲۷۵-۲۷۶.

فهرست کتابخانهٔ بانکی پورا، پتته (Bankipore). \* ذکر بعضی نسخ خطی عماد فقیه آمده است.

فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس، ج ۳، «عماد» ص ۲۱۷-۲۱۸.

کزازی، جلال‌الدین. دُرّ دریای دری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸، ص ۱۵۶-۱۵۷.

کسیا، زهرا (خاقلری). فرهنگ ادبیات فارسی دری. تهران، بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۸، ص ۳۵۰.

گرگانی، فخرالدین اسعد. ویس و رامین، تصحیح ماگالی تودوا - الکساندر گواخاریا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، «یک دو سخن دربارهٔ ویژگیهای سوژه داستان گرگانی»، «فقیه کرمانی» ص بیست و پنج - بیست و شش.

گلچین معانی، احمد. تاریخ تذکرة‌های فارسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۰، ج ۲، ص ۱، ج ۱، ص ۱۱۱، ۲۷۰، ۳۸۴، ۵۲۶، ۵۸۵ و ج ۲، ص ۳۱۸. گویاموی، محمد قدرت الله. کتاب تذکرة نتایج الافکار، بمبئی، اردشیرخاضع، ۱۳۳۶، ص ۴۶۵-۴۶۶.

لکه‌چونی، آفتاب رای. تذکرة ریاض العارفین، تصحیح و مقدمهٔ سید حسام‌الدین راشدی، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایرانی و پاکستان، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۴۷. محرابی کرمانی، سعید. تذکرة الاولیاء محرابی (مزارات کرمان) (تألیف حدود ۹۳۹ هجری) تصحیح هاشمی کرمانی، چاپ کوهی کرمانی، ص ۶۰-۶۳. \* نسخهٔ منحصراً به فرد این کتاب در کتابخانهٔ شعاع الملک شیرازی وجود داشته است (به نقل از تحلیل دیوان و شرح حال عمادالدین فقیه کرمانی، ص ۳۱).

مدرس تبریزی، محمد علی. ریحانة‌الادب فی تراجم المعرفین بالکنیة او اللقب یاکنی والقاب، تبریز، مشفق، ۱۳۴۶، ج ۸، «عماد فقیه»، ج ۲، ص ۱۷۰، ج ۳، ص ۱۲۹، ج ۴، ص ۲۰۱.

معصوم‌علیشاه، نایب‌الصدر (محمد معصوم شیرازی). طرایق الحقایق، چاپ سنگی، طهران، سال ۱۳۱۸، «عماد فقیه» ج ۲، ص ۳۰۴-۳۰۵، ج ۳، ص ۲۳. معین، محمد. حافظ شیرین سخن، تهران، پروین، ۱۳۱۹، ص ۲۰۴-۲۰۶. \* سخی از عماد به استناد حبیب‌السیرو دیگران آورده.

فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۲-۱۳۵۸، ج ۶، اعلام ذیل «عماد فقیه».

مگسی، حسین. گلزار ادب، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۹، «عماد فقیه کرمانی»، ص ۱۸، ۷۴، ۱۱۳، ۳۶۷، ۳۶۸.

مسزوی، احمد. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۷، ۱۳۶۵.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌یی، ۱۳۴۸، ج ۳، ص ۱۸۸۶، ۲۴۵۰ و ج ۴، ص ۲۸۱۹، ۲۹۸۵، ۲۹۹۰، ۲۹۹۴، ۳۰۶۷، ۳۱۳۰، ۳۲۴۸، ۳۳۲۷.

ناظم تبریزی، محمد صادق. تذکرة ناظم تبریزی (تألیف در ۱۰۳۶ ق)، نسخهٔ خطی «عماد فقیه کرمانی» (به نقل از تاریخ تذکرة‌ها، ج ۱، ص ۳۸۴).

نظام قاری، محمود. دیوان البسه، به اهتمام محمد مشیری، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۹، «عماد فقیه» صص ۳۶، ۷۷، ۹۹-۱۰۰، ۱۰۳. \* در تتبع اشعار عماد فقیه دربارهٔ البسه.

نظمی، علی. دویت سخنور، تذکرة منظوم و مستور، تبریز، آذربایادگان، ۱۳۵۵، «عماد فقیه» ص ۲۵۶.

نفیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تا پایان قرن دهم هجری [تهران]، فروغی، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۲، ص ۷۶۱.

نوابی، عبدالحسین. رجال حبیب‌السیرو، تهران، مجلهٔ یادگار، ۱۳۲۴، ص ۸۳.

واله داغستانی، علیقلی. ریاض الشعراء، نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملک، موجود در پژوهشگاه ج ۲، ذیل «عماد فقیه» یا ج ۱، ص ۱۶۲-۱۶۳.

هاشمی سندیلوی، احمد علی خان. تذکرہ مخزن الفرائب، نسخہ عکسی موجود در کتابخانہ دانشگاه آکسفورد متعلق به دانشگاه تهران، ۱۰ ج، ج ۶، ص ۵۳۳-۵۳۴. هدایت، رضاقلی. ریاض العارفین، تهران، کتابخانہ مهدیه، ۱۳۱۶، چاپ دوم، ۱۳۱۶، «عماد کرمانی» ص ۱۸۰.

هدایت، محمود. گلزار جاویدان، تهران: زیبا، ۱۳۵۳، ج ۳، ج ۱، ص ۹۶۵.

۵. سبحانی، توفیق (هاشمپور سبحانی). تاریخ ادبیات ۲، تهران، دانشگاه پیام نور، چاپ دوم، ۱۳۷۰، «عماد فقیه» ص ۳۴۸-۳۵۰.

#### د - مقالات

ابن یوسف شیرازی. «یکی از کتب گرانبهای مدرسہ سپهسالار (دیوان عماد فقیه کرمانی)، ایوان امروز، ج ۳، ش ۵ و ۶: ۳۷-۳۸.

اخوان ثالث، مهدی. «ملاحظات درباره دیوان عماد فقیه کرمانی»، چراغ، ۴ (پائیز ۱۳۶۱)، ص ۶-۵۲. (فهرست مقالات، افشار، ج ۵، ص ۴۷۵)

ادیب برومند، عبدالعلی. «دیوان خواجه عماد فقیه کرمانی»، وحید، س ۶، ش ۹، ص ۸۲۲-۸۲۴.

اقبال، محمد. «خواجه عماد اور خواجه حافظ کی متحدالبحر غزلین» (غزلهای هموزن خواجه عماد و خواجه حافظ)، اورینتل کالج میگزین، ج ۵، ش ۳، ص ۱۱۸-۱۲۸ و ش ۴، ص ۴۵-۵۴، ج ۶، ش ۱، ص ۹۰-۹۶.

اقبال محمد. «خواجه عماد اور خواجه حافظ کی متحدالبحر غزلین» (غزلهای هموزن خواجه عماد و خواجه حافظ) مقالات منتخبه ۱، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۷، ص ۸۸-۱۰۱.

«مثنوی صفانامه خواجه عماد فقیه کرمانی»، اورینتل کالج میگزین، ج ۵، ش ۱، ص ۴۱-۴۹ و ش ۲، ص ۳۲-۳۷ و ش ۳، ص ۶۶-۷۶ و ش ۴، ص ۲۸-۲۲ و ج ۶، ش ۱، ص ۴۹-۵۶ و ش ۳، ص ۶۳-۷۲ و ش ۴، ص ۵۹-۶۶ و ج ۷، ش ۱، ص ۱۲۹-۱۳۵ و ش ۴، ص ۴۲-۵۱ و ج ۸، ش ۱، ص ۲۵-۵۶ و ش ۲ ...

«مثنوی صفانامه خواجه عماد فقیه کرمانی»، مقالات منتخبه ۱، مجله دانشکده خاورشناسی، لاهور، دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۷، ص ۲۵-۸۷. امینیان رفسنجانی، بتول. «مختصری درباره عمادالدین فقیه کرمانی»، فصلنامه کرمان، ص ۹ ش یک و دو (پیاپی: ۳۳ و ۳۴).

بهمنی، اردشیر. «قضیه گریه عابد»، ارمغان، ۴۶ (۱۳۵۶)، ص ۲۷۶-۲۷۹.

رضوی، مسعود. «ارزشهای شعر خواجه عماد پژوهشی درباره زندگی، آثار و ارزشهای زیباشناختی و مضمونی غزلهای خواجه عماد فقیه کرمانی»، همشهری، (بخش آواز) ص ۷، ش ۱۹۱۷ (سه شنبه ۹ شهریور ۱۳۷۸) ص ۱۰؛ بخش دوم تحت عنوان «معتون زیباییهای شاعرانه»، همشهری، س ۷، ش ۱۹۱۶ (دوشنبه ۸ شهریور ۱۳۷۸) ص ۱۰. بخش سوم، «ارزشهای شعر خواجه عماد»، همشهری، س ۷، ش ۱۹۱۹ (پنجشنبه ۱۱ شهریور) ص ۱۴.

عماد فقیه [اشعار] (از یک سفینه کهن)، ارمغان، ۱۹، ۷۰-۷۱ (فهرست مقالات، ۸۴۷/۱)

غلامرضایی، محمد. «ده نامه عراقی»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۲۲، پائیز و زمستان ۱۳۷۶، ص ۳۴-۳۹.

\* در صفحه ۳۵ ذکر «ده نامه» عماد فقیه آمده است.



- قزوینی، محمد. «بعضی تضمینهای حافظه، یادگار، س ۱، ش ۵ «عماد فقیه» ص ۶۹.
- مصطفوی سبزواری، رضا. «سالوس ستیزی حافظه، حافظشناسی، به کوشش سعید نیاز کرمانی، تهران، پاژنگ، ج ۱۱، ۱۳۶۸ «عماد فقیه» ص ۲۰۸-۲۱۱.
- مینیوی، مجتبی. «قصه گریه عابد»، سخن، دوره ۳، ش ۸ و ۹، ص ۶۲۷-۶۲۸.
- ناظرزاده کرمانی، احمد. «آنچه درباره عماد فقیه کرمانی نوشته اند» (بخش نخست: عماد فقیه در کتب قدیم)، فصلنامه کرمان، س ۶، ش ۲ و ۳ (پیاپی: ۲۲-۲۳) ص ۵۶-۶۳.
- (بخش دوم: عماد فقیه در کتب جدید)، همان، س ۶، ش ۴ (پیاپی: ۲۴) ص ۸۲-۸۷.
- نیری تهرانی، حسن. «سخنوران کرمانی در سفینه خوشگوه»، خواجه عماد فقیه، فصلنامه کرمان، س ۵، ش ۳، (پیاپی: ۱۹) ص ۲۸-۲۹.

#### ه- به زبان انگلیسی

- Iqbal, Mohammad. "A study of the Kulliyat of Imad-Faqih of of Kirman", proceedings of the 5th All-India Oriental Conference, مطالعه کلیات عماد فقیه. 1930, 1128-1147.
- Syed Hasan. "Dah Namehs in Persian", *Indo-Iranica*, volume XVI, December 1963, No.4, pp. 1-20.

\* بخشی از این مقاله درباره ده نامه عماد فقیه کرمانی است.

### فهرست اهمه منابع

- افشار، ایرج. فهرست مقالات فارسی، تهران، جیبی، فرانکلین، علمی و فرهنگی، ۱۳۳۸-۱۳۷۴، ج ۵، ج ۱، ۳ و ۵.
- انوری، حسن. یک قصه بیش نیست (ملاحظاتی درباره شعر حافظ و اندیشه های او) تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- خیامپور، عبدالرسول. فرهنگ سخنوران، تبریز، ۱۳۴۰.
- عماد فقیه کرمانی، علی. پنج گنج، به اهتمام رکن الدین همایونفرخ، تهران، دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی)، ۱۳۵۷.
- دیوان تصاید و غزلیات، به تصحیح رکن الدین همایونفرخ، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸.
- گلچین معانی، احمد. تاریخ تذکره های فارسی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۰، ج ۲.
- منزوی، احمد. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۷، ۱۳۶۵.
- منطقه یی، ۱۳۴۸، ج ۳ و ۴.
- مولوی، جلال الدین محمد. متن کامل مستوی معنوی مطابق نسخه تصحیح نیکلسون، با فهرستهای پنجگانه اصلی و مقدمه و چهار ضمیمه، به کوشش مهدی آذرزیدی (خرمشاهی) تهران، پژوهش، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

ناظرزاده کرمانی، احمد. تحلیل دیوان و شرح حال عمادالدین فقیه کرمانی. به کوشش فرهاد ناظرزاده کرمانی، تهران، سروش، ۱۳۷۴، ۳۴۲ ص.  
 نفیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران، فروغی، چاپ دوم، ج ۱، ۱۳۶۳.

\* \* \*

اقبال، محمد. «خواجه عماد اور خواجه حافظ کسی متحد البحر غزلین»  
 (غزلهای هم وزن خواجه عماد و خواجه حافظ)، اورینتل کالج میگزین، ج ۵، ش ۳ و ۴  
 و ج ۶، ش ۱.

## پیوست

### غزلهای هم وزن خواجه عماد و خواجه حافظ

دکتر محمد اقبال<sup>(۱)</sup>

ترجمه ابوالقاسم رادفر

معرفی خواجه عماد فقیه پیش از این انجام شده است و مثنوی صفات او به صورت یابیی در

۱- محمد اقبال (۱۸۹۴-۱۹۴۸) در ۱۹ اکتبر در شهر جالندهر (هند) به دنیا آمد. از دانشگاه اسلامی علیگره لیسانس علوم انسانی و از دانشگاه اله‌آباد فوق لیسانس زبان عربی دریافت کرد. در ۱۹۱۸ با استفاده از بورس تحقیقاتی به انگلستان رفت و پس از ۴ سال تحقیق زیر نظر ادوارد براون از دانشگاه کیمبریج موفق به دریافت درجه دکتری گردید. زبانهای عربی، سریانی، آلمانی و فرانسوی را نیز فرا گرفت. در ۱۹۲۲ به هند بازگشت و در مارس ۱۹۲۳ استاد زبان فارسی اورینتل کالج لاهور گردید. در ۱۹۴۲ مدیر مجله اورینتل کالج لاهور و در اکتبر ۱۹۴۶ رئیس اورینتل کالج لاهور گردید. ۲۱ مه در لاهور درگذشت.

برخی از آثار وی عبارتند از: «مجموعه‌های معتبر رباعیات خیام» Oriental Conference, 1933, 903-914. «برخی نمونه‌های خوشنویسی قرآن از کتابخانه مشهد» Woolner Commemoration Vol., 1940, 109-112. «راوندی، نجم‌الدین ابوبکر محمد بن علی. راحة الصدور و آية السور». ترتیب و تحشیه گیب میموریل سیریز، لندن: ۱۹۲۱. (تصحیح همراه با یادداشتها، واژه‌نامه و فهرستها)؛ «شاهنامی کاجغرافیه» (جغرافیای شاهنامه)، اورینتل کالج میگزین، ج ۲، ش ۳، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۲۶، ۸-۱۲؛ علی بن ناصرالحسینی. اخبارالدولة السلجوقیه ... لاهور: ۱۹۳۳. (تصحیح)؛ «نلدکه، تودور. شاهنامی کی ماخذ» (منابع شاهنامه) اورینتل کالج میگزین، ج ۱، ش ۱، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۴۳-۱۹۴۲، ۱۷-۲۴. (ترجمه به زبان اردو)؛ «رباعیات خیام کالیک اور قدیم نسخه» (نسخه‌های قدیمی از رباعیات خیام)، مقالات مستخبه ۱، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۷، ۱-۵؛ «فردوسی کامدب» (مذهب فردوسی)، هفت مقاله، کراچی: ۱۹۶۷ (۱۳۴۶). ۱۵۷-۱۷۶؛ «نوروزنامه خیام»، مقالات مستخبه ۱، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۷، ۱۴۰-۱۵۱؛ اورینتل کالج میگزین، ج ۱۱، ش ۱، ۱۰۴-۱۱۵؛ «فرهنگ فارسی مین بعضی اضافات» اورینتل کالج میگزین، ج ۴۵، ش ۳، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۹، ۹۹-۱۲۰؛ مقالات مستخبه ۲، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۰، ۷۴۵-۷۶۶؛ «نوروز» اورینتل کالج میگزین، ج ۴۵، ش ۳، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۹، ۱۳۲-۱۵۱؛ مقالات مستخبه ۲، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹۷۰، ۷۷۸-۷۹۷؛ اورینتل کالج میگزین، ج ۱۶، ش ۴، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۹-۱۹؛ «رباعیات خیام کی تمیین» (بررسی رباعیات خیام)، اورینتل کالج میگزین، ج ۱۷، ش ۴، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۳-۸. (به زبان اردو)؛ «کریستن سن آرتور. ایران به عهد ساسانیان. دهلی: انجمن ترقی اردو» تنظیم دولت ساسانی، اورینتل کالج میگزین، ج ۱۶، ش ۲، لاهور: دانشگاه پنجاب، ۱۱-۷۰. (ترجمه به زبان اردو). [فرهنگ خاورشناسان، ج ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۴-۳۹۵ به اختصار]

این نشریه در حال چاپ می‌باشد.<sup>(۱)</sup> خواجه حافظ و او معاصر بودند اما از لحاظ سنی با هم تفاوت داشتند. عماد در سال ۷۷۳ هجری در سن هشتاد سالگی وفات یافت، اما عمر شعر و شاعری او تقریباً هشت تا ده سال پیش از این تاریخ به اتمام رسیده بود. فوت حافظ در ۷۹۱ یا ۷۹۲ واقع گردید. از این امر ظاهر است که در سال‌های آخر عمر عماد شعر حافظ به اوج خود رسیده باشد. در دیوان هر دو شاعر تعداد بیست یا بیست و دو غزل یافته‌ام که در باب موضوع واحدی سروده شده است و برخی شعرهای این دو شاعر نه تنها در مضمون بلکه در الفاظ نیز مشترک به نظر می‌آیند. اگر به تفاوت سنی عمر این دو نظر افکنیم، به طور حتم باید گفت حافظ با در نظر داشتن غزل‌های عماد اشعار خود را سروده‌است.

نسخه‌ای از دیوان عماد که پیش نظر است بسیار قدیمی می‌باشد به طوری که احتمال می‌رود در دوره مصنف نوشته شده باشد بنابراین شکی نیست که غزل‌های دیگری را بعداً سروده و به دیوان الحاق کرده است.

از آنجا که دیوان عماد تاکنون (۱۳۰۸ ش/ ۱۹۶۷ م) منتشر نشده است<sup>(۲)</sup> و نسخه‌های خطی آن نیز کمیاب هستند لذا مناسب دیدم که آن غزل‌ها را جمع کرده و جهت استفاده خوانندگان یک جا ارائه دهم و غزل‌های حافظ را نیز جهت مقایسه به همراه آن بیاورم. برای آوردن این اشعار متحداللقابیه و متحدالبحر برخی غزلیات را پس و پیش کردم تا بتوانم مقایسه را به آسانی انجام دهم.

البته در کلام هر دو شاعر تفاوت بسیار است. در میدان غزل مقابله با حافظ کار آسانی نیست اما عماد به جهت متقدم بودن فضیلتی دارد. از این رو او را حقی است.

## عماد (۱)

اگر تفرج<sup>(۱)</sup> بحرت هوس بود یارا  
بسیا مشاهده کن دیده چو دریا را  
دلم که کرد کنار ترا تمنا گفت  
که در میان نهم با کس این تمنا را  
ولی ز ره گسدر آب چشم و آتش دل  
حدیث سر درون فاش می‌شود ما را  
تو آن عبیر نسیمی که باد نوروزی  
کند به بوی تو نسبت دم مسیحا را  
ز دست اگر برود از سرم به در نرود  
هوای صحبت تو یار پای برجا را  
بسیا و باده صانی به دست صوفی ده  
که رهمن باده کند خرقه و مصلا را  
مگر تو درد نداری وگر نه لطف طیب  
کدام درد که درمان نمی‌دهد یارا  
عماد خسته از این شربتی صفایی یافت  
دوای درد دل ریش نـاشکیبا را

## حافظ (۱)

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را  
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را  
چو با حبیب نشینی و باده پیمائی  
بسه بساد آر حریفان باده پیما را  
غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل  
که پرسشی نکنی عتدلیب شیدا را  
به شکر آنکه تویی پادشاه کشور حسن  
بسه یاد آر غریبان دشت و صحرا را  
به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر  
بسه دام و دانه نگیرند مرغ دانا را  
ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست  
سهی قدان سیه چشم ماه سیما را  
جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب  
که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را  
در آسمان چه عجب گر ز گفته حافظ  
سماح زهره به رقص آورد مسیحا را

۱- اما پیش از عماد شیخ سعدی، امیر خسرو و حکیم نزاری در این زمینه طبع آزمایی کرده‌اند. مطلع غزل سعدی اینست:

فراغت از تو میسر نمی‌شود ما را

اگر تو فارعی از حال دوستان یارا

۱- مقالات منتخبه مجله دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۶۷، ص ۲۵-۸۷.

۲- دیوان فصاید و غزلیات عماد فقیه کرمانی به تصحیح رکن‌الدین همایون‌تفرخ توسط انتشارات ابن سینا در سال ۱۳۴۸ در تهران چاپ شده است.

## عماد (۲)

به معالجت چه حاجت دل دردمند ما را  
که مریض درد عشقت نکند طلب دوا را  
هوس هلاک دارم که ز غم خلاص یابم  
نشیدهام وجودی که به جان خرد بلا را  
سزد ار ملال آرد دل من ز عمر باتی  
به جهان چه عیش دارم که طلب کنم بقا را  
چه عجیب آید از تو که مرا ز در برائی  
که کسی روا ندارد که براند آشنا را  
تو اگر چه پادشاهی نظری بدین گدا کن  
که روا بود که سلطان نظری کند گدا را  
نه به کوی بی‌توایان گذری کنی به احسان  
نه به حال دردمندان نظری کنی خدا را  
تو که بسته زبانه‌ها به فسون چشم جادو  
ز زبان حال بشنو که چه حالتست ما را  
به مشام صبح خیزان نفتحان گل رساند  
سخنی که در گلستان گذری بود صبا را  
ز نسیم بوستانی است هوای جان معطر  
که کس از نعیم جنت نشناسد این هوا را  
همه دوستان به‌بستان و عماد و بیت احزان  
که چمن وطن نشاید مترصد بلا را

## حافظ (۲)

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را  
که به شکر پادشاهی ز نظر مران گدا را  
چو طیب دردمندان لب لعل یار باشد  
دل دردمند عاشق ز که جوید این دوا را  
چه قیامت است جانان که به عاشقان نمودی  
رخ همچو ماه تابان دل همچو سنگ خارا  
همه شب درین امیدم که نسیم صبحگاهی  
به سپیام آشنایی بسنوازد آشنا را  
دل مستمند ما را به شکنج زلف بردی  
مشکن دل ضعیفم بسنواز این گدا را  
دل عاشقان بسوزی چو عذار بر فروزی  
تو ازین چه سود داری که نمی‌کنی مدارا  
ز فریب چشم جادو دل دردمند خون شد  
نظری فکن به حالش بت دل‌ریا خدا را  
ز رقیب دیو میرت به خدا همی پناهم  
مگر آن شهاب ثاقب مددی کند سها را  
به خدا که جرعه‌ای ده تو به عاشق سحرخیز  
که دعای صبحگاهی اثری کند شما را  
خبری ز حال حافظ بر یار بازگوید  
برسد مگر ز زلفش اثری مشام ما را

## عماد (۳)

تا بود سایه مهر رخ او بر سر ما  
روی این‌نای زمان باشد و خاک درما  
دل ما مجرم و در دامن خور آویزد  
دود مشکین که برآید ز سر مجرم ما  
نسخه عطر عرومان چمن تازه کند  
گر به گلزار رسد یک ورق از دفتر ما  
یارب این غالبه طره حورالعین است  
یا عبیر نفس قدسی جان پرور ما  
بر دل ما نگشاید دری از عالم غیب  
تا غمت تیغ شهادت نکشد بر سر ما  
گسوه اشک نثار قدم او کردم  
گرچه با خاک برابر شمرد گوهر ما  
دل من چون علم از باد هوا می‌لرزد  
تا بشد رایض منصور شه از کشور ما  
قره‌العین سلاطین جهان شاه شجاع  
خسرو عادل لشکر شکن صفدر ما  
گفتمش حاصلم از هر دو جهان ذکر شما  
ورنه دنیا چه محل دارد و عقبی بر ما  
گفت جان در سر وصفی ما کرد عماد  
گرچه او هیچ نگوید چه بود درخور ما

## حافظ (۳)

بسی غمت شاد مبادا دل غم پرور ما  
غم خور ای دل که به جز غم نبود در خور ما  
می‌کنم شادی از آن روز که گفתי به رقیب  
کین گدا کیست که هرگز نرود از در ما  
ما ز وصف رخ زیبای تو تا دم زده‌ایم  
ورق گل خجل است از ورق دفتر ما  
فلک آواره به هر سو کندم می‌دانی  
رشک می‌آیدش از صحبت جان پرور ما  
به سرت گر همه عالم به سرم بخروشدند  
نستوان برد هوای تو برون از سرما  
از نثار مژه چون زلف تو در درگیرم  
قاصدی کز تو سلامی برساند بر ما  
دردمستدیم خیر می‌دهد از سوز درون  
دهن خشک و لب تشنه و چشم تر ما  
گر همه خلق جهان بر من و تو رشک برند  
بکشند از همه انصاف سم داور ما  
زود باشد که رساند به سلامت یارم  
ای خوش آن روز که آید به سلامت بر ما  
هر که گوید به کجا رفت خدا را حافظ  
گو به زاری سفری کرد و برفت از بر ما

## عماد (۴)

اگر وظیفه آن سنگدل جگرخواری است  
 طریق عاشق ثابت قدم وفاداریست  
 چو زاری من بی دل به سمع او برسد  
 جزین قدر نزنند طعنه‌ام که بازاریست  
 اگرچه در ره عشقم نه مرکبست و نه زاد  
 هنوز خاطر من در پی سبکساریست  
 در آن دیار که انفاس او فرو شد عطر  
 نسیم باد صبا را چه جای عطاریست  
 بسیا و تسویه جانی کنن از دل آزادی  
 که نزد اهل طریقت گنه دل آزاریست  
 ز روی بسنده نوازی دلش به دست آور  
 ز پا درآمده‌ای را که بر سر یاریست  
 ز عارض تو دلم شد اسیر عارضه‌ای  
 که هر طبیب نداند که این چه بیماریست  
 اگرچه مدعیان در مذلت کم کوشند  
 کسی که گشت عزیز تو ایمن از خواریست  
 جفای دوست به غایت رسید و می ترسم  
 که انتهای جفا ابتدای بیزاریست  
 به جان خریدم او را ولی نمی دانم  
 که این معامله در خواب یا به بیداریست  
 عماد در ره او جان سپار و شکرگزار  
 که جان سپردن ما در ره طلیکاری است

## حافظ (۴)

بنال بلبل اگر بامنت سر یاریست  
 که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست  
 بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق  
 که مست جام فروریم و نام هشیاریست  
 خیال زلف تو بختن نه کار خامان است  
 که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست  
 در آن چمن که نسیمی وزد ز طره دوست  
 چه جای دم زدن نافه‌های تاتاریست  
 دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ  
 که رستگاری جاوید در کم آزاریست  
 لطیفه ایست نهانی که عشق ازو خیزد  
 که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست  
 جمال شخص نه چشم است و زلف و عارض و خال  
 هزار نکته درین کار و بسار دلداریست  
 به آستان تو مشکل توان رسید آری  
 عروج بر فلک سروری به دشواریست  
 قلندران طریقت به نسیم جو نخرند  
 قبای اطلس آن کسی که از هنر عاریست

سحر کرشمه وصلش به خواب می دیدم  
 زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست  
 نسبت‌هاند در توبه حالیا می نوش  
 که توبه وقت گل از عاشقان گنهکاریست

## عماد (۵)

تو حاکمی و مرا سر بر آستانه تست  
 مکن خرابی ملک دلم که خانه تست  
 ترا چه فخر اگر تو بوسد آستین چو منی  
 که افتخار سلاطین به آستانه تست  
 اگر خدای پرستان به زهد مفروراند  
 امید بنده به انعام بی بهانه تست  
 تویی مسیح زمان ای طبیب خسته دلان!  
 خنک وجود ضعیفی که در زمانه تست  
 طمع مدار که روزی به هوش بازآید  
 دلی که بسی خیر از باده شیان تست  
 ببخش جرم جهانی که هیچ کم نشود  
 ز گنج و رحمت و احسان که در خزانه تست  
 امیدوار چستانم که سرکشی نکند  
 چنین که مرکب من رام تازیانه تست  
 عماد دل شده را جان برای تست آری  
 روان روشن صاحبان روانه تست

## حافظ (۵)

رواق منظر چشم من آشیانه تست  
 کرم نما و فرود آکه خانه خانه تست  
 به تن مقصرم از دولت ملازمتت  
 ولی خلاصه جان خاک آستانه تست  
 چه جای من که بلرزد سپهر شعبده باز  
 ازین حیل که در انبیا بهانه تست  
 به لطف و خال و خط از عارفان ربودی دل  
 لطیفه‌های عجب زیر دام دانه تست  
 دلت به وصل گل ای بلبل چمن خوش باد  
 که در چمن همه گلبانگ عاشقانه تست  
 علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن  
 که آن مفرح یاقوت در خزانه تست  
 تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار  
 که توسنی چو فلک رام تازیانه تست  
 سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد  
 که شعر حافظ شیرین سخن ترانه تست

## عماد (۶)

تنها<sup>(۱)</sup> نخورم بادهٔ صهبا که حرام است  
 و آن عیش که بی دوست حلالست کدام است  
 هر شب که تو چون شمع در آیی شوم روز  
 صبحی که نبینم رخ زیبای تو شام است  
 با طلعت زیبای تو و قامت رعنا  
 بر شمس و قمر سجده و بر سرو قیام است  
 آن شرط کرم نیست که بی جرم برنجی  
 باز آیی که این شیوه نه آیین کرام است  
 گفتمی که دلت هیچ پیامی نفرستاد  
 دل با تو قرین است چه محتاج پیام است  
 گرفتمی که دشمن و از تیغ زند خصم  
 ما را نظری از تو به هر حال تمام است  
 دل خال تو دیدست و ندیده سر زلفت  
 ای مرغ مرو در پی این دانه که دامست  
 با هر که نشینم و به هر جای که باشیم  
 ای خاک در دوست ز ما بر تو سلام است  
 برخیز عماد از سر این کوی و سفر کن  
 کین منزل ارباب طریقت نه مقام است

## حافظ (۶)

گل دربر و می در کف و معشوقه به کام است  
 سلطان جهانم به چنین روز غلام است  
 در مذهب ما باده حلالست و لیکن  
 بی روی تو ای سرو گل اندام حرامست  
 در مجلس ما عطر میامیز که جان را  
 هر لحظه به گیسوی تو خوشبوی مشام است  
 از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر  
 زان رو که مرا با لب شیرین تو کام است  
 تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است  
 پیوسته مرا کنج خرابیات مقام است  
 گو شمع میارید درین بزم که امشب  
 در مجلس ما ماه رخ دوست تمامست  
 از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است  
 وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است  
 با محتسب عیب مگو بید که او نیز  
 پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است  
 حافظ منشین بی می و معشوقه زمانی  
 کایام گل و یاسمن و عید صیام است

۱- ظاهراً هر دو نتایج سعدی کرده‌اند مطلع غزل سعدی این است:  
 بر من که صبحی زدهام خرقه حرام است  
 غزل امیر خسرو نیز مطلعش این است:

دولت به سرمد دل و اقبال غلام است

## عماد (۷)

دلَم از تیغ فراقَت به دو نیم افتاد است  
 در میان غمت از غصه چو میم افتاد است  
 آنکِ هر دم قلدح شربت صبرش دادی  
 هم چنان بر سر کوی تو سقیم افتاد است  
 در بیابان بلای تو رسیدم ناگاه  
 به مقامی که درو کشته مقیم افتاد است  
 دیده‌ام بی تو گهر بار و گرفتار خیال  
 چون اسیری که ازو در یتیم افتاد است  
 هوس وصل تو در خاطر هر بی سرو پا  
 زان فتادست که طبع تو کریم افتاد است  
 از غم و رنج تو دل را چه شکایت باشد  
 جای شکر است که با ناز و نعیم افتاد است  
 آن چه باد است که از طرف چمن می آید  
 وین چه بوی است که در دست نسیم افتاد است  
 گر کند ناله عماد از غم هجران شب و روز  
 مکنش عیب که از یار قدیم افتاد است

## حافظ (۷)

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاد است  
 دل سودازده از غصهٔ دونیم افتاد است  
 چشم جادوی تو در عین سواد صحراست  
 این قدر هست که این نسخه سقیم افتاد است  
 آنکه جز کعبه مقامش نبند و از یاد لب  
 بر در می‌کده دیدم که مقیم افتاد است

سایه سرو تو بر قالبیم ای عیسی دما  
عکس روحیست که بر عظم رمیم افتاد است

زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار  
چیست طاووس که در باغ نعیم افتاد است

دل من در هوس روی تو ای مونس جان  
خاک راهیست که در پای نسیم افتاد است

حافظ گم شده را با غمت ای جان عزیز  
اتحادیست که از عهد قدیم افتاد است

## عماد (۸)

ما می‌رویم بی سروپا از دیار دوست  
بر دل غبار محنت و غم از گذار دوست

خیر است در جراحی و توفیق در الم  
گر خستگی اهل دل است اختیار دوست

تا وعده‌ای بگوش دل خسته‌ام رسد  
شبها نخفت چشم من از انتظار دوست

روزی اگر نهد قدمی در مقام من  
نقد روان کنم به ارادت نثار دوست

خورشید زیر سایه‌اش آید چو زلف یار  
سرگشته‌ای که تکیه کند بر کنار دوست

گر خسروی به صید تذروی شود سوار  
چیز شاهباز روح نشاید شکار دوست

در عشق اگر چه مردم انکار کرده‌اند  
عذرم نخواهد آنک ببیند عذار دوست

عرض نیاز بر دل هر کس مکن عماد  
کز غیر بگسلد طمع امیدوار دوست

## حافظ (۸)

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست  
آورد حسرت جان ز خط مشکبار دوست

سیر سپهر و دور قمر را چه اعتبار  
در گردش‌اند بر حسب اختیار دوست

گر باد فتنه هر دو جهان را به هم زند  
ما و چراغ و چشم ره انتظار دوست

دل دادمش به مزده و خجالت همی برم  
زین نقد کم عیار که کردم نثار دوست

مساییم و آستانه یار و سر نیاز  
تا خواب خوش کرا بردارند کنار دوست

شکر خدا که از مدد بخت کار ساز  
بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست

دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باک

منت خدای را که نیم شرمسار دوست

## عماد (۹)

زهی<sup>(۱)</sup> معطر از انقاس تو نسیم ریاح  
ز ماهتاب رخت شام عاشقان چو صبح

حلاوت لب تو برده تلخی از باد  
شمامه نفست کرده عنبرین اقداح

۱- چون ملاحظه شود مطلع غزل نزاری این است:

خواص باد بهشتت در نسیم صبح  
و غزل خواجوی

بنوش لعل مذاب از زمردین اقداح  
در این زمینه کمال خجندی، کاتبی و آصفی را نیز عزیزانی است

همین که بانگ برآمد بجواه کاسه ریاح  
بین که جوهر روحت در قدح با ریاح

فروغ مهر تو در تنگنای پرده دل

مثال خلوت تاریک و شعله مصباح

حمایل گل سوری کند عبیراگین

اگر به باد دهی عنبرینه‌ای ز وشاح

نسیم کوی تو کی بر دلم وزد هیات

کجا ز روضه به دوزخ رسد نسیم ریح

ز شکر روی نتابم که خوش همی گردد

به دولت رخ و زلف توام صبح و رواح

دلم ز شوق رخت در وجود خود یابد

همان اثر که در اجسام باشد از ارواح

امیدوار به ساقی کیمیا نظرم

که قلب فاسد ما را به می کند اصلاح

عماد در صف زهاد وصف باده مکن

که نام می نتوان برد پیش اهل صلاح

#### حافظ (۹)

اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح

صلاح ما همه آنست کان تراست صلاح

پیاله چیست که بر باد تو کشیم مدام

و سخن نشرب شرابا کذلک الاقداح

به بوی صبح چو حافظ شیی به روز آور

که بشکفد گل عیشت ز شعله مصباح

ز چنگ زلف کمندت کسی نیافت خلاص

نه از کمانچه ابرو و تیر غمزه نجاح

بسیا که خون دل خوشتن بحل کردم

اگر به مذهب تو خون عاشق است مباح

نداد لعل لبش بوسه‌ای به صد تلیس

نیافت کام دل من ازو به صد الحاح

صلاح و توبه و تقوی ز ما مجو زاهد

ز رند و عاشق و مجنون کسی نجست صلاح

زمان شاه شجاع است و دور حکمت و شرع

به راحت ای دل و جان کوش در مسا و صباح

نزاع بر سر دنیای دون کسی نکند

به آشتی ببری نور دیده گوی فلاح

#### عماد (۱۰)

بگذشت یار و بر من مسکین نظر نکرد

شرح نیاز قصه شوقم زیان حال

جان گفت با دلم که دگر در پیش مرو

در کوی عشق و کنج سلامت نشد مقیم

کس در کمان ابرویش از دور ننگریست

جان را چه قدر بود که کردم فدای او

گرمی در آب دیده فتادم غریب نیست

جان عماد دلشده آمد به لب ولیک

و اندیشه زآب دیده و آه سحر نکرد

چندانکه گفت در دل سختش اثر نکرد

دل خود چنان برفت که جان را خیر نکرد

الادلی که عقل به کویش گذر نکرد

تا پیش تیر غمزه او جان سپر نکرد

سهل است اگر نگاه دران مختصر نکرد

پروانه را چه شد که ز آتش حذر نکرد

از دل هنوز امید وصالش به در نکرد



## حافظ (۱۰)

دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد  
 یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد  
 گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم  
 در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد  
 من ایستاده تا کنمش جان فدا چو شمع  
 او خود گذر به من چو نسیم سحر نکرد  
 یا بخت من طریق محبت فرو گذاشت  
 یا او به شاهراه حقیقت گذر نکرد  
 هرکس که دید روی تو بوسید چشم من  
 کاری که کرد دیده من بی نظر نکرد  
 در حیرتم که بهر چه شد همدم رقیب  
 خرمهره هیچ کس چو قرین گهر نکرد  
 کلک زبان بریده حافظ در انجمن  
 باکس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد

## عماد (۱۱)

مه با فروغ رویش چنان ندارد  
 گل تازه است او هم با رویش آن ندارد  
 بوستان عارض او بی آب دیده من  
 باغ خوش است لیکن آب روان ندارد  
 پیوسته با طراوت باشد بهار رویش  
 کان بوستان رنگین بیم خزان ندارد  
 دل می خورد به جانی یک بوسه از لب او  
 ورمی دهد به صد جان نرخ گران ندارد  
 پیوسته آب حیوان زد لاف جان فزایی  
 بالعل روح بخشش امروز جان ندارد  
 من باری از دهانش وقتی نشان ندیدم  
 یا من بصر ندارم یا او دهان ندارد  
 اکنون که راز ما شد در عشق آشکارا  
 باشد که روی زیبا از ما نماند  
 بی صحبت جوانان شد پیر در جوانی  
 آن کس که رای پیرش بخت جوان ندارد  
 طبع عماد بی دل در بوستان معنی  
 خوش طوطی است لیکن شکرستان ندارد

## حافظ (۱۱)

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد

هرکس که این ندارد حقا که آن ندارد

آن را که خواندی استاد گر بنگری به تحقیق

صنعتگری است اما طبع روان ندارد

هر شبنمی درین ره صد موج آتشین است

دردا که این معما شرح و بیان ندارد

مسر منزل قناعت نستوان ز دست دادن

ای ساریان فروکش کاین ره کران ندارد

چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت

بشنو که بسند پیران هیجت زبان ندارد

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم

یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

احوال گنج قارون کایام داد بر باد

در گوش گل فروخوان تا زر نماند

ای دل طریقی رندی از محتسب پیاموز

مست است و در حق او کس این گمان ندارد

کس در جهان ندارد یک بنده ای چو حافظ

زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد

## عماد (۱۲)

در غزل زیر اختلاف قافیه وجود دارد ولی ردیف و وزن یکسان است:

تو ابر رحمتی از کشتیم دریغ مدار  
 تو منعمی ز گدایان نظر دریغ مدار

کسی دریغ ندارد تو هم دریغ مدار  
 ز مخلصان حقیقی ترددی به زبان

نوازشی به زبان قلم دریغ مدار  
 قدم به پرسش این خسته رنجه گر نکنی

ز شادیم چه گشاید تو عم دریغ مدار  
 نوشته ای که به شادی رسانمت روزی

نشانه‌ای ز تو بیاید که خستگان بپرند  
 تو خضر وقتی و من راه کعبه گم کرده  
 جمال کعبه میسر نمی شود بی سعی  
 به سر نمی رود آخر قدم دریغ مدار  
 تو نقد قلب روان گفته‌ای که صرف کنم  
 چو در مقام نیازی درم دریغ مدار  
 عماد پیش تو می مرد و با لب می گفت  
 که ای مسیح دم از کشته دم دریغ مدار

## حافظ (۱۲)

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار  
 وزو به عاشق مسکین خیر دریغ مدار  
 به شکر آن که شگفتی به کام دل ای گل  
 نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار  
 کنون که چشمه قندست لعل نوشینت  
 سخن بگوی و ز طوطی شکر دریغ مدار  
 حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی  
 کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار  
 جهان و هر چه درو هست سهل و مختصر است  
 ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار  
 مکارم تو به آفاق می برد شاعر  
 ازو وظیفه زاد سفر دریغ مدار  
 چو ذکر خیر طلب می کنی سخن اینست  
 که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار  
 غبار غم برود حال به شود حافظ  
 تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار<sup>(۱)</sup>

۱- از این نوع غزلها غزلیات ربر هستند:

سلمان

جهان و جان بگرفتی به حسن عالمگیر  
جهان چه باشد و جان چیست مرچه خواهی گیر  
خواجه:

فتاده‌ام من دیوانه در غم تو اسیر

بیا و طره برافشان که بگسلم زنجیر

اگر ز سوز درون تکتته‌ای کنم تقریر

رسد ز سینه‌ام آتش به بی زنی تحریر

حافظ:

نصیحتی کتمت بشنو و بهانه مگیر

مرآنچه ناصح مشفق بگریدت بهدیر

## عماد (۱۳)

ساقی از باده گزیده خاص  
 قدحی ده به اهل صحبت خاص  
 جز می بخته هیچ کس ندهد  
 زاهد خام را ز غصه خلاص  
 بلبل ار طعنه‌ای زند بر من  
 چه غم القاس لایحِب القاس  
 باده در جام و عود در مجمر  
 چنگ بر ساز و شاهدان رقاص  
 گسر بریزند خون می خواران  
 نه دیت بر کسی بود نه قصاص  
 صورت و معنی اش قبول عوام  
 ظاهر و باطنش پسند خواص  
 باغی از حسن و برگی از اخلاق  
 خرمن از طاعت و جوی اخلاص  
 دیده‌ام بحر و دامنه ساحل  
 اشک لؤلؤ و مردمک غواص  
 در کمند بلا بساز عماد  
 چه گریزی چو لالت حین مناص

## حافظ (۱۳)

از رقیبیت دلم نیافت خلاص  
 مثل القاس لایحِب القاس  
 محتسب خم شکست و بنده سرش  
 سن بالسن و الجروح قصاص  
 همچو عیسی است جام می که مدام  
 مرده را زنده می کند به خواص  
 مطرب من رهی بزن که به چرخ  
 مشتری زهره وش شود رقاص  
 گوهر از بحر کسی بیرون آرد  
 ترک سرتا نمی کند غواص  
 حافظ از دل ز مصحف رخ دوست  
 خوانند الحمد و سوره اخلاص

## عماد (۱۴)

ایکه خون عاشقان کردی سیل  
هرگزت رحمی نیامد بر قتیل  
هرکجا باشد عزیزی در جهان  
بر سرکوی غمت گردد ذلیل  
گر کنی رحلت دمی از پیش چشم  
از تن من جان کند عزم رحیل  
دوستانت را غم دوزخ نماند  
از جمالت صبر ما نبود جمیل  
تا نهی رخ بر رخ سیمین بری  
زر بسباید ریخت هم بالای فیل  
کی دهد یارب لب رضوان ما  
تشنگان را شربتی از سلسیل  
ای صبا بویی ز انفاسش بیار  
تا شفا یابند جانهای علیل  
گر طیب آید به بالین عماد  
آب سرخ دیده‌اش باشد دلیل

## حافظ (۱۴)

ای رخت چون خلد و لعلت سلسیل  
سلسیلت کرده جان و دل سیل  
سبزپوشان خطت برگرد لب  
همچو مورانند گرد سلسیل  
یارب این آتش که در جان منت  
سرد کن زان سان که کردی برخیل  
من نمی‌یابم مجال ای دوستان  
زانکه او دارد جمال بس جمیل  
پای ما لنگست و منزل چون بهشت  
دست ما کوتاه و خرما برنخیل  
ناوک چشم تو در هر گوشه‌ای  
همچو من افتاده دارد صد قتیل  
حافظ از سر پنجه عشق نگار  
همچو مور افتاده شد در پای پیل

## عماد (۱۵)

دل از درد تو روزی که کند جان تسلیم  
نرود از سرکوی تو به جنات نعم  
ما در دیده به روی همه عالم بستیم  
که خیال رخ زیبای تو آنجاست مقیم  
گر کسی از دگران خوف و رجایی دارد  
ما نداریم بغیر از تو نه امید نه بیم  
گشته فاش به بد عهدی و شوخی لیکن  
تو نه آنی که فراموش کنی عهد قدیم  
مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد  
که به قبرش گذرد از سرکوی تو نسیم  
چشم بیمار تو چونست که مستست مدام  
ساقیا بهر خدا پیش مده می به مقیم  
هر که بر طرف دهن خال تو بیند گوید  
به غلط نقطه‌ای افتاد مگر بر سر میم  
گر زند لاف خریداری لعلت رسدش  
هر که بر روی جو زر کرد روان اشک چو سیم  
روز وصل از تو بسخیلی عجب می آید  
که سماحت متوقع بود از طبع کریم

به زکاتی برسی ناگه ازین خانه عماد

سایلی همچو تو محروم که راند ز حریم

حافظ (۱۵)

فتوی پیر مغان دارم و عهدیست قدیم

که حرام است می آترا که نه یارست و ندیم

چاک خواهم زدن این دلّی ریایی چه کنم

روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم

تا مگر جرعه فشاند لب جانان بر من

سالها زان شده ام بر در میخانه مقیم

مگرش صحبت دیرین من از یاد برفت

ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم

عنچه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش

کز دم صبح مدد یابی و انفاس نسیم

بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری

سر برآرد ز گلم رقص کتان عظم رمیم

فکر بهبود خود ای دل ز در دیگر کن

درد عاشق نشود به ز مداوای حکیم

گوهری معرفت اندوز که با خود ببری

که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم

دلبر از ما به صد امید گرفت اول دل

ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم

حافظ از سیم و زرت نیست برو شاکر باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع کریم<sup>(۱)</sup>

عماد (۱۶)

بسیا و کلبه ما را شبی منور کن میان مجلس ما همچو شمع سر بر کن

به یاد خلوت صاحبان گوشه نشین به بوی طرّه عنبر فشان معنبر کن

تم جو خاک شود بر مزار من بگذر مدام جانم از انفاس خود معطر کن

ز تلخ عیشی شوریدگان ترش چه شوی بخند و دامن عشاق پر ز شکر کن

ترا که گفت که بر پرده های دیده ما خیال صورت زیبای خود مصور کن

به گوش جان من آمد ندای اهل بصر که توتیای جهان بین ز خاک این در کن

شندم از در و دیوار کوی او صد بار که خاک راه شو اینجا و خاک بر سر کن

ببار اشک و بنه روی بر زمین نیاز بساط مجلس او پر ز گوهر و زر کن

عماد وصف دهانش چو در میان آری حدیث قند لبش هر نفس مکرر کن

۱- توضیح اضافه: این غزل عماد

تا سایه مبارکت افتاده بر سرم

دولت غلام من شد و اقبال چاکرم

تماماً در دیوان حافظ موجود است اما شکی نیست که در اصل از عماد است که در مطلع عماد تخلص خود را ذکر نکرده است:

هرکس غلام صدری و مملوک صاجی  
در دیوان حافظ این غزل چنین تغییر یافته است:

هرکس غلام شاهی و مملوک صاجی است

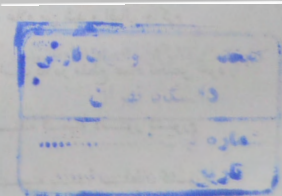
من بنده کمیته دستور کشورم

حافظ کمیته بنده سلطان کشورم

## حافظ (۱۶)

ز در درآ و شبستان ما منور کن  
 دماغ مجلس روحانیان معطر کن  
 به چشم و ابرو جانان سپرده ام دل و جان  
 بیایا و تماشای طاق و منظر کن  
 لب پیاله بسبوس آنگهی به مستان ده  
 به این لطیفه دماغ خرد معطر کن  
 طمع به نقد وصال تو حد ما نبود  
 حوالتیم بدان لعل همچو شکر کن  
 چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند  
 کرشمه بر سمن و ناز بر صنوبر کن  
 ستاره شب هجران نمی فشاند نور  
 به بام قصر برآ و چراغ مه برکن  
 حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال  
 بسیا و خرگه خورشید را منور کن  
 پس از ملازمت عیش و عشق مه رویان  
 ز کارها که کنی شعر حافظ ازیر کن

\* \* \*





کتابخانه ادبیات و علوم انسانی  
۱۰۰۴۹۵۰۱۸۹۷۲

عماد